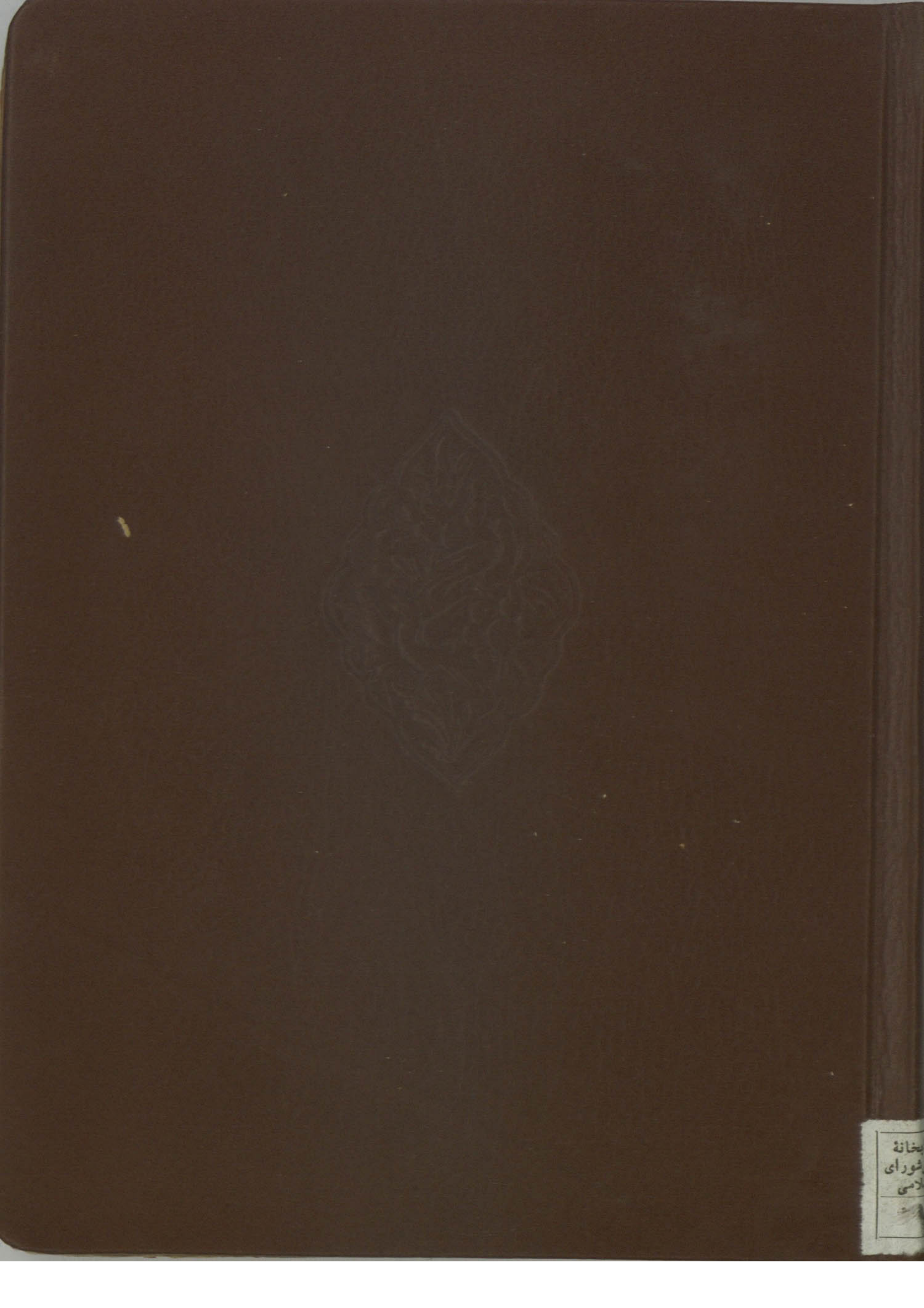
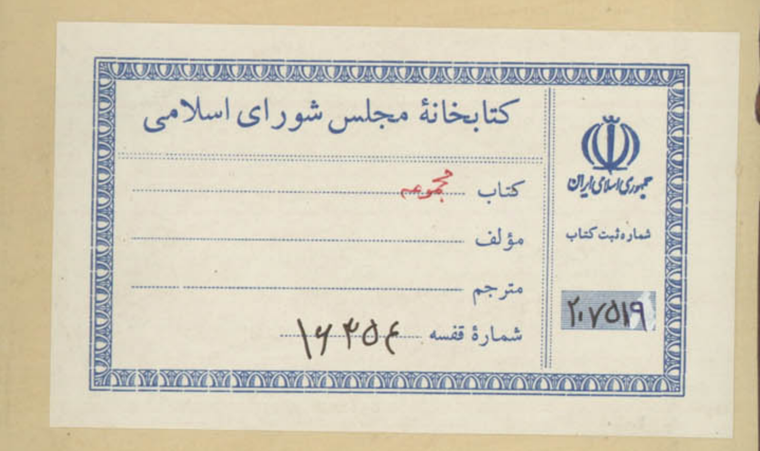
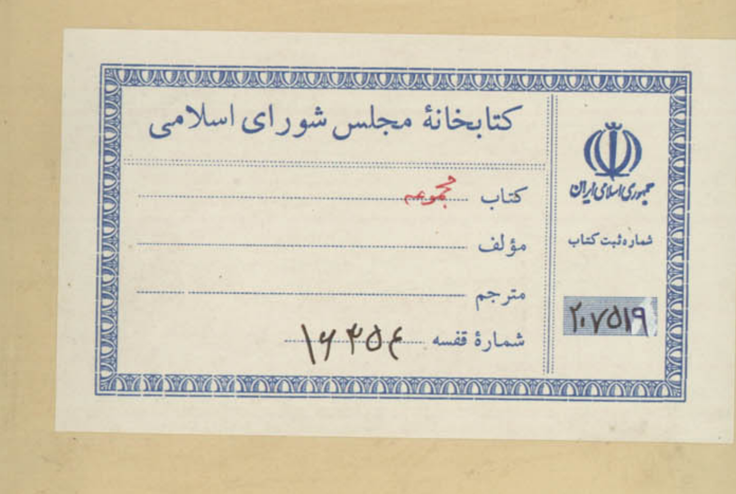
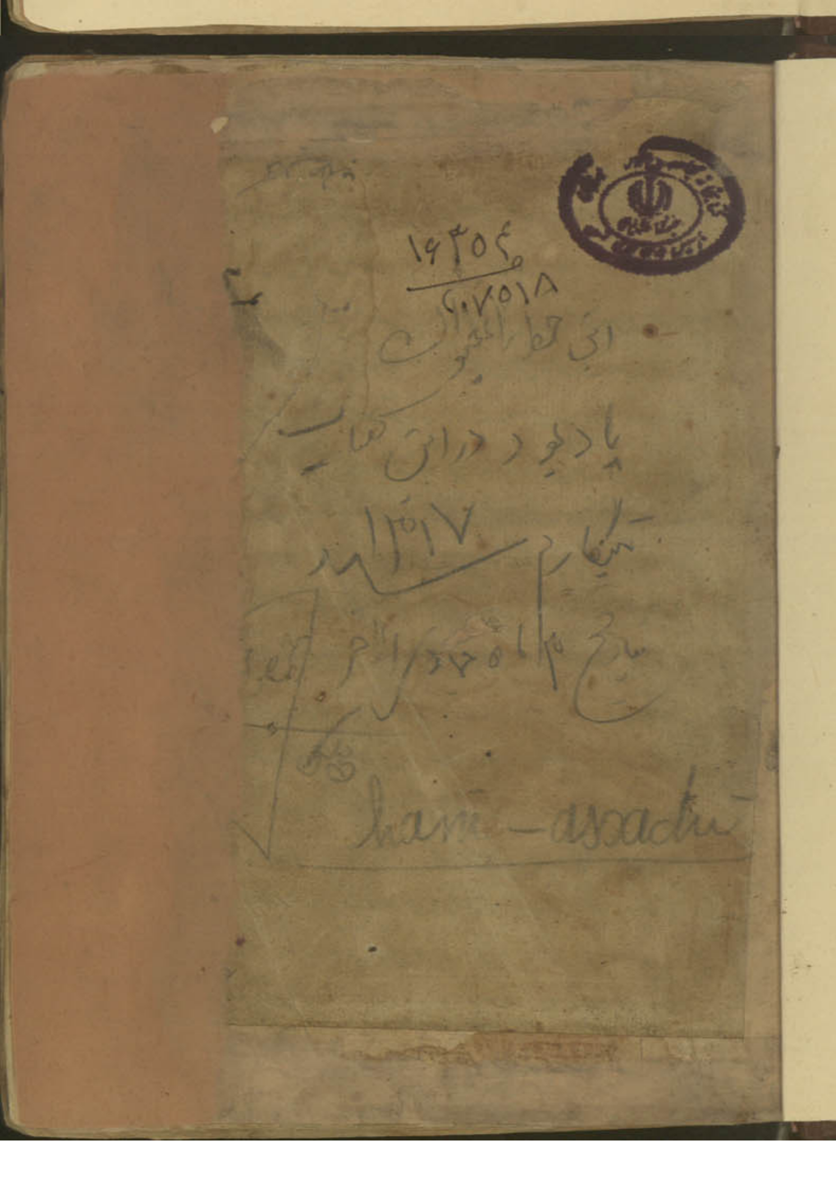




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۴۵۴
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۵۱۹





در بیان کیفیت تقلید بسم الله الرحمن الرحیم و تقلید بفتوای جناب آقا سید محمد طباطبائی

اما بعد نظر بفتوای جناب صاحبی آقا سید محمد طباطبائی باید که انسان یا مجتهد یا مقلد باشد
سوای این دو طریقه ضال و مضل بوده بهره از دین نخواهد داشت پس بنا بر این
باید که مقلد در تقلید کردن چهار چیز را بداند تا تقلید آن بر بصیرت و یقین بوده
ناجی در [illegible] اول اینکه تقلید چه چیز است دویم اینکه تقلید چرا کند سیم اینکه تقلید
کرا کند چهارم اینکه تقلید در چه چیز کند و در چه چیز نکند اما اول تقلید پیروی غیر را گویند
در برای آنکه غیر گفته است بدون دلیل و آن غیر مجتهد است و تقلید بمعنی قلاده چسبانیدن
بآن است که قلاده متابعت مجتهد را بگردن خود اندازد که هر چه مجتهد فرماید بمو بمو
عمل کند تا خودش از اهل نجات بود و اگر العیاذ بالله ناخوشی و معصیتی یا خطائی بوده
باشد در فتوی دادن بگردن مجتهد خواهد بود و بر او چیزی نیست یا اینکه مقلد امور
دین خود را قلاده کرده بگردن مجتهد می اندازد تا آنکه در روز حساب و جائی که
از آن پس گیرد و اگر ناخوشی در آن بوده باشد تمام بر ذمه مجتهد بیچاره است و بر
مقلد حرجی نیست اما نه مطلق بلکه با شروطی که در تعیین مجتهد لازم میباشد نموده
باشد چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و اما دویم که تقلید چرا کند از جهة آنکه اگر تقلید نکند هلاک
میشود مثل آنکه هرگاه گرسنه طعام نخورد و تشنه آب نیاشامد میمیرد و همچنین مکلف
امانت الهی را که دین باشد آسمانها و زمینها و کوهها نتوانستند که بردارند و ابا
کردند و او بر ذمه خود برداشت باید که در آن خیانت نکرده بصاحبش برگرداند

اگر

واگر خواسته باشد که احکام الهی را [illegible] بتقلید پدر و مادری بجا آورد
باطل و فاسد بوده امانت خیانت کرده خواهد بود و اگر بعمل نیاورد و انکار کند کافر میشود
پس چه کار کند خودش نیز قابلیت آن ندارد که احکام الهی را از ماخذش که کتاب خدا و سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و اجماع علما و عقل کامل بیرون آورد پس واجب است بر او که در این امور
شرعیه تقلید نماید تا نجات یابد و اما سیم اینکه تقلید کرا کند باید که تقلید مجتهد حی جامع الشرائط
بکند و آن مجتهد باید که اعلم و اعدل و افضل و اورع از اهل زمان خود باشد و عاقل و بالغ و از
اثنی عشری باشد و مولد آن پاک یعنی ولد الزنا نبوده و مرتبه اجتهاد و فتوی را لا اقل
داشته باشد زیرا که در دین مثلا ده مرتبه میباشد مرتبه دهم الوهیت است که آن مخصوص
خداوند عالمیان است و مخلوق را در آن بهره و نصیبی نیست و هر که آرزوی آن کند مثل
فرعون و شداد و دقیانوس بوده کافر و مرتد و اهل نار خواهد بود و مرتبه نهم مرتبه
نبوت است و آن نیز از برای مطلق خلق الله نیست بلکه آن مخصوص انبیاست که افضل
انبیا و خاتم انبیا جناب سرور عالم محمد بن عبدالله است صلی الله علیه و آله و بس و مرتبه هشتم نیز که نام آن
امامت است بلکه آن مخصوص دوازده امام علیهم السلام است و بس و دیگران را نمیرسد
که ادعای مرتبه آنها نمایند اما آن هفت مرتبه دیگر را میتوان تحصیل نمود بتوفیق الهی
اول آنها که از همه پست تر و کم رتبه تر است اما ناجی و رستگار و از اهل بهشت است
ولکن درجات عالیه علما را ندارد و آن تقلید است و مرتبه دویم فقیه است مثل اینکه
هرگاه مقلد فی الجمله ترقی نمود و سواد و معرفتی بهم رساند و اطلاعی از احوال علما داشت

که عمر صرف نموده فی الجمله علم باحکام الهی بهم رساند او را فقیه مقلد گویند مرتبه سیم تجزیست
و متجزی آن است که در بعضی مسائل اجتهاد کرده و در بعضی که اجتهاد نکرده در آن تقلید میکند
و مرتبه چهارم اجتهاد است و مجتهد آن است که احکام الهی را مجموع از ماخذ آن بیرون
آورده و بذل جهد و استفراغ وسع در آن کرده باشد و خود را از نوکری غیر بیرون
آورده عمل بقول غیر نکند و هرگاه از آن مرحله ترقی نمود بمرتبه پنجم رسید او را مفتی گویند
و مفتی آن است که بعد از اجتهاد فتوی بدهد بمردم که بقول آن عمل نمایند و هرگاه از آن
مرتبه نیز ترقی نموده بمرتبه ششم میرسد که او را قضا نامند و قاضی آن است که مرتبه
اجتهاد و فتوی را داشته باشد و حکم کند در مرافعات بر اینکه بگوید بهر یک از
خصمان که این از تو است و او از اوست و این را ببره و آن را بگیر دیگر حکم آن باز
گشت ندارد تا روز قیامت و العکس نایب عام حضرت صاحب الزمان است علیه السلام
و حکم آن مثل حکم آن حضرت است درباره خلق و هرگاه هم از این مرتبه ترقی
نمود بمرتبه هفتم میرسد که آن شیخ الاسلام باشد پس باید شیخ الاسلام مرتبه اجتهاد و
فتوی و قضا را داشته باشد بعد از اینکه بشیخ الاسلامی رسید حکم آن جاری است در
مابین خلق الله در جمیع احکام الهی حتی حدود و تعزیر و کشتن و دست بریدن اگر صاحب
ید و قدرت بوده باشد و آن تالی معصوم است و جمیع احکام الهی که جناب
معصوم متوجه میشدند آن نیز میتواند سوای جهاد کردن که آن مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله
و امام علیه السلام است و از برای مقلد معیار شناختن مجتهد جامع الشرائط از برای تقلید

کردن او ضرور است اما این امر مشکلی نمیباشد همچنانکه در امور دنیاداری هرگاه کسی خواسته
باشد عمارتی بنا کند لا محاله رجوع میکند باستاد معمار بنا و نهایت سعی خود را در طلب
او میکند که از همه استاد معمار استادتر باشد و مومن و متدین و اهل الله باشد تا آنکه عمارت
او را ضایع نکند و بدست هر ناقابلی و شاگردی و اوباشی نمیدهد امور بنائی را و هر
قسمی که بوده باشد استاد بنا را پیدا میکند اگر چه در ولایت بعیده بوده باشد چنانچه
از برای امور دنیاداری چشم خود را باز میکند اگر اینرا پاره پاره کند که عمارت خود را
بدست بقال و حداد و خیاط بده نمیدهد زیرا که عقل اینرا دلالت میکند بر اینکه عمارت
ساختن کار استاد بنا است نه خیاط و آهنگر و بقال و همچنین بهمین دلیل باید که مجتهد
حی جامع الشرائط اعلم زمان خود را پیدا کند و امر دین را بدست او بسپارد و [illegible]
نتواند پس داد نه اینکه بدست هر قطاع الطریق و رذل و اوباش بدهد که [illegible]
بگیرد و دین خدا را ضایع گرداند و در چیزی که رضای خدا در آن نیست زیرا که آنکس
ملک خداست و تصرف در ملک غیر بدون اذن صاحب حرام است و تقلید کردن
لا عن شعوری و از هر کس مسئله پرسیدن و بدست هر ناقابلی دین خود را دادن تصرف
در ملک خداوند عالم میباشد بغیر رضای او باید که آنکس جوابی و حجتی و دلیلی در دست
داشته باشد که از عهده جواب و سؤال خدا برآید و اگر خداوند عالم فرماید که ای بنده من
از کجا دانستی که رضای من در تقلید کردن است در تکالیف که تقلید کردی بگوید
خداوندا دانستم که جناب مرا برای بندگی خلق فرمودی و تکلیفی بمن نمودی که از خودی

خود نمیتوانستم که آنرا بعمل آورم زیرا که قابلیت اخذ آن محل او نداشتم و دست من از
دامن حجتهای تو نیز کوتاه گردیده نتوانستم که احکام تورا از ایشان اخذ نمایم رجوع کردم باهل
عالم صنایع بسیار و اختلاف بیشمار در میان خلق دیدم و دیدم که یکی از آسمان و دیگری از
زمین و یکی از کواکب و دیگری از تسخیر و یکی از فلک و دیگری از نجوم حرف میزنند
حلال و حرامی از ایشان نشنیدم تا آنکه جماعتی را دیدم که از حلال و حرام و واجب و مستحب
و مکروه و مباح گفتگو دارند دانستم که احکام تو در دست ایشان است و بعد از سعی بسیار
یکی از آنها که اعلم و افضل و اورع و ازهد و مؤمن و متدین از دیگران بود او را اختیار
کرده حلقه اطاعت او را در گردن انداخته بفرموده او عمل نمودم و چنان دانستم
که از روی بصیرت و یقین که رضای جناب تو در آن است و کردم تا آنکه ناجی و رستگار
باشم و اما چهارم آنکه تقلید در چه چیز کنند و چه چیز نکنند بدانکه در اصول دین و ضروریات
و بدیهیات و عملیات تقلید نمیباشد مثل آنکه خدا یکی است و عادل است و نبوت
و امامت و معاد اینها اجتهادیست و وجوب نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد
و در اینکه نماز ظهر و عصر و عشا هر یک چهار رکعت است و صبح دو رکعت است و مغرب
سه رکعت و در اینکه نکاح حلال و زنا و لواطه و دروغ و غیبت و قتل نفس و شرب خمر
حرام است و همچنین هر چیزی که جناب پیغمبر آخر الزمان ص از جانب خداوند عالمیان آورده
از حلال و حرام که در هیچیک از اینها نمیباشد زیرا که تغییر و تبدیل در اینها نیست و اما تقلید
در مسائل اختلافی و فرعیه نظریه علما میباشد مثل آنکه نماز واجب است و روزه و حج
واجبند

واجب است تقلید ندارد اما سهو و شک و واجبات و مستحبات و اجزاء و ارکان و قرائت
و اذکار و افعال نماز و آداب و شرایط و مبطلات و واجبات و مستحبات وضو و مبطلات
و کفارات و آداب و شرایط روزه و همچنین آداب حج و مسایل زکوة و خمس که در اینها تقلید
کردن است که بدون تقلید فاسد و ضایع بوده زحمت بیجا کشیده خسر الدنیا و الآخره میباشد
والله موفق و المعین و الحمد لله رب العالمین تنبیه بدانکه سابق بر این معلوم شد
بدلیل اجمالی که عامی را لازم است تقلید کردن و واجب است بر آن که اخذ احکام از مجتهد
نماید بدون واسطه یا بواسطه عادل یا از کتاب آن و اخذ فتوی از کتاب موقوف
بر این است که بداند که چه عبارت دلالت بر فتوی میکند و چه نمیکند زیرا که تعبیرات
مختلف میباشد لهذا اشاره باین مطلب میشود اجمالا تا کسی که مقصودش دین داری است
و میخواهد اخذ فتوی از این رساله شریفه یا غیر آن نماید بر بصیرت بوده باشد پس بدانکه
هر جا حکم را ذکر میکند و بغیر نسبت نمیدهد و اشاره به تردد و شک در مسئله نمی نمایند
مثل آنکه میگویند واجب است در وضو موالات و ترتیب و نحو آن پس این فتوی است
اگرچه نگویند بنا بر اظهر یا اقوی یا نحو آن و همچنین اگر گویند [illegible] است که چنان است
یا تحقیق این است و همچنین لفظ اظهر و اقرب و اقوی و اجود و ارجح و [illegible] که در کمال
قوت است یا در غایت قوت است و نحو اینها همه دلالت بر فتوی میکند و [illegible] اگر
گویند اشکالی نیست یا شکی در آن نیست یا شبهه در آن نیست یا باکی بر آن نیست و این
عباراتی که مذکور شد دلالت میکند که مجتهد خاطر جمع است در فتوی دادن و اما اگر

گوید فلان خالی از قوت نیست شاید یا اینکه اقوی باشد یا شاید اقرب باشد یا اینکه این
حکم بعید نیست یا اینکه دور نیست که این حکم اقوی باشد و نحو اینها که دلالت میکند بر ترجیح
قلیلی پس اینها نیز فتوی است لاکن احتیاط درین مقامات شدیدتر از قسم اول است
و درین مقامات که فتوی معلوم شد اگر احتیاط موافق فتوی است لازم است عمل بر آن
والا عمل باحتیاط لازم نیست بلکه اولی میباشد و احتیاط احتیاط استحبابی میباشد و در جائی
که حکم نسبت بغیر داده اند و خود ترجیح نداده اند چنانکه مکرر مذکور خواهد شد اگر احتیاط را بیان
میکنند و مقام مقام بیان جزء یا شرط یا مانع عبادتی میباشد عمل بآن احتیاط لازم میباشد
و آن احتیاط وجوبی میباشد و همچنین در جائی که دو احتمال ذکر نماید و هیچیک را ترجیح ندهد
و احتیاط را بیان کند پس عمل باحتیاط نیز لازم میباشد اگر مقام جزء عبادتی یا شرط او باشد
پس اگر در بیان اجزاء یا کیفیات یا شرایط یا موانع وضو یا غسل یا تیمم یا نماز یا روزه و نحو
اینها حکمی را ذکر کنند و نسبت به بعضی از علماء یا بمشهور یا جماعتی از ایشان دهند و خود
ترجیح ندهند یا اینکه دو احتمال یا زیادتر ذکر کنند و خود ترجیحی ذکر ننمایند پس در این
مقامات عمل باحتیاط واجب میباشد و بدانکه نسبت دادن حکم بدیگری مثل آنکه گویند بعضی
از علماء چنین گفته اند یا جمعی تصریح کرده اند که فلان حکم چنین است یا آنکه مشهور چنین گفته اند
و نحو آن دلالت بر فتوی نمیکند پس لفظ اشهر و مشهور و اکثر و احوط و اولی و نسبت بجماعت
و بعض فتوی نمیباشد بلی اگر نسبت بغیر دهند و بعد خود ترجیح دهد عمل به ترجیح لازم میباشد
و بدانکه مکرر هست که حکمی را نسبت بچیزی ذکر میکنند و آن چیز را که موضوع می نامند

اورا

او را بوضوح باز میگذارند مثل آب و خون و خاک و نحو اینها و لباس است که در معنی
موضوع حکم اشکالی میباشد بجهة اینکه معنی آن از معانی واضحه نیست که همه کس آن را
فهمند بلکه لباس است که علما را در آن اختلاف میباشد پس اگر با اختلاف ایشان اشاره
شود و بعد خود یکی از معانی را ترجیح دهند که اشکالی نیست و اگر اختلاف ایشان را
ذکر کنند و خود ترجیحی ندهند بلکه بیان احتیاط نمایند عمل باحتیاط لازم اگر آن موضوع
جزء یا شرط یا مانع عبادتی باشد مثل آنکه گویند در وضو واجب است موالات و بعد
گویند در تفسیر موالات خلاف است بعضی چنین گفته اند و بعضی چنان و اول احوط است
پس در اینجا احتیاط لازم میباشد و اگر یکی را ترجیح دهند و دیگری را احوط دانند عمل بآن احتیاط
مستحب است و اگر اصل آن حکم حکم باستحباب یا کراهت باشد و موضوعش مشتبه پس اگر مستحب است
مثل آنکه خواهد آمد که تعفیر میان دو سجده سهو مستحب است و آنرا بعضی تفسیر کرده اند باینکه دو طرف
روی خود بر خاک گذارند و بعضی تفسیر کرده اند باینکه دو طرف پیشانی را بر زمین گذارند
پس حکم باستحباب هر دو معنی مضایقه نمیکنند و میفرمایند که بهتر این است که گاهی این را بعمل آورد
و گاهی آنرا و اگر حکم بکراهت باشد مثل آنچه خواهد آمد که مکروه است اقعاء در نماز و در تفسیر
آن خلاف شده است پس در اینجا حکم بکراهت هر دو معنی میشود و بدانکه احتیاط در دین مطلوب است
و شیوه متقیان و طریقه خدا ترسان است چنانچه حضرت صادق ع میفرماید بعنوان بصری
که خذ الاحتیاط فی جمیع امورک ما تجد الیه سبیلا و در امور احتیاط اکبر ما دامی که راهی بسوی او
مییابی و احتیاط دو قسم است وجوبی و استحبابی اگر چنانچه فتوی مجتهد در حکم معلوم بوده باشد

واحتیاط مخالف فتوی باشد چنانچه گویند اظهر عدم طمأنینه است بعد از سجدهٔ دویم لاکن احوط
وجوب است یا اینکه اقوی عدم وجوب ابتدا با علی است و در مسح لاکن احوط وجوب آ
و نحو اینها چنانچه مکرر مذکور خواهد شد پس در اینجا عمل باحتیاط ضروریست چنانچه گذشت و فرقی
نیست میان انکه در بیان جزء یا شرط یا مانع عبادتی باشد یا انکه در بیان تکلیف ابتدائی باشد
واما اگر حکم و فتوی معلوم نشود از مجتهد بلکه متردد باشد در ان و ترجیحی ندهد مثل انچه مکرر
خواهی دید که و احتمال در حکم میدهند و بدون فتوی میگویند فلان احتمال احوط است یا اینکه
میگویند در این خلاف است و احوط فلان است یا انکه حکمی را نسبت بغیر میدهند پس میگویند
در ان اشکال است و لاکن احوط است و امثال اینها پس در اینجا باید ملاحظه نمود اگر
ان چیز چیزی است که مدخلیتی در صحه عبادت دارد باعتبار جزئیه یا شرطیه یا مانعیت
پس در انجا عمل باحتیاط لازم میباشد زیرا که بترک ان شک در صحه ان عبادت میشود
واما اگر در مقام اثبات اصل تکلیف باشد یا انکه در مقام شک میان زاید و ناقص باشد
و زاید را مدخلیتی در صحه ناقص نباشد در انجا اگر مجتهد متردد باشد و حکم نفرماید بلکه امر
باحتیاط فرماید انچه استاد وحید علامه دام ظله العالی میفرماید این است که بجهه عامی ترک احتیاط
نیز مشکل است اگرچه مجتهد را در چنین مقامات میرسد عمل باصول و قواعد کرده تکلیف را
نفی فرماید لاکن از نفی نکردن او تکلیف و اشکال او در مسئله بر می اید که عمل باصل برائة ذمه
در این مقام خالی از معارض نیافته و ماحصل از این کلام ان است که چنین بدانی که هر جا که
گفته اند احوط ان است باید عمل باحتیاط کرد چنانچه از اکثری عوام استماع میشود که فلان چیز

احوط

احوط است نه اینکه واجب است باری طریقه عقلا ان است که شیوهٔ احتیاط را در هیچ حال از دست
نمیدهند چنانچه در امور دنیای فانی خود احتیاط ضعیف را مرعی میدارند در امور اخرت نیز لا اقل
مثل ان طریق احتیاط را سلوک دارند چنانچه حضرت صادق ع میفرماید اُحْکُمْ اَمْرَ دِینِکَ
کَمَا اَحْکَمَ النَّاسُ اَمْرَ دُنْیَاهُمْ محکم نما امر دین خود را همچنانچه مردم امر دنیای خود را
محکم می نمایند و فی الحقیقه اهتمامی که در امور دنیا میکنند مردم و استحکامی که در امور ان میدهند
اگر عشر ان را در امور اخرت مراعات نمایند امر اخرت ایشان منتظم میشود و الحق کمال بی
انصافی و بی تدینی است که امر اخرت را ضایع گذاشته حتی پست تر از دنیای دنیه انگاشته
و اکتفا بتقلید پدر و مادر و عادات ناس نمایند هر چه بشنوند و از هر که بشنوند عمل کنند و هر جا
در ان حرفه و سهولتی یابند بگیرند والا ترک کنند هر گاه ببینی در خانه اش چند کتابی از دیوان
حافظ یا سعدی یا غیر ان باشد و در صد خانه یک کتاب از کتب فقهی که توان بان عمل کرد
نباشد و اگر یک مسئله از احکام نماز از جمعی پرسی اکثر ایشان ندانند و اگر دانند یا اگر چیزی
شنیده باشند از ماخذ التی اخذ نکرده باشند یا از تقلید موتی یا از وسایط غیر عدول یا از اشخاص
غیر قابل و غیر مجتهد اخذ کرده باشند فنعوذ بالله من غفلتنا و سیئات اعمالنا بدانکه در وجوب
تقلید اعلم در صورت تعدد مجتهدین خلاف است اقوی و احوط وجوب تقدیم اعلم است
بر غیر و با عدم امکان تقلید اعلم رجوع بغیر اعلم می نمایند از علماء احیا و تقلید میت جایز نمیباشد
و اگر تقلید حی جایز ممکن نباشد یا بجهه عدم امکان وصول بان و یا بجهه لزوم عسر و حرج پس
اگر ممکن باشد اجتهاد در مسئله فقهیه واجب میباشد اجتهاد و اگر ممکن نباشد اجتهاد

واجب است عمل باحتیاط و اگر عمل بان ممکن نباشد یا بجهه عدم فهم او احتیاط را یا بجهه لزوم
عسر و حرج عمل می نماید بانچه مشهور میان علماست و اگر ممکن نباشد عمل بان یا بجهه عدم
امکان علم بان یا بجهه لزوم عسر و حرج عمل میکند بقول اعلم و اورع علمای میت و اگر ان نیز
میسر نشود بجهه انچه مذکور شد عمل میکند بقول یکی از علمای میت تا بی دین نباشد زیرا که تکلیف
باین امور ساقط نمیشود چنین فتوی داد جناب مولانا سید العلماء سید محمد طباطبائی
ساکن کربلای معلی دام ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح لنا طریق العمل بنصب الاعلام والدلائل واظهر سبل الخیرات بنشر
السنن والشرایع والصلوة والسلام علی افضل البریه واشرف الخلیقه محمد واله ارباب الفضائل
والفواضل و بعد چنین گوید اقل خلیفه حسن ابن محمد علی الیزدی که چون عالیجناب علامة
العلماء فخر المحققین و قدوة المجتهدین شیخنا العالم العامل الکامل اقا سید محمد دام ظله العالی
امر فرموده بترجمه اصلاح العمل خود بعد از ترجمه ان چون مشتمل بر مسائل کثیره و فروع
غریبه بود باعتبار بسطش زیاده از فهم قاصره اکثر عوام بود لهذا امر فرمودند که انرا
نیز مختصر نموده اقتصار بر مسائل ضروریه عامة البلوی نمایند پس امتثالا للامر العالی با نتخاب
رؤس مسائل مهمه و فروع ضروریه از فتاوی ایشان پرداخته انرا در رساله قرار داد
و چون ماخوذ از اصل ان که مصابیح میباشد از ان مسمی بمصباح طریق نموده چون مقصود در

بیان

بیان احکام طهارت و صلوة و صوم بود انرا مشتمل بر سه مقصد قرار داد مقصد اول در بیان
طهارت است و ان مشتمل است بر سه باب باب اول در بیان وضو است و در ان
چند فصل است فصل اول در بیان اموریست که وضو بجهه ان واجب یا مستحب میباشد
بدانکه واجب است وضو بجهه نماز واجب و طواف واجب و بجهه مس کتابت قران
بعضی واجب میدانند و در ان حکم بوجوب اشکال است لکن حرام است مس ان
بر محدث و مستحب است بجهه نماز مستحب و شرط صحه ان است و اما نماز میت پس واجب
نیست از برای او وضو و شرط او نیز نیست و همچنین مستحب است بجهه مس کتابت قران
اگر سنت باشد و از برای دخول مسجد و بعضی هر مکان شریفی را ملحق بمسجد کرده اند و مستحب است
بجهه قرائت قران و جماع کردن با زن حامله و بجهه خواب و طلب حاجه و بجهه جنب اگر
خواهد چیزی بخورد یا خواب کند و بجهه دفن کردن میت و بجهه مسافری که خواهد وارد
بر اهل و عیال خود شود و بجهه جنبی که خواهد جماع کند و سنت است تجدید وضو بجهه نماز خواه
نماز واجب باشد و خواه مستحب خواه بوضوی اول نماز کرده باشد یا نه و در تکریر
نمودن تجدید بجهه یک نماز اشکال است و اگر وضوی تجدیدی ساخت و بعد معلوم شد
که وضو نداشته پس اگر در وضو نیت وجوب یا ندب نکرده بلکه بقربت تنها اکتفا
کرده بان وضو میتوان نماز کرد و اگر نیت مستحب نموده پس اگر وضوی سابق وضوی
سنتی بوده نیز این وضو کافیست والا احوط شکستن وضو و دوباره ساختن است
و با وضوئی که بجهه نماز سنتی ساخته نماز واجب میتوان کرد و همچنین با وضوئی که بجهه

بدانکه وضو واجب نمیشود بجهه مس کتابت
قران اگر مس واجب باشد الهی

قرائت قران ومثل ان از اموریکه وضو بجهة ان مستحب است لاکن شرط ان نیست نماز واجب
میتوان گذارد ومثل این است اگر بجهة محض طاهر بودن ساخته ولاکن احوط در اینها شکستن و
اعادهٔ وضوست واما وضوئی که بجهة خواب کردن ساخته نماز با ان خلاف احتیاط است
وحکم باستحباب وضو قبل از وقت از برای تهیهٔ نماز اشکال است لاکن اگر بنیت قربت تنها
کند دور نیست که مجزی باشد **فصل دویم** در بیان انچه شکننده وضوست وان چند چیز است
اول ودویم بول وغایط است هرگاه از موضع طبیعی اید یا از موضعی که ملحق است اید یا از موضع
غیر طبیعی اید با انسداد طبیعی واکثر علما شرط عادی شدن درانجا کرده اند واگر از موضع غیر
طبیعی اید وموضع طبیعی منسد نشده باشد عدم نقض خالی از قوة نیست واحوط نقض است
واگر معدهٔ الوده بنجاست از مقعد بیرون اید چنانچه از برای صاحبان بواسیر اتفاق می افتد
اگر نجاست از ان جدا نشود نقض نمیشود **سیم** باد است اگر از مقعد خارج شود وبادی
که از فرج زن بیرون اید ناقض نیست **چهارم** خواب است **پنجم** زوال عقل است **ششم**
استحاضه است هر قسم که باشد وهمچنین خون حیض ونفاس نیز ناقض وضوست وموجب
وضو نمیباشد واما مذی وبوسیدن زنان وقهقه وحقنه ومس فرجین وبیرون امدن
کرم یا سنگ ریزه یا هسته با خون یا ودی یا وذی وکوان امور وضو را نمیشکند **فصل**
سیم در اداب خلوت است واجب است در حال تخلی نشستن بطریقی که نبیند عورت اورا
کسی که حرام است دیدن او واگر چنین کسی نیست پوشیدن عورت ضرور نیست وپوشیدن
از زن وکنیزی که جماع او جایز است واجب نیست ودر معنی عورة خلاف است واقوی
انکه

ان است ومکروه است نماز بر مردی که موی سر خود جمع کرده باشد وگره زده باشد وزنان را
ضرر ندارد واگر در بین نماز دماغش خون اید وبه بدن یا جامه اش برسد پس اگر کمتر از درهم بغلی
باشد ضرر ندارد واگر بقدر درهم زیاد وتر باشد پس اگر بدون فعل کثیر تواند ان جامه را بیندازد و
در زمان انداختن کمتر از زمان شستن است جایز است انرا بیندازد واگر نتواند انداخت یا انکه
تواند لاکن زمان شستن کمتر از زمان انداختن است واجب است انرا بشوید ونماز را تمام کند
بشرط انکه منافی نماز بعمل نیاید واگر لازم دارد منافی را بمحض رسیدن خون نمازش باطل میشود
واگر شک کند که ایا لازم میاید فعل کثیر یا نه بنا را بر بطلان نمیگذارند وایا شرط است در شستن
که جای دیگر بغیر از موضع نجس نجس نشود یا نه دور نیست که انچه عادت در وقت شستن نجس
میشود ضرر نداشته باشد وشستن جامه اگر ممکن نشود در بین نماز فوری نیست بنا بر اقرب
لاکن باید قبل از سلام بشوید وایا خون غیر دماغ نیز حکمش حکم خون دماغ است یا نه در ان اشکالست
احوط شستن وتمام کردن نماز است واعادهٔ ان وبدانکه حرام است قطع کردن نماز واجبی بدون
عذر حتی نماز جنازه وجایز است قطع بجهة حفظ مال محترم که خوف تلف شدن ان داشته
باشد وبجهة تلف ان متضرر شود بلکه بعضی تصریح کرده اند که واجب است درین حال واگر مال
کمی باشد که بتلف شدن ان ضرری لازم نیاید قطع جایز نیست واگر مال امانتی در پیشش باشد
وحفظ ان موقوف شده باشد قطع نماز جایز بلکه واجب است واما اگر مال غیر امانت نزد ان
باشد در جواز قطع بجهة حفظ ان اشکال است خصوصا اگر مال مؤمنی نباشد وبجهة حفظ نفس
محترم نیز جایز است وبجهة حفظ ان از ضرر بعضی جایز میدانند وجایز است قطع نماز بجهة نگاه داشتن

قرض دار که میترسد که از ان فرار کند اگر برفتن ان متضرر شود وبا عدم ضرر جایز نیست بنا بر اظهر
وبجهة دفع حدیثی نگاه داشتن ان موجب ضرر باشد بلکه هر جای قطع نکردن نماز خوف ضرری داشته
باشد قطع جایز است واگر ضرری لازم نیاید بمجرد حاجت بقطع باعث جواز نمیشود وبجهة دفع ضرر
از مؤمن عادل قطع جایز است واگر امر بمعروف ونهی از منکر موقوف بقطع نماز باشد قطع نماز
جایز بلکه واجب است واگر در جامه یا مکان غصبی بجهة فراموشی شروع بنماز کرد ودر بین نماز
بیادش امد واجب است قطع بنا بر اظهر واگر واجب شود قطع نماز در جائی وقطع نکند نمازش
صحیح است بنا بر اقوی ودر جائیکه میخواهد نماز را قطع کند سلام گفتن واجب نیست بنا بر اجود اگر
چه بعضی انرا واجب دانسته اند **فصل ششم** در نماز ایات است ودران دو مقام است **مقام اول**
در اسباب ان است بدانکه نماز ایات واجب میشود بچند چیز **اول ودویم** گرفتن افتاب وماه است
خواه تمام انها بگیرد خواه بعضی از انها واگر گرفتن انها بجهة حایل شدن ابر یا ستاره باشد نماز واجب
نیست بنا بر اقوی لاکن احوط است مگر باعث خوف شده نماز واجب است واگر نه واجب
نیست وثابت میشود گرفتن افتاب وماه بدیدن وعلم بهم رسانیدن وثبوت ان بشهادت
دو عادل خالی از قوة نیست وبخبر یک عادل وشیاع ظنی ثابت نمیشود لاکن احوط است
واگر دو عادل از اهل نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که در فلان وقت مثلا افتاب
میگیرد عمل بقول ایشان واجب نیست وقضا واجب نمیشود واگر بگیرد افتاب مثلا در زیر
ابر رود یا غروب کند نماز واجب میشود تا معلوم شود که منجلی شده واگر در وقت نماز
فریضه افتاب بگیرد اگر یکی از انها وقتش تنگ باشد باید انرا مقدم داشت واگر هر دو
وقتی

وقتش تنگ باشد نماز یومیه را باید مقدم داشت ودر این حال قضا میکند نماز کسوف را واگر
تساهل در نماز ایات کرده تا وقت هر دو تنگ شده بلکه اگر همه فرض کرد باید قضا
کند انرا اگر چه تساهل نکرده باشد واگر وقت هر دو وسعت داشته باشد هر کدام را خواهد
میتواند کرد لاکن احوط تقدیم نماز یومیه است **سیم** زلزله است بنحویکه در عرف گویند زلزله شد
پس بمحض حرکت کردن زمین نماز واجب نیست تا زلزله صادق نباشد مگر انکه خوف حاصل
شود پس بجهة خوف واجب میشود ووقت ان مدت عمر است وشرط نیست طول کشیدن
ان بقدر نماز بخلاف نماز کسوف وخسوف که اگر بقدر نمازی که باقل واجب بعمل اید طول
نکشد نمازی برا و نیست نه ادا ونه قضا اگر چه بقدر یکرکعت طول بکشد لاکن احوط عدم ترک است
ونماز زلزله را هر وقت که میکند نیت ادا وقضا نمیکند واقوی این است که فوری نیست
وتاخیر جایز است وخوفهای اسمانی مثل بادهای عظیم سیاه که هر چند زرد وسرخ نباشد ومثل
ظلمت وتاریکی وصاعقهٔ عظیم وسرخ وزرد شدن هوا واتش از اسمان ظاهر شدن اگر باعث خوف
شود اینها وبالجمله هر امریکه از اسمان یا زمین حادث شود که باعث خوف شود نماز واجب
میشود بنا بر اقوی واما ایات واثاریکه از ایات رحمت است مثل بارش عظیم موجب نماز
نیست اگر چه برخلاف عادت باشد وامور یکه باعث خوف میشود باید بنحوی باشد که خوف
بر بیشتر مردم حاصل شود پس در این حال نماز بر همه کس واجب میشود حتی کسیکه نترسیده
باشد واگر خوف بر بعضی مستولی شود بر هیچکس نماز واجب نیست حتی انکه خوف بر ان غالب
شده ومراد از خوف بیشتر مردم ان است که بنحوی باشد که اگر مردم مطلع شوند بیشتر ایشان

می‌ترسیدند و باید علم حاصل شود بخوف معظم مردم و مظنه کافی نیست و تفحص کردن باینکه خوف
بر اکثر مردم غالب شده ضرور نیست و نماز بجهة خوف دزد و درنده واجب نمیشود و در بادها
اگر خوف عمارات و غرق شدن کشتی و نحو آن باشد موجب نماز نمیشود بلکه باید خوف نزول عذاب
الهی باشد تا نماز واجب شود و نماز خوف نیز وقتش مادام العمر است و فوری نیست و نیت
ادا و قضائی در کار نیست و اگر جمیع قرص آفتاب یا ماه بگیرد و نماز نکند قضا واجب است
خواه عمداً ترک باشد یا بجهة فراموشی یا بجهة مطلع نشدن یا بشهادت دو عادل ثابت میشود
نزدیکی و نه بشهرتی که علم از آن بهم رسد و اگر بعض قرص بگیرد و مطلع نشود تا وقت بگذرد قضائی
نیست و اگر عالم شود یا بجهة فراموشی یا خواب یا عمداً نکند قضا لازم است و اگر آیتی از
آیات واقع شود و نماز نکند ساقط نمیشود و اگرچه فراموش کرده باشد و اگر مطلع نشود اقوی سقوط
و احوط عدم سقوط است **مقام دویم** در بیان کیفیت نماز آیات است بدانکه آن دو رکعت است
در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده واجب است و در هر رکوع و سجود آن واجب است ذکر و طمأنینه
و غیر آنها و در هر رکعتی قرائت واجب است و تشهد و سلام نیز در آن است مثل نمازهای دیگر
و صورت آن بنحوی که بی اشکال است که نیت کرده تکبیر را میگوید و حمد و سوره میخواند و برکوع
میرود و همچنین تا پنج رکوع بعمل می‌آورد پس بسجده میرود و برمیخیزد و مثل رکعت اول بجا می‌آورد
پس سجده و تشهد و سلام بجا می‌آورد و مستحب است تکبیر بعد از هر رکوع مگر پنجم و دهم که میگوید
سمع الله لمن حمده و قبل از هر رکوع نیز تکبیر مستحب است و قنوت قبل از رکوع دویم و چهارم
و ششم و هشتم و دهم است و مستحب است طول قنوت بقدر قرائت و بجماعت کردن

در آن

در نماز کسوف و خسوف و آیات واجب نیست نه اداء آن و نه قضاء آن لاکن سنت است
و اگر همه قرص گرفته است جماعت کردن تاکید دارد و جمعی تصریح کرده‌اند بجواز اقتدای فریضه
آن بنافله آن و بالعکس و نماز آیات را خطبه نیست و سنت است که نماز کسوف و خسوف را
زیر آسمان بکنند و اگر نماز کسوف و خسوف را کرد و هنوز قرص گرفته اعاده نماز سنت است و واجب
نیست بنابر اقوی و در تکرار اعاده اشکال است و لکن نشستن بجهة ذکر خدا سنت است تا منجلی
شود **فصل نهم** در نماز قضاست بدانکه واجب است قضای نماز فریضهٔ یومیه بر کسی که ترک
کند او را اگر شرایط وجوب نماز در او باشد و همچنین واجب است بر کسی که ترک کند او را
بجهة خواب یا فراموشی و آنچه را ترک کرده در حال طفولیت یا در حال دیوانگی یا کفر اصلی
قضا ندارد و همچنین آنچه را ترک کرده در حال حیض و نفاس اگر در همه وقت نماز حیض
بوده یا نفاس داشته و اگر وضو و غسل و تیمم هیچیک ممکن نشود نماز از آن ساقط است
و احوط این است که نماز را بی طهارت بجا آورد و بنابر ساقط بودن او در وجوب
قضا خلاف است و احوط این است که قضا نماید و اگر تمام وقت بیهوش باشد قضا
واجب نیست و لاکن احوط است و اگر بداند که چیزی باعث بیهوشی میشود و خود آنرا
استعمال نماید احوط قضاست اگر نگوئیم اقوی است و اما اگر نداند قضا ندارد و اگر چیزی که
مست میکند یا آنکه میداند که مست کننده است بخورد و مست شود و نمازش فوت شود واجب است
قضا و اگر جبراً بخورد آن را دهند یا مضطر شود بخوردن آن بعضی گفته‌اند قضائی نیست و احوط
قضاست و بر مرتد واجب است قضاء آنچه را در زمان ردهٔ اش از او فوت شده

و مخالف که از اهل اسلام است اگر مذهب حق اختیار کند نمازهائی که در حال ضلالت خود کرده
قضا نمیکند اگر در مذهب خودش صحیح بوده و اگر ترک کرده باید قضا کند و کسی که نماز قضا
بر ذمه دارد بنابر آنکه آن مضیق نباشد نماز استیجار میتواند گرفت بنابر اینکه مضیق
باشد نیز در بعضی از صورتها میتواند بلکه میتوان گفت اجاره صحیح است بنابر هر دو قول
لکن مشکل است و کسی که نماز را ترک کند از سهل انگاری او را تعزیر میکنند و اگر باز هم ترک
کرد هم تعزیرش میکنند و اگر باز ترک کرد بعضی گفته‌اند باز تعزیرش میکنند و مرتبهٔ چهارم او را
می‌کشند و بعضی در مرتبهٔ سیم حکم بقتل کرده‌اند و قول اول احوط است و در وجوب فوریهٔ
نماز قضا و بجا آوردن آن در حینی که دانست که قضائی بر آن است فوراً اختلاف عظیم است
و در این مسئله چندین قول است اقوی عدم فوریه است پس میتواند آنرا تاخیر بیندازد
مطلقا خواه آن نماز فوت شده یک نماز باشد یا بیشتر خواه در همان روز قضا شده باشد
یا نه خواه سهواً و بدون تقصیر قضا شده باشد یا با تقصیر لاکن احوط این است که نماز قضا را
فوراً بجا آورد و آن را مقدم بر نماز حاضره ادائیه دارد و لاکن مقدم داشتن نماز اداء
بر قضا و آنرا در اول وقت بجا آوردن نیز جایز است بنابر اقرب و بر فرضی که حکم بفوریه
قضا نمائیم حکم بوجوب اشتغال بآن و عدم ارتکاب غیر ضروریات از خواب و خوراک
و نحو آن نمیشود و مضایقه باین حد قایل نمیشویم اگر در وسعت وقت مشغول بنماز شده در
حال فراموش کردن قضا و در بین نماز بیادش آمد بنابر مختار میتواند عدول نماید بسوی
قضا بلکه احوط عدول است لاکن واجب نیست و بنابر فوریه واجب میباشد و جواز عدول

با

بنابر مختار در وقتی است که لازم نداشته باشد زیادتی رکنی را مثل آنکه نماز صبح را فراموش
کرده باشد و بعد از رکوع سیم نماز ظهر بیادش آید پس درین حال عدول نمیتواند کرد و استحباب
تقدیم قضا یا وجوب آن در وقتی است که وقت ادا تنگ نشود و الا ادا را مقدم میدارد
وجوباً و آیا مراد از تنگی وقت ادا در وقتی میباشد که بقدر اقل واجب نماز را توان بجا
آورد یا اینکه بقدر بجا آوردن آن با شرایط و وظایف مستحبه و سورهای طولانی اگر مانده باشد
و وقت تنگ میباشد پس میتواند نماز را ادا بجا آورد اقرب در نظر اخیر است و آیا اذان
و اقامه نیز مراعات میشود یا نه اقرب مراعات است و ظن تنگی وقت کافی است
بجهة شروع در نماز ادا و اگر نماز ادا را کرد بگمان تنگی وقت پس معلوم شد که خطا است نمازش
صحیح است و اگر نماز قضا را در وقت مختص بنماز ادا بجا آورد سهواً بجهة مظنه بوسعت
وقت اقوی صحة آنست و آیا مراد قضائی که محل خلاف است وجوب فوریهٔ آن
مختص نماز یومیه است یا شامل نماز کسوف و خسوف و آیات نیز میباشد پس قضاهای
آنرا تاخیر نباید انداخت بنابر قول بفوریهٔ نماز قضا و بر نماز مقدم باید داشت بطریق
بنابر این قول و بطریق استحباب بنابر مختار در آن اشکال است و لاکن احتمال دویم
که شمول باشد اقرب است و همچنین اگر قضا با ادای غیر یومیه جمع شوند قضا را مقدم
میدارد بنابر لزوم تقدیم و اگر نماز قضای غیری بر خود لازم نموده باشد مثل نماز قضای
خودش نیست پس واجب نیست تقدیم آن اگرچه در قضای خودش بفوریه قایل شویم
و بدانکه اگر مظنه بر وفات و تمام عمرش بهم رساند واجب است که نماز قضا بجا آورد

وتاخیر جایز نیست بلکه هر واجبی که وسعت داشته باشد مضیق میشود در وقت ظن
بر وفات بنا براین اگر قضای بسیار بر ذمه اش باشد مثل چهل یا پنجاه سال و مظنه داشته
باشد که عمرش وفا نمیکند اگر تاخیر اندازد پس تاخیر جایز نیست بلکه باید که در اموریکه منافی
نماز است مثل خواب و خوراک و کسب و نحو ان اکتفا باقل انچه بان دفع ضرورت
میشود نماید مادامیکه موجب عسر و حرج نشود و لاکن در این حالی که مذکور شد تاخیر نماز قضا از ادا لازم
نیست بنا بر مختار و نماز قضا را در همه اوقات میتوان بجا اورد حتی در اوقاتی که نماز در انها
مکروه است و کراهتی در ان نیست و صحیح است نماز قضا از میتی که بر او نماز قضا است اگرچه
تبرعا باشد و چنانچه بعضی از اصحاب ذکر کرده اند و اگر مردی ترک کند نماز واجب را بدون عذر
خواه یومیه باشد خواه غیر ان از نمازهائی که قضا دارد واجب است بر وارث او که قضا کند
او را بعد از مرگ او و اگرچه بغیر مرضی که در ان مرض مرده باشد بنا بر احوط و اگر بدون
عذر در مرض موت ترک کرده نیز احوط قضا است لاکن اقوی عدم وجوب میباشد و اگر کسی
بمیرد و بر ذمه او نماز قضاء واجب باشد جایز است اجرا استیجار نماید اگرچه غیر یومیه باشد
اگر وصیت کند باستیجار نماز از مالش بر وصی واجب است استیجار را اگر اجرا ولی نباشد
فصل دویم در حکم خللی است که در نماز واقع میشود و در بیان حکم شک و سهو است مراد از خلل
خللی که در نماز واقع میشود یا از روی عمد است یا از روی سهو یا از جهة شک اما عمد پس هر انکه
کسی که عمدا اخلال نماید بواجبی از واجبات نماز نمازش باطل است خواه ان واجب
جزء نماز باشد یا شرط ان یا از کیفیت نماز مثل مقدم بودن رکوع بر سجود و نحو ان و همچنین
باطل

این است که عبارت است از قضیب و بیضتین و مخرج غایط و احوط پوشیدن ناف تا زانو است
و حرام است رو بقبله کردن و پشت بقبله کردن ببدن و فرج در حال تخلی و استقبال بفرج تنها
یا بدن تنها نیز احوط ترک است و همچنین در استبرا و اما در حال استنجا پس احوط این است که حکم
ان را مثل حال تخلی دانیم و مکروه است رو به باد کردن در حال بول و رو بقرص افتاب و ماه کردن
مخرج بول در حال بول نیز مکروه است و همچنین استقبال افتاب و ماه در حال غایط و مکروه است
بول کردن در زمین سخت و ایستاده بلکه تغوط با این حال و مکروه است بول کردن از بلندیها
مثل بامی به پایین و بر سنگ و بر اب مطلقا بلکه تغوط در اب ایستاده نیز مکروه است و در کوچها
و شارعها و کنار نهرها و سر چاهها و در سایهائیکه مترددین نازل میشوند و در زیر درخت
میوه دهنده و بر قبر و مکروه است بسیار نشستن در خلا و خوردن و اشامیدن در ان و مسواک
کردن و تکلم کردن مگر با ضرورت و ذکر خدا مکروه نیست و احوط این است که اهسته ذکر کند
و قرائة قران نیز ضرر ندارد و حکایت اذان نیز جایز است بی کراهت و مستحب است [illegible] و
اختیار کردن مکان مناسبی بجهة تخلی بانکه از نظرها بپوشاند و مرتفع و پر خاک باشد و مستحب است
که سر خود را بپوشاند و در وقت رفتن پای چپ را پیش دارد و در وقت بیرون امدن
پای راست را و اگر در مثل صحرا باشد و در وقت تخلی اول پائی که میگذارد بجهة نشستن
پای چپ است و اول پائی که بر میدارد پای راست است و ادعیه که وارد شده بخواند
و بعد از بول استبرا کردن را بعضی واجب میدانند و استحباب خالی از قوة نیست و در
کیفیت استبرا اختلاف است اکثر بر انند که باید سه دفعه مسح نماید از مقعد تا بیخ ذکر بقوت

پس سه مرتبه از انجا تا سر ان پس سه نوبت حشفه را بیفشرد و بعضی گفته اند که انقدر دست بمالد که
انچه بول در مخرج باقی مانده بیرون اید خواه کمتر از سه نوبت یا زیادتر و این قول خالی از
قوة نیست اگرچه قول اول احوط است با زیادتی تنحنح سه مرتبه و اظهر این است که مسح و فشردن
بهر انگشتی که باشد جایز است و بعد از استبراء شرعی اگر تری از مخرج بول اید و نداند که
بول است یا نه پاک است و بجهة خروج ان وضویش باطل نمیشود و اگر شک کند که ایا استبراء
کرده یا نه حکم بطهارت از بلل مشتبه و الحاق ان بکسی که استبراء کرده خالی از قوة نیست و واجب است
شستن مخرج بول اگر خواهد چیزیرا که مشروط بطهارت است بجا اورد و غیر اب ان را پاک
نمیکند و استعمال اب بد و مقدار انچه بر حشفه است کافی است و دو نوبت شستن ان احوط است
و احوط از این سه نوبت است و مخرج غایط اگر اطراف ان نجس شده باشد و تعدی خلاف
عادت کرده باشد واجب است که ان را نیز باب بشوید هم مخرج را و هم اطراف ان را و اگر تعدی
نکرده باشد مخیر است میان شستن باب یا غیر اب از سنگ و نحو ان و اگر از محل تعدی
کرده باشد و لاکن از محل عادت نگذشته باشد بعضی تعیین اب را لازم میدانند و بعضی ان را
مخیر میدانند و اول احوط است و اگر استنجا باب نماید واجب است عین نجاست و اثر
زایل نماید و مراد از اثر ان خورده ماییست که اگر با غیر اب پاک کند باقی میماند و ازاله رنگ
و بو واجب نیست و در استنجاء بسنگ ازاله اثر نجاست ضرور نیست و اما چیزیکه استنجا بان
میتوان کرد پس بدانکه معتبر چند امر است در ان اول انکه ان چیز نجس یا متنجس نباشد دویم انکه
از اموریکه ازاله عین بان نمیشود نباشد از قبیل اجسام صیقلی مثل شیشه و نحو ان و مثل سنگهای
براق

بزرگ که نمیتوان نجاست را بان زایل کرد و مثل خاک و نحو ان از چیزهائیکه بجهة انفصال اجزاء
ان نجاست را بر نمیدارد سیم انکه سرگین و استخوان و چیزهای خوردنی و تربت طاهره مطهره
و سایر ائمه علیهم السلام و سایر اموری که احترامی در شرع از برای او ثابت است که استنجا بمجموع اینها حرام است
و اگر مرتکب ان حرام شود ایا طاهر میشود یا نه خلاف است و عدم حصول طهارت خالی از قوه
نیست و سنگی که استعمال شده اگر نجس نباشد استعمال میتوان کرد و احوط ترک ان است و احوط
این است که این جسم که بان استنجا میکند خشک باشد لاکن لازم نیست و اگر به سه مرتبه مالیدن
عین نجاست بر طرف نشود باید زیاده بمالد تا زایل شود و اگر به کمتر از سه مرتبه زایل شود
اکتفا بهمان قدر خالی از رجحان نیست لکن احوط تمام کردن به سه مرتبه است و در اکتفا بیک
سنگ سه گوشه یا خرقه سه گوشه مثلا اشکال است احوط این است که اکتفا بان ننماید و مستحب است
که اول استنجا از مخرج غایط نماید و در مخرج غایط جمع میان اب و غیر اب نماید و اگر جمع
ننماید اختیار اب نماید و مکروه است استنجا بدست راست و بدستی که در ان باشد خاتمی
که اسم خدا یا یکی از ائمه یا حضرت فاطمه علیها السلام بر ان نقش است و این در وقتی است
که ملوث بنجاست نشود والا حرام است چنانکه گفته اند بلکه اگر بداند و بقصد اهانت چنین
کند کافر میشود فصل چهارم در کیفیت و اداب وضو است بدانکه واجبات وضو هفت
چیز است اول نیت است پس اگر در حال غفلت بجا اورد عملش صحیح نیست و واجب است
در ان نیت قربت پس اگر بجهة ریا بجا اورد وضویش باطل است و اگر از خوف عقاب یا امید
ثواب بجا اورد عملش صحیح است اگر نیت قربة حاصل شود بنا بر اصح و اگر ضم نماید بنیت

ریا را با قربت پس اگر باعث اصلی ریاست یا انکه ریا و قربت مساوی باشند و هر دو باهم
داعی بر عمل شده باشند پس وضویش فاسد است و امّا اگر نیت داعی اصلی قربت باشد
و لاکن ریا نیز بان ضم شده جماعتی از علما آن عمل را نیز فاسد میدانند و آن احوط است
لاکن صحة اظهر است در این حال و جمیع عبادات در این احکام حکمش حکم وضو میباشد و اگر
امر راجحی را در نیت با قربت ضم کند مثل کم خوردن در روزه و اعلام در تکبیر در صحة عملش
مطلقا یا فساد عملش مطلقا یا صحة اگر مقصود اصلی قربت باشد و الا فلا چند قول است و احوط
فساد است و اگر قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل است مثل سرد شدن بدن در غسل یا در
وضو مثلا اگر باعث اصلی قربت باشد احتمال صحة بعید نیست و آیا لازم است قصد وجوب
در واجب و ندب در مستحب یا نه اقوی این است که ضرور نیست بلکه قربت تنها کافی است
و همچنین واجب نیست قصد رفع حدث و مباح نمودن نماز مثلا بنا بر اقوی و لاکن احوط است
و واجب است که مقارن باشد نیت در تر د شستن اول جزئی از رو و اگر مقارن نماید با
شستن دست قبل از شستن رو که سنت است یا مقارن با مضمضه کند و استنشاق نماید
نیز کافی است و واجب است استمرار حکم نیت و اقوی این است که نیت عبارت است
از داعی و باعث بر عمل پس بخاطر گذرانیدن ضرور نیست دویم از واجبات وضو
شستن روست و حد آن بحسب طول از رستنگاه موی سر است تا ذقن و بحسب عرض
هر قدری که فرو گیرد انرا انگشت ابهام و انگشت میانه پس اگر دو طرف پیشانی ان موی
نداشته باشد یا پیش سرش موی نداشته باشد یا انگشتش بسیار بزرگ باشد یا بسیار کوچک
باشد

باشد در تحدید رجوع میکند بمستوی الخلقه در زیاده بر انچه گفتیم از رو واجب نیست شستن
ان اگرچه بعضی مواضع را بعضی حکم بوجوب کرده اند و بشره که پوشیده شده باشد از موی ریش
یا موی ابرو و یا مژگان یا نحو ان شستن ان واجب نیست خواه موی تنک باشد یا انبوه
و امّا اگر بشره ظاهر باشد از میان مو پس اگر در شستن ان محتاج بتخلیل نباشد انرا باید شست
و الا فلا بنا بر اقوی و لاکن احوط شستن ان است سیم از واجبات وضو شستن دستهاست
از مرفق تا انگشتان و مرفق را بالاصالة باید شست و قدری زیاده تر از ان من باب
المقدمه باید شست و واجب است در شستن رو و دستها ابتدا کردن باعلی و بعضی
ابتدای باعلا در هر جزئی از اجزاء رو و دست را لازم میدانند و ان احوط است لاکن
ظاهرا کافی است ابتدا باعلی در جزء اوّل و اگر مانعی از رسیدن اب ببشره رو و یا دست
باشد باید انرا ازاله نماید یا حرکت دهد تا اب بزیر ان برود و چرکهای زیر ناخن احوط
ازاله انهاست و لاکن عدم وجوب خالی از قوة نیست و اگر موی دست بسیار باشد
که محتاج بتخلیل باشد در رسیدن اب ببشره احوط تخلیل کردن است و دست کشیدن
و دست مالیدن بر دست واجب نیست و جایز است فرو بردن عضو در اب بعوض
اب ریختن و شستن اعضا واجب نیست الا یکمرتبه و دفعه ثانی سنت است و مستحب است
از برای مرد و زن در شستن دستها اینکه در شستن اوّل ابتدا بظاهر ذراع نمایند و زنان
بعکس ان و جمعی در شستن دویم حکم را منعکس میدانند یعنی مردان ابتدا بباطن
و زنان بظاهر چهارم از واجبات وضو مسح سر است و مسمّی کافی است و احو[ط]

بقدر سه انگشت است و مسح مؤخر سر کافی نیست بلکه پیش سر را باید مسح نمود و لیکن
لازم نکرده است که مقابل پیشانی را مسح نماید اگرچه احوط است و ابتدا باعلا در مسح احوط است
و عدم وجوب ان خالی از قوة نیست پنجم از واجبات وضو مسح پاهاست از
سر انگشتان تا کعب که استخوان بر امده در پشت پاست و ابتدا بسر انگشتان احوط است
لیکن عکس نیز جایز است و در عرض مسمّی کافی است و در طول کافی نیست بلکه باید از
سر انگشتان تا کعب چیزیرا باقی نگذارد بلکه باید بقدر خطی از سر انگشت تا کعب لااقل
مسح کرده باشد و واجب نیست که ان خط راست بوده باشد و احوط این است که
بباطن دست مسح نماید و جواز مسح سر و پاها بیکدست خالی از قوة نیست و لیکن خلاف
احتیاط است و باید مسح بتری اب وضو باشد و باب تازه جایز نیست و اگر
تری اب وضو بر دست نمانده باید از مظان ان گرفت و مراد از مظان موی ریش
و مژگان است نزد بعضی و بعضی موی ابرو را نیز داخل میدانند و بعضی از سایر مواضع
وضو نیز جایز میدانند و فرقی نیست میان موهای ریش که از ذقن پایین امده
باشد یا نه بنا بر اجود و اگر در دست تری باشد جایز نیست که از مواضع دیگر اخذ
نماید و اگر تری در مواضع وضو نمانده باشد وضو را از سر گیرد اگر ممکن نشود مسح بتری
اب وضو در وضوی دویم و اگر بجهة زیادتی حرارت یا نحو ان مسح بتری اب وضو
اصلا ممکن نشود در وجوب تیمم یا مسح باب جدید خلاف است و احوط جمع است
اگرچه قول ثانی خالی از قوة نیست و اگر در محل مسح رطوبتی باشد اگر رطوبت زیادتی

که اگر بر روی ان مسح کند بعضی میگویند که مسح باب وضو کرده باید انرا خشکانند و اگر صادق باشد
خشکانیدن ضرور نیست و واجب است مسح نمودن بر بشره و مسح بر حایل جایز نیست
بدون ضرورت و مسح بر موی پیش سر که از حد سر نگذشته باشد جایز است ششم از واجبات
وضو ترتیب است و واجب است مقدم داشتن رو بر دست راست و انرا بر
دست چپ و انرا بر مسح سر و انرا بر مسح پاها و مسح پای راست را بر پای چپ بنا
بر اقرب و اگر ترتیب را فراموش کند بر میگردد و جزئی را که فراموش کرده بجا
می اورد و با مابعد ان تا ترتیب بعمل اید بشرطی که موالات فوت نشود و اگر رو را شست
و دست راست را فراموش نموده دست چپ را مقدم داشته پس دست راست
نیز شست که بیادش امد اقرب این است که در شستن دست راست بهمین
شستن اکتفا میکند و دست چپ را دفعه دیگر میشوید نه اینکه هر دو را دو مرتبه بشوید
و سایر اعضا نیز همین حکم دارد اگر ترتیب را فراموش کرده باشد در اینها هفتم
از واجبات وضو موالات است و اظهر این است که ان عبارت است از اینکه
عضو بعد را پیش از خشک شدن جمیع اعضای سابقه بشوید پس اگر چیزی از اعضای
سابقه قریبه یا بعیده تر نمانده وضویش باطل است خواه عمداً تاخیر انداخته باشد
یا سهواً و اگر در اثنای شستن عضوی جمیع اعضای سابقه خشک شود ضرر ندارد
فصل پنجم در بیان احکام وضو است بدانکه واجب است در وضو اینکه خود مباشر
افعال ان شود و نایب نتوان گرفت پس اگر دیگری روی او را شسته مثلا یا او را

مسح کرده به نیابت او وضویش باطل است و در حال اضطرار نایب گرفتن جایز است
بلکه واجب و اگر موقوف باجرت باشد باید داد مگر انکه متضرر شود از ان یا اجحاف
دران شود و نیابت در نیت جایز نیست در هیچ حال و مکروه است استعانت از
غیر در وضو و مراد از ان طلب کردن اب و ریختن است بر دست بجهة شستن
و استعانت در اب اوردن و گرم کردن ان مکروه نیست و اگر شک کند در فعلی
از افعال وضو ان فعل را با مابعدش بجا می اورد اگر موالات فوت نشود و اگر
بعد از فارغ شدن از وضو شک کند در فعلی از افعال وضو التفات بان شک نمیکند
مطلقا خواه شک در جزء اخر باشد یا غیر ان خواه زمان طویلی گذشته باشد یا نه بنابر
اقوی لاکن در جزء اخر احوط التفات و بجا اوردن ان جزء است تا از جای خود
برنخاسته و همچنین اگر زمان طویلی گذشته باشد و شک در نیت کند مثل شک در سایر
اعضاست بنابر احوط بلکه شاید اقوی است و اگر طهارت بجا اورده بعد از ان شک
نماید در حدث شکش اعتبار ندارد و اگر شک در وقوع طهارت کند بعد از حدث
باید طهارت بجا اورد و همچنین اگر داند که هر دو از ان حادث شده و نداند که کدام
مقدم بوده اگر حال پیش از این دو حالت را نداند و هم چنین اگر بداند بنابر احوط
بلکه شاید اقوی باشد **فصل ششم** در بیان احکام جبیره است بدانکه اگر بر موضعی
که باید شست جبیره باشد و ممکن نباشد شستن ان موضع مگر بکندن ان یا فرو بردن
عضو در اب یا مکرر ریختن اب بران باید اطراف انرا شست و روی انرا مسح

نمود و در این حکم فرقی نیست میان انکه ان موضع شکسته باشد یا زخم باشد و چیزی
بران بسته یا مالیده باشد و اگر ان موضع چیزی بران نباشد و نتوان انرا شست اگر
تواند روی انرا مسح میکند و اطراف انرا میشوید و اگر نتواند چیزی بر روی ان میگذارد
و ان چیز را مسح می نماید و اگر تواند ان موضع را شست که بران جبیره میباشد بیکی از
از طریقی که گذشت باید انرا شست و احوط این است که اگر تواند انرا بکند انرا بکنده
بشوید و اگر جبیره در محل مسح باشد با امکان بر خود عضو مسح میکند و با عدم امکان اگر
تواند اب بران ریزد تا بمحل برسد جمعی تکرار اب را بجهة رسیدن بر محل لازم میدانند
و ان خالی از قوه نیست و احوط جمع میانه این و مسح بر جبیره است و اگر ان نیز ممکن
نباشد باید مسح بر جبیره نماید و اگر جبیره نجس باشد احوط این است که بران با همان
حال مسح کند پس دست را بشوید و چیز پاکی براو گذارده بار دیگر بران مسح کند و
جبیره که در محل شستن است احوط این است که مجموع انرا مسح نماید و اکتفا بمسمی
بمسح خالی از قوه نیست و اگر خواهد همه انرا مسح کند خلل و فرج انرا ضرور نیست
که فراگیرد بمسح و اگر بر موضع تیمم جبیره باشد بر روی ان مسح می نماید اگر نتواند کند انرا
و احوط جمع میان تیمم یا وضو یا غسل است در صورتیکه محل خالی از جبیره باشد بلکه
در صورتیکه چیزی بران باشد نیز احوط جمع است و کسیکه وضوی با جبیره ساخت یا از جهت
تقیه وضوئی ساخت پس ضرورة برطرف شد اظهر صحة وضو است و اعاده لازم
نیست **باب اول** در بیان غسلهاست و در ان چند فصل است **فصل اول** در بیان

غسل جنابت است و در ان سه مقام است **مقام اول** در بیان جنابت است
وان حاصل میشود به دو چیز خروج منی از قبل مرد و زن مطلقا در خواب یا بیداری
باختیار یا بغیر ان و در ان شهوت و جهندگی شرط نیست و اگر در خواب دید که
محتلم شد لاکن بعد از بیداری چیزی ندید بران غسل نیست و اگر مشتبه شود بران
که ایا انچه از ان امده منی است یا نه بعضی از علماء علامات را معتبر میدانند و احوط
این است که با علامات غسل نماید و انزا نگسته وضو بگیرد و علامات فتور بدن و جهندگی
و شهوت میباشد و بعضی بوی را نیز معتبر میدانند با اینکه بویش مثل بوی خمیر ترش و شکوفه
خرما میباشد **دویم** داخل کردن حشفه است در قبل یا دبر زن یا مرد خواه در خواب باشند
هر دو یا یکی بیدار باشند خواه در غفلت باشند یا در مستی یا هشیاری یا غیر اینها و بمجرد
دخول غسل بر فاعل و مفعول واجب میشود خواه انزال بشود یا نه و ظن بدخول غسل
واجب نیست و لاکن احوط است و ادخال بعضی از حشفه موجب غسل نمیشود
و اگر قبل از بلوغ وطی کند یا کسی بان وطی نماید جماعتی تصریح کرده اند بوجوب غسل براو
بعد از بلوغ و ان احوط است و همچنانکه نماز موقوف است بر غسل جنابت همچنین
روزه ماه مبارک رمضان نیز موقوف است بر ان و باقی بودن بر جنابت تا
صبح عمداً باعث فساد روزه میشود و ملحق برمضان میشود در این حکم قضای ان
و اما سایر روزهای واجب اظهر این است که ملحق برمضان نمیشود در این حکم و اما
واقع ساختن غسل جنابت در شب در ماه مبارک لاکن خلاف است که ایا وقتش

مجموع شب است پس مجموع شب نیت وجوب غسل میکند یا اینکه وقتش جزء اخر شب است
پس وجوب مختص بان جزء است تفصیل مقام این است که اگر ان جنابت قبل از نماز واقع
شده غسل را به نیت وجوب بجا می اورد و نیت اباحه نماز را اگر لازم دانیم باید کرد
و ضرور نیست نیت انکه بجهة نماز و روزه هر دو میباشد خواه ان نماز نماز مغرب و عشا باشد
یا نمازی که به نذر و شبه ان واجب شده باشد و اگر بعد از نماز جنب شده به نیت قربة اکتفا
میتوان کرد لاکن قول باینکه مجموع شب وقت غسل است خالی از قوة نیست **مقام دویم** در بیان
کیفیت غسل است بدانکه واجبات غسل چند چیز است **اول** نیت است و واجب است در ان
قصد قربة و گذرانیدن در دل ضرور نیست اما احوط است و همچنین نیت وجوب
در واجب و ندب و مستحب ضرور نیست لاکن احوط است و نیت رفع حدث و مباح
بودن نماز ضرور نیست لاکن احوط است و تعیین انکه این غسل بجهة جنابت است یا غسل
بجهة حیض است ضرور نیست پس بدون تعیین سبب غسل صحیح است و زن مستحاضه
و هر که حدث از او قطع نمیشود نیت رفع حدث نمیتواند کرد و اگر نیت مباح بودن
چیزی نماید که موقوف بر غسل مثل نماز و طواف یا نیت مباح بودن چیزی نماید که غسل
بجهة ان مستحب است غسلش صحیح است اما اگر نیت مباح بودن چیزی نماید که غسل بجهة ان مستحب است
غسلش صحیح است اما اگر نیت مباح بودن چیزی نماید که غسل بجهة ان نه واجب و نه مستحب
غسلش صحیح نیست و واجب است مقارن بودن نیت با اول جزئی از ان و اگر مقارن
شستن دست که مستحب است قبل از غسل یا با مضمضه و استنشاق نیت کند نیز صحیح است

بدانکه در اوقات [illegible]
که جنب در روز ماه [illegible]
میشوند در این حکم روزه [illegible]
و قضای ان [illegible] احوط [illegible]
[illegible]

و تا جزء نیت از شستن سر جایز نیست و در غسل ارتماسی نیت را نزد اول جزئی از بدن
که داخل در آب می نمایند باید کرد به نحوی که باقی اجزاء بدن بدون فاصله داخل در آب شود
و اگر غسل را با موالات بجا می آورد واجب است استدامت نیت تا آخر و اگر موالات را
بجا نمی آورد تجدید میکند نیت را به نزد شستن آن جزء موخر اگر از نیت اول غافل شده
باشد دوم شستن سر و گردن سیم و چهارم شستن طرف راست و چپ است و شستن ظاهر
بدن کافیست و باطن را شستن او ضرور نیست و در تمیز میان ظاهر و باطن رجوع بعرف
میشود و اگر در جزئی شک کند که آیا ظاهر است یا از باطن باید آنرا بشوید و جایز است در
غسل ترتیبی اکتفا باقل شستن که بطریق روغن مالیدن و بکمتر جایز نیست و در فهمیدن
اقل شستن رجوع بعرف میشود و اگر شک در حصول شستن نماید اکتفا بان جایز نیست
پنجم ترتیب است اگر غسل ترتیبی نماید ابتدا سر را بشوید پس جانب راست را پس
جانب چپ را و اگر ترتیب را ترک کند اکتفا بان غسل جایز نیست خواه از روی عمد
ترک ترتیب کرده باشد یا از روی سهو یا از روی جهل و در نفس اعضا ترتیبی نیست
پس ابتدا با علی لازم نیست و پستانها تابع جانبین است یعنی پستان راست از جانب
راست و چپ از طرف چپ میباشد و همچنین بیضتین لاکن احوط شستن مجموع آن است
با هر یک از طرفین و آیا آلت مرد و فرج زن و دبر و ناف و هرچه متوسط میان طرفین است
حال او حال بیضتین است که باید تقسیم نمود تا هر طرف را نصیبی باشد یا مخیر است میان
اینکه آنها را از هر طرف که خواهند بشویند اقرب اول است و اولی شستن آنها است

با هر دو طرف و عضو دیگرا که میشوید واجب است واجب قدری از عضو دیگر را نیز بشوید
تا یقین حاصل شود بشستن این همه عضو و مجموع کردن از سر است و آنرا باید با سر شست
و ترتیب میان سر و گردن نیست بدانکه غسل بر دو نوع است یکی ترتیبی و کیفیت آن گذشت
و دیگری ارتماسی و آن عبارت است از داخل شدن در آب دفعتا مراد از دفعتا دفعه
عرفی است یعنی در عرف گویند که یک دفعه در آب رفت نه دفعه حقیقیه پس اگر جزئی را
در آب داخل کند و قدری صبر کند و بعد جزء دیگر را و همچنین تا جمیع اجزاء را بدفعات داخل
در آب نماید غسلش فاسد است و در غسل ارتماسی ترتیب ساقط است و جمیع غسلهای واجب
و مندوب را بارتماس میتوان نمود در جمیع حالات و نزدیک بودن مکانی که ایستاده
بر آب ضرور نیست پس اگر از بامی خود را بزیر انداخت در آب غسلش صحیح است و اگر در میان
آب باشد خواهد که غسل ارتماسی کند به بیرون رفتن از آب ضرور نیست بنابر اقرب خواه
آب تا زانو باشد یا بیشتر یا کمتر و بالجمله معتبر تحقق ارتماس فرو رفتن در آب است و در این
حال باید پاها را حرکت داد تا آب جمیع بدن را فرا گیرد و غسل ترتیبی افضل است از
ارتماسی و واجب است تخلیل هر چیزی که مانع است از رسیدن آب به بشره و چرک
زیر ناخن حکمش در وضو گذشت و اگر باید تخلیل نماید یا در تردد بیرون آمدن نیز میتوان نمود
معتمد آخر است و موالات در شستن اعضا در غسل شرط نیست پس اگر سر را در صبح بشوید و باقی
بدن را در آخر روز غسلش صحیح است اگر حدثی در آن اثنا از او سر نزده باشد و موالات
اگر چه واجب نیست لاکن سنت است هم در اعضا و هم در اجزاء اعضا و موالات

در غسل ارتماسی [illegible]

سنت موالات عرفیه است و اگر شستن اعضا را از هم جدا انداخته اند پس اگر نیت
سابقه باقی است که شستن جزء بتاخیر افتاده را برگشت بشستن بجهة غسل حاجتی بتجدید نیت نیست
و الا لازم است بنابر اقرب و موالات اگر چه بالذات واجب نیست لاکن گاه است
که بالعرض واجب میشود مثل ضیق وقت و نحو آن و واجب است در غسل مباشر شدن
مکلف خودش جمیع افعال واجبه را و متوجه شدن غیر و مباشر بودن دیگری در کل یا بعضی
موجب فساد غسل است و اگر ضرورت داعی شود جایز است مباشرت غیر بلکه واجب است
و اگر موقوف بر اجرت باشد لازم است و نیت را خود میکند در این حال و استعانت
بر خود غسل مثل آب ریختن مکروه است نه حاضر کردن آب و گرم نمودن آن و نحو آن
مقام سیم در احکام غسل است بدانکه شرط است در صحه غسل اینکه آبی که بان غسل نماید پاک
بوده باشد و اگر نجس باشد غسل فاسد است خواه عالم بان باشد یا جاهل و باید آن آب
پاک کننده باشد و باید آب مطلق باشد و مباح باشد و اگر جاهل بغصبیت باشد غسل
صحیح است اگر چه مالک مستحق عوض میشود و آب وضو نیز در این احکام چنین است و اقرب
این است که شرط نیست طهارت اعضا خواه غسل ارتماسی باشد و خواه ترتیبی خواه با آب
کثیر غسل کند یا با آب قلیل پس یک شستن بجهة رفع حدث و خبث کافی است پس اگر بآن
یک شستن زایل شود زیاده بر آن لازم نیست و الا باید دفعه دیگر بشوید بجهة پاک شدن
اگر چه بعد از اتمام غسل باشد و آیا آبی که قصد رفع حدث و خبث بان کرده در سایر اعضای
طاهره استعمال میشود یا نه اقرب این است که اگر نجس شده نمیتواند و الا در آن اشکال است

و احوط اجتناب است بلکه احوط این است که محل غسل پاک باشد قبل از شروع بغسل و اگر در اثنای
غسل نجس شود محل غسل غسل باطل نمیشود و اگر چه طهارت محل را شرط دانیم بلی واجب است بنابراین
دو شستن یکی بجهة رفع حدث و دیگری بجهة رفع خبث و بنابر مختار یک شستن کافی است بطریق
تداخل و وضو نیز ملحق بغسل میباشد در حکم طهارت محل بنابر مختار و اما بنابر قول بوجوب
تطهیر محل غسل قبل از آن احتمال عدم الحاق وضو بغسل در غایت قوه است و اگر شک در شستن
عضوی از اعضای غسل پس اگر شروع بما بعد آن نکرده باید آن عضو را بشوید و ظن کافی نمیباشد
مطلقا بلی اگر کثیر الشک در آن عضو باشد التفات نمیکند و اگر در غیر آن عضو کثیر الشک باشد
احوط این است که التفات نماید و اگر بعد از شروع بعضو دیگر شک کند آن عضو را با ما بعد آن
بعمل می آورد و اگر بعد از فراغ از غسل شک کند در شستن جزوی احوط این است که شک آن
اعتبار ندارد مطلقا لاکن اگر شک بجزء آخر تعلق گیرد عدم التفات بشک محل اشکال و
احوط این است که از آن جا آورد و زن نیز غسل جنابت را مثل مرد میکند بهمان کیفیتی
که گذشت بلکه غسل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت را نیز بهمان کیفیت میکند
مگر آنکه وضوئی قبل از آن باید ساخت و آیا واجب است دادن قیمه آب بر زوج
خود بجهة غسل آن یا نه بعضی در این تامل کرده اند و بعضی تصریح بعدم وجوب کرده اند لاکن
گفته اند یا باید آب را بسوی او آورد یا او را بگذارد که بسوی آب رود فصل دوم در بیان
حیض است بدانکه حیض عبارت است از خونی که از فرج زن آید بعد از بلوغ و قبل از سن
یأس که غالبا متصف است باین صفات که رنگ آن یا سیاه است یا سرخ و غلیظ

وکرم میباشد و بقوه بیرون می اید و با سوزش و تر و تازه میباشد که خداوند عالم بجهة تربیت
طفل خلق کرده در رحم زن که طفل تا در رحم است غذایش میباشد و بعد از تولد مبدل
بشیر میشود و از پستانها بیرون میاید که طفل بان تربیت میباید و خونی که پیش از نه سال
دیده شود حیض نمیباشد اگر چه بصفات خون حیض باشد وحد یاس پنجاه سال است
در غیر قرشی و نبطی و شصت است در قرشی و نبطی بنا بر اشهر و اظهر و ایا مراد از پنجاه سال حقیقت
ان است که یکروز از پنجاه سال تمام کمتر باشد حد یاس نرسیده باشد یا رجوع بعرف میشود پس
همین که در عرف گویند که پنجاه سال دارد پاک میباشد اقوی احتمال دویم است و جمعی
تصریح کرده اند که مراد از قرشیه زنی است که از قبیلهٔ قریش باشد خواه هاشمی باشد یا نه
واکثر این طایفه هاشمی میباشند و قریش قبیلهٔ میباشند که از اولاد نضر بن کنانه اند که جد اعلای
پیغمبر است صلعم و اگر مادرش تنها قرشیه باشد ملحق بقرشی میشود و اگر پدر تنها قرشی باشد قرشی است
و در تعیین نبطی اختلاف شدید است و اگر کسی نسبش معلوم باشد حکمش معلوم است و اگر مشتبه
باشد ملحق بغیر قرشی و نبطی میباشد لاکن مراعات احتیاط اولی است و اگر زن شک کند
که ایا بسن یاس رسیده یا نه حکم یاس بران جاری میشود و اگر مشتبه شود بر زن که خونی
که از ان میاید خون حیض است یا خون قرح و زخمی که از اندرون بهم رسیده انگشت خود را
داخل در فرج خود میکند اگر خون از جانب راست می اید خون قرح است خواه بصفات
خون حیض باشد یا نه و اگر از جانب چپ می اید حکم بحیضیت میشود مطلقا اگر چه بصفات
خون حیض نباشد بنا بر اشهر و اظهر و مراعات جانب در حال اشتباه است پس اگر
خون

خون بصفات حیض بیاید و ممکن باشد انرا حیض قرار داد و مشتبه بقرحه نباشد حکم بحیضیت
میشود اگر چه از جانب راست بیاید و انچه مذکور شد که در وقت اشتباه انگشت را داخل در
فرج میکند و مشاهده میکند ضرور نیست که در ان حالت به پشت بخوابد و پاها را بلند کند
و انگشت میان را داخل در فرج کند لاکن احوط مراعات این امور است نیز و اگر خون
مشتبه شود بخون بکارت پنبه بر میدارد پس اگر خون پنبه را فرو گرفته حیض است و اگر اطراف
طوق اطراف پنبه خون الوده شده خون بکارت است و لازم نیست در وقت پنبه
برداشتن که به پشت بخوابد و پاها را بلند کند و قدری صبر کند پس بمدارا بیرون اورد اگر چه
احوط مراعات این امور است و احوط این است که غیر پنبه از پشم و کهنه و نحو ان بر ندارد و شرط
نیست که در صورت طوق زدن که مثل دایره مجموع دور پنبه را طوق بزند بلکه همین که
گویند طوق زده حکم به بکارت میشود اگر چه بصفات خون حیض نباشد و اقل حیض سه روز است
پس اگر یکروز یا دو روز خون دید و ندید تا ده روز ان خون حیض نیست و شرط است در ان
توالی و پی در پی بودن پس اگر در اول وسط و اخر ده روز خون ببیند حکم بحیضیه نمی شود
بنا بر اشهر و اظهر و اکثر حیض و غایت زمان ان ده روز است پس اگر یازده روز خون
ببیند مجموع ان حیض نیست و اگر زیاده از ده روز خون دید ایا اول را حیض قرار میدهد
یا اخر یا وسط در ان تفصیلی است شاید مذکور شود ان شاء الله تعالی و زمان غیر حیض طهر میگویند
اگر چه خون ببیند زیرا که هر خونی حیض نمیباشد و طهر کمتر از ده روز نمیباشد و اکثر طهر را حدی
نیست و بدانکه هر خونی که ممکن باشد حکم بحیضیت ان میشود بنا بر اشهر و اظهر و مراد از امکان

ان است که مانعی از موانع شرعیه نباشد مثل انکه قبل از بلوغ باشد یا بعد از سن یاس یا کمتر
از سه روز متوالی یا زیاده از ده روز یا اقل طهر فاصله نشده باشد میان ان و حیض سابق یا
از جانب راست اید در صورت اشتباه بخون قرحه یا با حمل باشد بنا بر اینکه حیض را با حمل
جمع ندانیم و بالجمله باید که بحسب شرع ممکن باشد حیض قرار دادن ان و بنا بر این انچه
می بیند از سه تا ده از ان نحو که ممکن است حیض قرار دادن ان حکم بحیضیت ان میشود خواه
بیک نسق باشد یا مختلف خواه بصفت خون حیض باشد یا نه پس اگر سه روز ببیند پس
قطع شود و پیش از ده روز یا روز دهم خونی ببیند حکم بحیضیت زمان دو خون و انچه فاصله
میباشد میشود خواه این دو خون مثل هم باشند یا نه بصفت حیض باشد یا بصفت
استحاضه و همچنین اگر سه روز ببیند پس قطع شود پس قبل از ده روز یا در ده خونی ببیند
لاکن انچه گفتیم در صورتی است که زمان در خون دویم بسر ده یا کمتر قطع شود و اما اگر از ده
تجاوز کند اگر ذات عادت میباشد رجوع بعادت خود می نماید و اگر مضطربه یا مبتدئه
باشد در ان تفصیلی است و جناب استاد دام ظله انرا متعرض نشده اند و اگر سه روز
ببیند پس قطع شود و نه ببیند تا ده روز پاک باشد پس سه روز ببیند این دو خون
هر یک حیض علاحده میباشند و چون در حیض و نفاس و استحاضه در بسیاری از احکام
رجوع بعادت زن میشود پس بدانکه حاصل میشود بدیدن خون دو مرتبه در دو ماه هلالی
بیک نهج پس دفعهٔ سیم ذات العاده میباشد خواه این دو خون مثل هم باشند در صفات
یا نه پس اگر در اول این ماه هفت روز خون ببیند و در اول ماه دیگر نیز هفت روز
خون ببیند

خون ببیند بی اشکال ذات العاده میباشد و اما اگر هفت روز در اول این ماه ببیند و نه ببیند تا
ماه سیم یا چهارم یا بیشتر پس هفت روز در اول ماه دیگر ببیند ایا ثابت میشود عادت این یا نه
اقرب ثبوت است و شرط نیست در ثبوت عادت مساوی بودن دو طهر پس میان
دو خون مثلا بیست روز فاصله شود و خون سیم را بعد از سی روز از خون دویم گذشته
دید یا بعد از پانزده روز مثلا از ذات العاده خارج نیست خون سیم رجوع باحکام ذات
العاده می نماید پس اگر دو خون در وقت مختلف باشد و در عدد متفق مثل انکه هفت روز
در اول این ماه ببیند و هفت روز در اخر این نیز ذات العاده میباشد در عدد و احکام
ذات العادت بر او جاری میشود پس در ماه سیم خون از ده تجاوز کند رجوع بعادت میکند
و بقدر عادت حیض قرار میدهد و باقی استحاضه همچنانکه اگر در وقت متفق باشند نه در عدد
مثل انکه در وقت اول ماه هفت روز خون ببیند و در اول ماه دیگر نه روز ببیند ذات
العاده وقتیه میباشد پس در ماه سیم بمجرد خون دیدن عبادت را ترک می نماید چنانکه
ذات العادت را ترک میکند اما بقدر ان عددی که در دو ماه مکرر شده که هفت باشد
درین مثال ذات العادت میباشد یا مضطربه میباشد بحسب عدد در ان خلاف است
و احوط و اقوی وجوب کفاره است بر وجهی که وطی نماید با زوجهٔ خود در حال حیض
بر وجه حرام اگر چه جماعتی حکم باستحباب کرده اند و در قدر کفاره خلاف است مشهور این است
که در اول یک دینار است و در وسط نصف و در اخر ربع دینار و ترجیح مسئله و فروع
انرا و مسئله سایر حیض جناب استاد متعرض نشده **باب** در بیان بعضی از احکام حیض است

بدانکه واجب است غسل حیض بجهة نماز و طواف واجب و شرط نماز و طواف است مطلقا
و غسل حیض باید بعد از طهر و پاک شدن از خون باشد و حرام است بر حایض مس کتابت
قرآن نه حاشیه آن و برداشتن آن و اگر واجب شود غسل واجب میشود و حرام است
بر آن درنگ کردن در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و گرفتن چیزی از آنها جمعی تصریح کرده‌اند
که جایز است و حرام است بر آن خواندن سورهای عزایم و بعضی از آنها و خواندن غیر آنها
از قرآن جایز است و حرام است بر آن داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و داخل شدن و عبور کردن
در سایر مساجد جایز است و اگر با نجاست باشد احوط اجتناب است اما مشاهد و روضات
شریفه حکم حایض و جنب نسبت بآنها یکی است و روزه که در ایام حیض خورده باشد قضا کند
و موقوف است روزه رمضان بر غسل حیض بنا بر اقرب **فصل سیم** در بیان استحاضه
و احکام آن است بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آن است که خون
از پنبه سرایت ننماید بسوی خرقه و متوسطه آن است که از آن سرایت نماید و پنبه را فرو
گیرد و لیکن بخرقه نرسد و کثیره آن است که بخرقه نیز برسد اما در استحاضه قلیله باید بجهة هر نمازی
وضوئی بسازد و غسلی بر آن نیست و اما متوسطه باید بجهة هر نمازی وضوئی بسازد و غسلی بجهة
نماز صبح بجا آورد و دیگر غسلی بر آن نیست و اما کثیره باید بجهة هر نمازی وضوئی بسازد و سه غسل
بر آن واجب است یکی بجهة نماز صبح و یکی بجهة نماز ظهر و عصر و یکی بجهة نماز مغرب و عشا و آیا
واجب است بر آن جمع کردن میان هر دو نماز بیک غسل یا آنکه میتواند تفریق نماید
میان نمازها و از برای هر نماز غسل بجا آورد احوط اختیار اول است و حرمت مس
کتابت

کتابت قرآن بر مستحاضه بجنب او اولی بعید نیست و اگر جمیع آنچه بر او واجب است بعمل آورد
جایز است از او مس کتابت قرآن و دخول در مسجد مکه و مدینه با خالی بودن از نجاست
و همچنین جایز است از او خواندن سورهای عظیم و جایز است زوج را وطی کردن بآن اگر
اعمالی که بر آن واجب است بعمل آورده باشد و اگر بجا نیاورده باشد در جواز خلاف است
احوط منع است لیکن جواز خالی از قوه نیست و صحیح نیست روزه رمضان اگر خون از پنبه تجاوز
کرده باشد و فرو گرفته باشد از او بدون غسل و غسلی زیاده بر آن غسل که بجهة نماز باید کرد
بر آن نیست و لیکن اگر فرو گرفتن پنبه قبل از صبح است احوط غسل کردن قبل از صبح است و آیا
صحه روزه موقوف است بر غسل روز یا غسل شب را نیز مدخلیت است احوط این که صحه روزه را
مشروط بجمیع اغسال بدانیم حتی شب آینده **فصل چهارم** در غسل مس میت است واجب میشود غسل
بمس نمودن میت انسانی بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن و همچنین بمس نمودن قطعه که در آن
استخوان باشد و احوط این است که بدون غسل مس میت داخل در نماز نمیتوان شد بلکه حکم
باین بعید نیست بلکه احوط این است که روزه نیز موقوف است بر آن لکن اقوی آن است که
روزه بدون این غسل صحیح است و اما درنگ کردن در مساجد و گذاردن چیزی در آن
و خواندن سورهائی که سجده واجب است در آنها و مس کتابت قرآن نیز احوط این است
که بدون غسل بعمل نیاورد و لیکن بجواز بدون غسل خالی از قوه نیست در غیر اخیر **فصل پنجم**
در غسل میت و کفن نمودن اوست بدانکه واجب است پوشیدن عورت میت
در وقت غسل دادن و جمعی گفته‌اند که اگر غسال کور باشد یا از خود خاطر جمع باشد در نگاه

کردن ستر عورت میت سنت است و آیا میتوان میت را غسل داد بطریق ارتماس و فرو
بردن در آب و بیکدفعه در آب کثیری که بملاقات نجاست نجس نشود یا نه در آن خلاف است
و قول بجواز خالی از قوه نیست لکن احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاستی از میت خارج شود
اعاده غسل لازم نیست اما واجب است ازاله آن و جماعتی گفته‌اند که در این غسل نیز [illegible]
و حرام است نبش قبر مطلقا اگر چه از برای نقل کردن بسوی مشاهد مشرفه باشد و آیا این
در صورتیست که وصیت بنقل بمشاهد مشرفه نکرده باشد یا اینکه در این صورت نیز حرام است
بعید نیست که در این صورت نیز حرام باشد و اگر در زمین غصبی دفن کنند جایز است مالک را نبش
قبر لکن مستحب است او را ترک آن و مکروه است نقل کردن میت قبل از دفن از بلدی
به بلدی مگر بسوی مشاهد مشرفه که مستحب است اگر چه آن میت صغیر باشد بلکه مستحب است نقل
کردن بسوی بقعهائی که قبر شهید یا صلحا در آن باشد اگر خوف هتک حرمت آن
نباشد **فصل اول** در بیان تیمم و احکام آن است و در آن دو فصل **باب سیم** در بیان اموری
که تیمم بآن صحیح است بدانکه جایز است تیمم بر خاک و سنگ اگر چه خاک ممکن باشد بنا بر اقوی
لاکن با وجود خاک احوط ترک تیمم بر سنگ است و تیمم جایز نیست بر آرد و اشنان و سرمه
و زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره بعد از پختن و قبل از آن و جایز است تیمم بر زمین شوره و
رمل و اگر خاک و سنگ نباشد میتوان تیمم نمود بر غباری که جمع شود بر جامه یا نمد
زین یا یال اسب و اگر خاک بهم نرسد بر گل جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلاف است
و کسی که عمداً خود را جنب کند و استعمال آب او را ممکن نباشد جایز است او را تیمم و وجوب
طلب

طلب کردن آب بمقدار یک تیر پرتاب از چهار طرف در زمینی که مشتمل بر کودی و بلندی
و درخت و سنگ بسیار باشد بنحوی که پشت آن نمودار نباشد و در زمین هموار بقدر دو تیر
پرتاب از چهار طرف باید طلب آب نمود و اگر بنحوی که واجب است طلب آب ننمود اگر
تیمم را در وسعت وقت کرده باشد باطل است و آنچه وضو و غسل را میشکند تیمم نیز میشکند
و علاوه بر آن یافت شدن آب نیز تیمم را میشکند و تیمم را قبل از وقت نمیتوان کرد و در
تنگی وقت اشکالی در آن نیست و در وسعت خلاف است اقوی صحه است اگر بداند
یا مظنه داشته باشد بباقی بودن عذر تا آخر وقت بلکه دور نیست صحه آن مطلقا و اگر نماز قضائی
بر ذمه او باشد جمعی گفته‌اند که در همه اوقات تیمم میتواند کرد **فصل دویم** در کیفیت تیمم است
و در آن چند چیز واجب است **اول** نیت و واجب است نیت قربة و نیت وجوب
یا ندب و مباح بودن نماز لازم نیست لاکن احوط است بلکه اقرب است که نیت بدلیت
از وضو یا غسل نیز لازم نیست **دویم** زدن دستها بر زمین یا چیزی که بآن تیمم میکنند و گذاردن
دست بر آن کافی نیست و اقرب این است که پیش چیزی از تیمم است پس نیت را باید قبل
از آن کرد بنحوی که مقارن بآن باشد و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک بدست اگر چه
بخاک بعمل آید اگر چه احوط است و واجب است که دستها را بخاک با هم بزنند و واجب است
که کف دستها را بخاک بزنند و واجب است که در وقت زدن دستها گشاده باشد و واجب است
که مجموع کف دستها بر زمین برساند بنحوی که در عرف گویند که همه دست بر زمین
رسانید و واجب نیست که در وقت زدن انگشتها گشاده باشد و در اجتناب آن

مضایقه نیست و مستحب است تکانیدن خاک از دستها قبل از مسح پیشانی وان حاصل میشود
بمالیدن انها به یکدیگر یا بیاد کردن و تکان سیم از واجبات تیمم مسح پیشانی است
از رستنگاه موی سر تا طرف بالای دماغ تا سر ان واجب نیست و در مسح دو طرف
پیشانی که انرا جبینین گویند و مسح کردن ابروها واجب نیست و بالجمله مسح کردن چیزی از
رو بغیر از پیشانی واجب نیست لکن احوط این است که بهر دو دست پیشانی و دو طرف
انرا مسح نماید بیک مسح کردن و واجب است که قدری از دو طرف پیشانی و ابروها را
مسح نماید تا یقین مسح پیشانی حاصل شود و واجب است ابتدا کردن با علی در مسح پیشانی
و اگر عکس نماید تیمم فاسد است اگر چه سهوا باشد و مجموع پیشانی را باید از بالا بپائین مسح نماید
و واجب است که بهر دو دست مسح نماید لاکن احوط است و واجب است که مسح را بکف
دست بجا اورد و اگر بباطن دست ممکن نشود بظاهر مسح می نماید و اگر موی سر زیاده از متعارف
بپائین امده باشد انقدر که مستوی الخلقه مسح میکند باید انرا مسح نماید و همچنین رجوع بمستوی الخلقه
میکند و کسی که قدری از پیش سرش مو نداشته باشد نیز رجوع بمساوی الخلقه میکند چهارم
از واجبات تیمم مسح ظاهر دستهاست از بند دست تا سر انگشتان و باید ظاهر هر یک را
بباطن دیگری مسح نماید و اگر بباطن نتواند مسح نماید بجهة نجاست ان یا غیر ان اقرب این است
که بظاهر دست دیگر مجزی است مسح نمودن و در اینجا نیز واجب است ابتداء با علی بنا
بر اقرب و باید قدری زیاده از واجب بعمل اورد تا یقین باینچه بر او لازم است بعمل اید
پنجم از واجبات تیمم ترتیب است باینکه اول دستها را بر زمین زند پس پیشانی را
مسح

مسح نماید پس دست راست را و بعد دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم او باطل
خواه عمدا باشد یا سهوا یا از روی جهل بتقصیر کرده باشد در تحصیل علم بمسئله و اگر جزئی را جائی که
واجب است بعد از جزئی بعمل اورد پیش از ان که ان جزء را بعمل اورد یا عمدا یا سهوا یا بطلان
مثل انکه دست چپ را پیش از دست راست مسح نماید بمحض این تیممش فاسد نمیشود
بلکه از انجا که ترتیب را بهم زده گرفته ترتیب را بجا میاورد و تیممش صحیح است و اگر موالات
بعمل اید و اگر بعد مسح دست چپ دست راست را نیز مسح کرده باشد پس خواهد که ترتیب
بعمل اورد ضرور نیست مسح نمودن دست راست دو مرتبه بلکه بهمان مسح اکتفا میکند و
مسح دست چپ را دو مرتبه بجا می اورد بنا بر اقرب و همچنین نسبت بسایر اجزاء و بدانکه
واجب است در مسح پیشانی و دستها اینکه مجموع انرا مسح نماید هم در طول و هم در عرض و
ترک جزئی از انها باعث بطلان تیمم است خواه عمدا باشد یا سهوا پس اگر جزئی را از این
اعضا ترک کند و عضو دیگر را مسح کند باید برگردد و ان جزء را مسح کرده عضو دیگر را نیز مسح کند
اگر موالات بهم نخورد و الا باید از سر گیرد اگر ترک موالات را باعث بطلان دانیم لکن
اصح این است که تدارک ان جزء را با ما بعدش میکند و احوط اتمام و اعاده است اگر وقت
باقی باشد و مسح همه پیشانی و دست بنحویکه در عرف گویند همه انرا مسح نموده کافی نیست و واجب
نیست رسانیدن غبار بهمه عضو اگر چه مسح ان لازم است و عضویکه بان مسح عضو دیگر میکنند
لازم نیست که همه اجزا به محل برساند و اگر محل مسح حایلی داشته باشد مثل انگشتر یا چرک و نحو ان
باید ازاله نمود و اگر بر عضویکه مسح میکند جبیره باشد اگر توان انرا برداشت باید بردارد

و الا بر روی ان مسح میکند و اگر بعد از تیمم صحیح تواند جبیره بردارد احوط اعاده تیمم است
ششم از واجبات تیمم موالات است باین نحو که گویند پی در پی بجا اورد پس فاصله کمی
ضرر ندارد و تیمم فاسد میشود بترک موالات بنا بر اقوی خواه عمدا باشد یا سهوا هفتم
از واجبات تیمم ان است که این افعال را خود بجا اورد پس نیابت و وکالت در ان
صحیح نیست پس اگر دیگری انرا تیمم دهد بی ضرورت تیممش باطل است و اگر نتواند خود را
تیمم دهد لاکن نیت را خود بکند و اگر هر دو نیت کنند اولی است و اگر بعضی اعضا را
تواند خود بجا اورد و بعضی را نتواند انچه را میتواند بجا می اورد و در صورت نیابت نایب
دست مریض را باید بر زمین زند و با دست ان انرا مسح می نماید و اگر ممکن باشد و الا
دست خود را مسح می نماید و اگر نتواند دست مریض را بر زمین زند لاکن توان بدست
ان او را مسح کرد نایب دست خود را بر زمین میزند و بدست ان می مالد و او را
با دست خودش مسح می نماید بنا بر اقرب و باید باذن مریض ان را تیمم داد پس
اگر بی اذن مریض او را تیمم داد کافی نیست و در اذن لازم نیست که بگوید بلکه اشاره
کافی است و در شرط بودن طهارت محل مسح که پیشانی و پشت دستهاست خلاف است
اقرب این که شرط نیست بلکه اگر نجاست ان سرایت کند بخاک یا دستیکه بران مسح
می نماید نیز ضرر ندارد پس پاکی دست و خاکی که بدست میباشد که بان مسح میکند
شرط نیست بنا بر اقوی اگر چه ان چیزی که دست را بان میزند لازم دانیم پاک بودن
انرا بدانکه هر چیزی که موقوف است بر وضو یا غسل و بجهة وضو یا غسل بران مباح

میشود بنا بر اقوی پس واجب میشود تیمم بجهة نماز واجب و مستحب میباشد بجهة نماز مستحب و جایز
میشود در دخول بمساجد و درنگ کردن در انها حتی مسجد الحرام نسبت بکسی که تیمم کرده
باشد بعوض غسل جنابت یا حیض اگر نتواند غسل کرد و همچنین جایز میباشد خواندن سورها
ئیکه سجده واجب در انهاست اگر تیمم کرده باشد در حال عدم امکان غسل و همچنین مس کتابت
قران و جنب و حایض اگر خواهند روزه بگیرند و نتوانند غسل کرد باید تیمم کنند قبل از
صبح و چیزیکه موقوف بر غسل و وضو نیست اما وضو یا غسل بجهة ان مستحب است مثل قرائت
قران یا زیارت و اگر نتواند غسل یا وضو بعمل اورد تیمم بجهة ان مستحب دانستن ضرر ندارد
خاتمه در بیان مطهرات و نجاسات است و در ان دو مقام است مقام اول در احکام
ابهاست بدانکه اب بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق ان است که در عرف انرا
اب گویند بدون قید اضافه و نتوان گفت اب نیست و اگر انرا اب گویند با قید
و بنحوی باشد که توان گفت اب نیست انرا مضاف گویند مثل اب انار و نحو ان و
اما اب مطلق پس اقسام ان پاک است و پاک کننده غیر هم هست اگر نجاست از خارج
بان نرسد که باعث نجاست او شود و اگر نجاست خارجی بان برسد پس اگر جاری
باشد یا چشمه باشد که بقوت از ان بیرون اید یا کر باشد بمحض ملاقات نجاست
نجس نمیشود بلکه در وقتی نجس میشود که یا رنگ یا بو یا طعم ان بسبب عین نجاست متغیر
شود و مقدار کر هزار و دویست رطل عراقی است و هر رطلی صد و سی درهم است که نود
یکمثقال باشد این بحسب وزن است اما بحسب مساحت اقرب این است



که آن قدری است که هر یک از طول و عرض او سه وجب و نیم باشد و مراد از شبر شبر
مستوی الخلقه است و اگر از آنچه گفتیم قلیلی کمتر باشد کر نیست بلکه آب قلیل گویند از او آن
بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و اگر غیر آب استنجا و غساله باشد و اگر آب غساله یا استنجا
باشد حکمش خواهد آمد و اما آب مضاف اگر اصلش که از آن گرفته شده پاک بوده پس آن
پاک است اما بمحض ملاقات نجاست نجس میشود اگر چه بسیار باشد و ازاله نجاست نمیکند
اگر چه در ضرورة باشد و اگر مخلوط بآب مطلق کنند بحدیکه آب مطلق مضاف نشود ازاله
خبث بلکه حدث نیز می نماید اگر چه رنگش مثلا متغیر شود و در حالتی که آب بقدر طهارت
نداشته باشد و تواند بطریق مذکور مزج نماید این واجب است اما احوط جمع میان وضو
و تیمم یا غسل و تیمم است درین حال و اما آب سؤر بدانکه در سؤر حیوانی که حرام گوشت است
خلاف است بعضی نجس میدانند لکن اقرب طهارت است با کراهت و حیوان نجاست خوار
اگر موضع ملاقات آن پاک باشد سؤرش پاک و مکروه است بلکه سؤر الاغ و استر
و اسب نیز مکروه است و اگر ظرف آبی پاکی با نجس مشتبه شود اجتناب از هر دو
واجب است و اگر غیر از آن دو آب آبی نباشد واجب است تیمم و ریختن آن دو
آب واجب نیست و اگر چیز پاکی بیکی از این دو آب بر خورد حکم بنجاست آن چیز
نمیشود و اگر آب مباح مشتبه بغصبی شود اکثر علما حکم آن را مثل حکم مشتبه بنجس میدانند
و اگر آب مطلق مشتبه بمضاف شود باید از هر دو وضو بگیرد و اگر یکی از آنها بریزد باید
جمع نماید میانه وضو و تیمم و جایز نیست وضو و غسل به آب نجس و خوردن آنهم حرام است در

حال

حال اختیار و مظنه نجاست باعث نجاست نمیشود و اما بشهادت دو عادل در آن اشکال است
و آب استنجا پاک است و اجتناب از آن لازم نیست خواه استنجای بول باشد یا غایط خواه
نجاست از مخرج تعدی کرده باشد یا نه مگر تعدی فاحشی کرده باشد که استنجایش نگویند
و اگر نجاستی غیر از بول و غایط از مخرج آنها آید آبی که بجهة شستن آن استعمال میشود مثل آب
استنجا نیست بدانکه آنچه گفتیم در حالی است که آب استنجا رنگ یا بو یا طعمش متغیر نشده باشد
و الا نجس است مگر تغییر قلیلی که لازم آب است که در استعمال بهم رساند و به نجاست خارجی
نیز باید نجس نشده باشد و اجزاء نجاست نیز باید بر آن ظاهر نباشد و بعضی این شرط را کرده اند
و احوط شرط است و ازاله نجاست به آب استنجا میتوان کرد لکن در ازاله حدث بآن
اشکال است احوط عدم رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن متغیر شود بعین
نجاست نجس است و اگر نه در طهارت و نجاست آن خلاف عظیم است مقام دویم
در بیان نجاسات و آن ده است اول شراب دویم و سیم و چهارم بول و غایط و منی
انسان است و غیر از آنچه مذکور شد هر چه از قبل و دبر بیرون آید مذی پاک و فضله مرغ
خانگی پاک است پنجم خون است لکن نه هر خونی ششم عرق شتر جلاله نجاست خوار است
که اکثر احتیاط میگویند و احوط نجاست هر حیوانی است که نجاست خوار باشد و در نجاست
عرق جنب بحرام خلاف است احوط نجاست است و اقرب عدم نجاست است
و عرق جنب به حلال را در آن اشکالی نیست و در نجاست مسوخات مثل موش
و وزغ و روباه و خرگوش خلاف است و اقرب طهارت است و قی و چرک و خلطی

که از سر و سینه می آید همه پاک است هفتم میت آدمی بعد از سرد شدن و بعضی بمجرد
مردن نجس میدانند و آن احوط است و در نجاست شیره انگور بعد از جوشیدن قبل از
اشتداد و پیش از رفتن دو ثلث خلاف است و اقوی نجاست است و جوشیدن را
تفسیر کرده اند که پایین آن ببالا برود و بعضی زیر ببالا شود و اشتداد را تفسیر کرده اند
بآنکه بستگی بآن بهم رسد و اگر یکی از این دو حاصل شود نه دیگری پاک است و عصیر مویز
و شیره خرما نجس نمیشود بجوشیدن هشتم و نهم و دهم سگ و خوک و کافر است بدانکه مشهور علما
واجب میدانند ازاله نجاست را از جامه و بدن از برای نماز و نحو آن از هر چیزی که
مشروط بطهارت است و آن احوط است بلکه شاید اقوی است و واجب است ازاله
خون حیض از برای نماز اگر چه بقدر سر سوزنی باشد و خون قروح و جروح ما دامی که قطع
نشده معفو است و بعد از انقطاع در آن خلاف است و کسی که فراموش کند شستن مخرج
بول و غایط را و نماز کند نمازش باید اعاده نماید و اگر وقت باقی است و الا قضا کند
و خونی که بعد از ذبح باقی می ماند اگر آن خونی است که صلاحیت بیرون آمدن ندارد
و غالبا باقی میماند پاک است بلکه حلال است خواه در عروق باشد یا در شکم یا در
گوشت و خونی که عادتا بایست بریزد بجهة نفس بخود کشیدن مثلا مانده باشد جماعتی
حکم به نجاست آن کرده اند و جامه که به آب کر شسته شود فشردن آن ضرور نیست
مقصد دویم در نماز است و در آن چند فصل است فصل دویم در بیان عدد نمازها است
بدانکه نماز بر دو قسم است واجبی و سنتی اما نماز واجب هشت است نماز یومیه

و نماز

و نماز آیات و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز طواف و نماز میت و نماز احتیاط و آنچه واجب
شود بنذر و شبه آن و نماز یومیه در حضر هفده رکعت است و در سفر یازده رکعت شش
رکعت از سه نماز چهار رکعتی کم میشود و سنت است در شبانه روزی در حضر سی و چهار رکعت
و آنرا نوافل یومیه میگویند هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت پیش از نماز عصر و چهار رکعت
بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت نماز
نافله صبح و در نوافل تاکید بسیار وارد شده و فضیلتش بسیار است خصوصا در نماز شب
و وتیره را ایستاده کردن خلاف است احوط این است که نشسته بجا آورد بلکه حکم آن دو در
نیست و نماز وتر را باید از نماز شفع جدا کرد و مستحب است قنوت در نماز وتر پیش از رکوع
و وظیفه معینی ندارد بلکه هر دعا که خواهد بجهة دین و دنیای خود میکند لکن بهتر است که دعاهائی
که از ائمه علیهم السلام وارد شده بخواند و مستحب است در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار و سیصد مرتبه
العفو العفو و دعا کردن بجهة برادران مؤمن از زنده و مرده و دست بر دو ایشان را اقلا چهل نفر را
دعا کند و بدانکه نافله بعد را افضل این است که با خفات بخواند و نافله شب را بجهر و نافله را
بدون عذر نشسته بجا آوردن در آن خلاف است اقوی این است که جایز است و احوط
خلاف است بلکه اقوی این است که خوابیده به پشت و پهلو نیز جایز است اگر چه قدرت
بر قیام داشته باشد و در سفر نافله ظهر و عصر ساقط میشود بلکه وتیره نیز بنا بر اقوی و نافله در
سفری قطع میشود که نماز در آن قصر میشود و نمازهای سنتی مجموع آنها هر دو رکعت بیک سلام است
مگر نافله وتر و نماز اعرابی فصل در بیان وقت نماز است بدانکه نماز یومیه را

دو وقت است یکی وقت فضیلت و دیگری وقت اجزاء و اگر در وقت فضیلت
نکند گناهی برا و نیست اما مستحبی را ترک کرده و هر نمازی که وقت معینی بجهة ان تعیین شده
مثل نماز یومیه و نوافل جایز نیست او را پیش از وقت بجا اوردن و همچنین بعد از وقت نیز جایز
نیست مگر بطریق قضا اگر قضایش در شرع ثابت شده باشد و جزء نماز نیز حکمش کل است پس
اگر کسی عمدا با علم با ان پیش از وقت شروع در نماز کند نمازش باطل است اگر چه بعضی از نماز
در وقت کند اگر چه باعث ان تقیه باشد و اگر اعتقادش این باشد که وقت داخل شده
پس شروع بنماز کند پس مجموع نماز در وقت واقع شده باشد اتفاقا پس اگر مسئله است که جایز بود
نبود شروع در نماز و شروع در نماز کرد نمازش باطل است و اگر بجهة شبهه اعتقادش این بود
که جایز است نمازش صحیح است بنا بر اقوی و اگر کسی پیش از وقت نماز کند از روی فراموشی
نمازش باطل است اگر چه جزء از نمازش قبل از وقت واقع شود و بنا بر اقوی خواه فراموش
کند که نماز را وقتی است یا فراموشی کند مراعات کردن وقت را و لاکن اگر با نسیان
شروع کرد و مجموع نماز در وقت واقع شد نمازش صحیح است و اگر از روی جهل نماز کند قبل از
وقت یا جزئی از نمازش قبل از وقت واقع شود نمازش باطل است خواه جاهل بحکم باشد
یعنی نداند که نماز را وقتی است و پیش از ان جایز نیست یا جاهل بموضع باشد یعنی نداند
که وقت نماز داخل شده یا نه یا جاهل بتفصیل اوقات نماز باشد یا جاهل بحکم نماز پیش
از وقت باشد و اما اگر جاهل بحکم بود و مجموع نمازش در وقت واقع شده باشد در
صحة نمازش اشکال است و صحة اقرب است و اگر عالم بحکم بود و نماز را بجا اورد در حالی که شک

در دخول وقت داشته باشد پس معلوم شد که مجموع ان در وقت بود اگر بجهة شبهه اعتقادش
این بود که دخول در نماز جایز است نمازش صحیح است و اگر با مظنه بوقت نماز کند و مجموع ان
در خارج وقت اتفاق افتد نمازش باطل است اگر چه مظنه باشد که شرعا معتبر باشد
و اگر معین شود که ظن او مطابق واقع بود و نمازش هم در وقت اتفاق افتاده اگر ظن
او شرعا معتبر بوده نمازش صحیح است و الا دران اشکال است و با امکان تحصیل علم بدخول
وقت عمل بمظنه نتوان نمود بلکه باید تحصیل علم نمود و اگر ضرری و حرجی لازم بیاید و اگر تحصیل
علم ممکن نیست عمل بمظنه میکند و اگر تحصیل علم ممکن نشود مگر بتاخیر نماز مدت مدیدی بجهة
ابری یا غباری یا نحو ان اکتفا بمظنه توان نمود بنا بر اقرب لاکن احتیاط را ترک نکند
و در قبول شهادتین عدلین اشکال است و قول یک عادل البته معتبر نیست و اذان موذنها را
اعتمادی بر انها نیست خواه ثقه باشند یا نه مگر انکه علم حاصل شود و در جای که اعتماد بمظنه میتوان
نمود و اذان ایشان افاده مظنه نماید ان ظن معتبر میباشد اگر چه موذن عادل نباشد
و اعتمادی بخواندن و بال زدن خروسها نیست و اگر کسی کور باشد یا در جای تاریکی
محبوس باشد یا عامی باشد که وقت را نشناسد اگر ایشان را ممکن است تحصیل
علم بوقت اگر چه بتاخیر نماز باشد واجب است اگر تحصیل مظنه ممکن است باید تحصیل
مظنه نمود و اگر علم ممکن نباشد تقلید میکند غیر را و جمعی گفته اند که واجب است معرفت
اوقات نماز و حق این است که او قدری واجب است که بران موقوف است
نماز در وقت کردن و تفصیلی که علماء ذکر کرده اند لازم نیست و قضای نمازهای یومیه

بلکه هر نمازی که قضای او لازم است انرا در هر وقتی میتوان بجا اورد مگر در وقتی که وقت
ادای یومیه تنگ شود که دران حال باید یومیه را مقدم داشت بر غیر اگر چه ان غیر ادای غیر
یومیه باشد مثل نماز ایات پس اگر در اثنای نماز مبین شود که وقت یومیه ادا تنگ شده
انرا قطع میکند و شروع به نماز حاضره میکند چنانچه از جماعتی مستفاد میشود و نوافل یومیه را نیز
وقتهای معین است پس نافله مغرب وقتش بعد از فراغ از نماز مغرب است تا سرخی
مغربی برطرف شود و اگر وقت ان خارج شود و مشغول بنافله باشد واجب است قطع
ان بنا بر اقرب و اگر شک کند که وقت بیرون رفته یا نه حکم میکند بباقی بودن ان
و وقت و تیره بعد از نماز خفتن است و وقت ان باقی است تا وقت عشا و نماز شب
اول وقتش نصف شب است پس با عذر تقدیم بران جایز نیست و اخر وقتش صبح
صادق است و نماز شفع و وتر داخل در نماز شب است و مراد از نصف شب ما بین
غروب افتاب و طلوع افتاب است و اگر صبح شود و چهار رکعت انرا تمام نکرده باشد
جایز نیست بجا اوردن ان بلکه اگر در اثنای نماز باشد باید انرا قطع نماید و اگر چهار رکعت را
تمام کرده باشد یعنی سجدهٔ اخر رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگر چه سر از سجده برنداشته
باشد جایز است تمام کردن تتمه ان قبل از نماز صبح و اگر خواهد تتمه را بعد از نماز صبح
قضا کند بلکه این افضل است و اگر قبل از نماز صبح کرد تتمه را باید بتخفیف بجا اورد و اکتفا
کند بالحمد لازم است پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجود یکبار ذکر میکند و اگر نشسته
زودتر تواند بجا اورد نشسته میکند و ان تتمه را که بعد از طلوع صبح و پیش از نماز صبح

بجا می اورد دران نیت قضا و ادا نمیکند و شفع و وتر نیز جزء نماز شب است پس
انرا در این صورت پیش از نماز صبح میتوان کرد فصل سیم در لباس مصلی است
بدانکه معتبر است در لباس مصلی چند امر اول انکه لباس مصلی باید از جلد میتة
نباشد جایز نیست نماز در جلد میتة خواه ان حیوان حلال گوشت باشد یا نه خواه
دباغی کرده باشند و خواه نه بلکه با خود داشتن ان جایز نیست اگر چه نپوشیده
باشد پس اگر عمدا دران نماز کند نماز باطل است اما در صورت سهو اشکال است
لاکن اقرب این است که فاسد نمیشود مگر نجس باشد یا از حیوان غیر ماکول اللحم باشد
که حکم نجس و غیر ماکول اللحم بران جاری میشود و فرقی نیست میان انکه میتة از حیوانی
باشد که نفس سائله داشته باشد یعنی خون جهنده داشته باشد یا نه و اگر جلدی در جائی
افتاده باشد و نداند که تزکیه شرعی بعمل امده حکم ان در کمال اشکال است لکن احوط
بلکه اقوی وجوب اجتناب است خواه در بلاد اسلام باشد یا در بلاد کفر دویم
انکه باید از جلد حیوان غیر ماکول اللحم نباشد پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگر چه
تزکیه و دباغی شده باشد و همچنین جایز نیست نماز در جلد سمور و فنک و غیر اینها
از حیوانات غیر ماکول خواه از مرغ باشد یا غیر مرغ خواه صحرائی باشد یا دریائی خواه
دباغی شود یا نه خواه ساتر باشد یا نه بلکه نماز در جلد اینها جایز نیست همچنین جایز
نیست نماز در مو و پشم و پر و کرک و استخوان اینها و غیر اینها از سایر اجزاء حیوان غیر
ماکول اللحم و اگر اجزاء غیر ماکول اللحم در مثل جند زبر جامه و عرقچین از چیزیکه ساتر عورة

شود ساخته باشد نیز نماز دران جایز نیست بنا بر اقوی و اگر جزئی از حیوان غیر
ماکول اللحم را با خود داشته باشد و لیکن نپوشیده باشد در جایز بودن نماز دران خلاف است
لکن اقرب جواز است و احوط منع است اگرچه یک مو باشد و اما نماز با فضلات خود مثل
مو و ناخن و آب دهن و چشم و نحو ان دران اشکالی نیست بلکه در غیر خود از انسان
دیگر نیز جایز است اگرچه فرض کنیم بطلان نماز که منع کنیم نماز را در جزء حیوان غیر ماکول
و پوستهای ریزه که از بثورات و اطراف و ملتها در وقت چاق شدن میریزد و نحو
ان اگر از خودش باشد نماز با ان میتوان کرد و اگر از غیر باشد احوط و اقوی منع است
و نماز با پشش و کیک و پشه و مگس و موم و عسل جایز است و همچنین در لباس متمتع لاکن
در انجا احوط منع است و نماز با مروارید و صدف ضرر ندارد و نماز بر روی جلد و مو و پشم و کرک
و نحو ان از حیوان غیر ماکول اللحم جایز است و اگر شک کند در جلد و مو و نحو ان که آیا از
ماکول اللحم است یا نه باید اجتناب کند از نماز کردن دران بنا بر اظهر پس مثل ان است
که بداند که از غیر ماکول اللحم است و ثابت میشود بودن اینکه جزء حیوان غیر ماکول اللحم است
بشهادت دو عادل و بقول صاحب مال و فروشنده ان و اما بشهرتی که مفید ظن است
هم رسد اشکال است لکن احتیاط را ترک نکند و اگر حیوانی را نشناسد و نداند که ماکول
اللحم است نه باجتهاد و نه بتقلید واجب است اجتناب از ان و فرقی نیست میان انکه
عمدا در جزء حیوان غیر ماکول اللحم نماز کند یا سهوا یا از روی جهل و فرق میان افراد نمازها
نیست و انچه گوشتش مکروه است نماز در جلد ان ضرر ندارد و نماز در جلد و کرک خز جایز است

و در

و در جلد سنجاب خلاف است اقرب منع است سیم انکه لباس مصلی باید که حریر محض نباشد
اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن حریر در غیر نماز بر مردان حرام است مگر در حال حرب و ضرورت
پس نماز دران باطل است اگر عمدا پوشیده باشد بلکه از روی سهو یا فراموشی یا جهل بانکه
این حریر است نیز نماز کند نمازش باطل است و کژ نیز حکم ان مثل ابریشم است بنا بر اقرب
و اگر شک کند که آیا حریر است یا نه احتیاط را ترک نکند که مسئله محل اشکال است و از برای
اطفال و زنان جایز است پوشیدن و نماز کردن و اگر ان جامه ساتر نباشد مثل بند
زیر جامه و عرقچین که ستر عورة نمی نماید در صحة نماز مرد دران خلاف است اقوی حرام
نیست بلکه در صورتیکه ساتر باشد منع است و بنا بر مختار پوشیدنش مطلقا حرام است
و فرش قرار دادن حریر جایز است و نماز بر ان نیز جایز است و سواری بر ان و بالش
و متکا کردن ان جایز است و لحاف کردن و پوشیدن ان مثل لحاف احوط منع است
یعنی مردان لکن در غیر نماز جوازش دور نیست و اما حمل و برداشتن ابریشم و حریر جایز است
در نماز و غیر ان و جایز است نماز در جامه که در اطراف دامن و سر دستها و دور یخهای او
از حریر سجاف کرده باشند بنا بر اظهر و هرچه انرا سجاف گویند عرفا جایز است اگرچه احوط
این است که زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد لاکن در سجاف بالاپوش بیشتر از چهار انگشت
نیز منعی نیست و اگر ابریشم با غیر مخلوط کنند بنحویکه از حریر بودن بیرون رود نماز دران جایز است
چهارم انکه جایز نیست مردان را پوشیدن طلا در حال نماز خواه ساتر باشد یا نه حتی مثل انگشتر
و کمربند بلکه در غیر نماز جایز نیست و احوط این است که مرد زینت بطلا ننماید اگرچه بطریقی

غیر پوشیدن باشد و در حالت ضرورت پوشیدن ان جایز است نه در حال حرب و همچنین
فرش قرار دادن و بالش قرار دادن و سوار شدن بر ان جایز است و بر اطفال پوشیدن
ان حرام نیست و منع کردن ولی انها لازم نیست و بطلا و چیزی که از طلا و نقره با هم میسازند
اگر صادق است که نماز در طلا کرده جایز نیست نماز با ان و الا جایز است و همچنین در جامه
که با طلا بافته شده باشد یا با طلا نقش کرده باشند و بالجمله حرام است نماز در طلا نه با طلا اما با خود
داشتن طلا در نماز ضرر ندارد و انچه مذکور شد در حال عمد است و اما در حال فراموشی و جهل بطلا
بودن ضرر ندارد پنجم انکه لباس مصلی غصبی نباشد پس اگر جامه که پوشیده قابل ستر عورة
است غصبی باشد نمازش باطل است خواه انرا ساتر قرار داده باشد یا نه و اگر چیزی
که قابل ستر عورت نیست مثل انگشتر و کمربند و نحو آن پس اگر نماز کردن دران لازم ندارد تصرفی را
زیاده از پوشیدن و رد کردن انرا بصاحبش یا قایم مقام صاحبش لازم ندارد یا اوردن ان [illegible]
از منافیات نماز را پس نماز دران باطل نیست و اگر نماز دران باعث تصرف زیادتی
نمیشود اما رد کردن بصاحبش مثلا منافی با نماز است حکم بفساد نماز خالی از قوت نیست و حکم
هر چیز غصبی که با خود داشته باشد و نپوشیده باشد نیز چنین است و سایر عبادات اگر
از قبیل روزه است که لازم ندارد تصرف در مغصوب و رد کردن بصاحبش منافات
ندارد با ان عبادت پس ان عبادت صحیح است و اگر لازم داشته باشد تصرف دران را
پس ان عبادت باطل است بنا بر اقوی و اگر رد کردن بصاحبش منافی با عبادت باشد
حکم بفساد خالی از قوتی نیست و انچه مذکور شد در حالی است که علم بغصبیت داشته باشد و الا

نمازش

نمازش صحیح است و علم بهم رسانید و فراموش کرد نمازش صحیح است و اگر نمیدانست که نماز در جامه
غصبی جایز نیست پس اگر تقصیر در تحصیل حکم مسئله کرده نمازش باطل است و نماز دران اگر بداند که
حرام است لاکن نداند که باعث بطلان نماز میشود و چیزی را که خریده به بیع فاسد یا اجاره
کرده باشد باجاره فاسده پس اگر علم بفساد ان نداشته باشد نماز دران صحیح است و با علم
بایع و مشتری بفساد و اگر میداند بایع راضی است که او نماز کند با جامه او اگرچه بداند بیع باطل است
پس نماز دران صحیح است والا صحة محل اشکال است و اگر اذن دهد مالک بپوشیدن جامه
نماز نیز دران صحیح است مگر انکه منع کند از نماز دران بخصوصه و مستحب است نماز در نعل عربی و مکروه
است نماز در جامه سیاه مگر در عبا و در عمامه و چکمه و مکروه است نماز در عمامه بی تحت الحنک
و در جامه سرخ نیز و بعضی هر رنگ سبز را مثل ان میدانند و ملحق میشود باین باب کلام
در ستر عورت فصل چهارم در ستر عورت است واجب است پوشیدن تمام عورت بر
مصلی در حال نماز و شرط صحة نماز است و ترک ان باعث بطلان نماز میشود خواه نظر کننده
در انجا باشد یا نه حتی در نماز مستحب بنا بر اقوی خواه پوشیدن مجموع انرا ترک کند یا بعضی
از انرا و عورة در مردان قبل و دبر است و بیضتین و زیاده پوشیدنش واجب نیست
و اگر در بین نماز عورتش مکشوف شود و مطلع نشود تا بعد از نماز یا اینکه در بین نماز مطلع شود
و بپوشد اورا در صحة نمازش خلاف است اقوی این است که صحیح است و اگر در بین نماز
مطلع شود و نپوشد نمازش باطل است و اگر فراموش کند ستر عورت را و عریان نماز کند
نمازش صحیح است و واجب است پوشیدن عورت از چهار جانب پس اگر از پیش یا پس

یا چپ یا راست دیده شود انرا پوشیده است نمازش باطل است اما باید که از زیر نیز
پوشیده یا نه تحقیق این است که اگر کنار بامی یا مکان بلندی نماز میکند و به نحوی است که
اگر پایین اگر کسی بخواهد میتوان عورت اورا ببیند پس واجب است پوشیدن
ان از جانب زیر نیز بنا بر اقوی و احوط و اگر بر زمین نماز کند و کسی قریب به پای
او خوابیده باشد بنحویکه تواند عورت اورا ببیند پس از جانب زیر پوشیدنش ضرور
نیست و اگر جامه اش را سوراخی باشد محاذی با عورت پس اگر تواند انرا جمع کند
با دست بنحویکه منافی نماز بعمل نیاید نمازش صحیح است و اگر با دست ان سوراخ را بپوشد
که ستر بدست بعمل بیاید در صحت نمازش اشکال است و صحت اقوی است و چون ستر عورت
واجب است پس باید تحصیل نماید ساتر را اگر نداشته باشد اگرچه بخریدن یا اجاره کردن
باشد اگرچه زیاده از قیمتش باشد مادامی که ضرری حاصل نشود و جامه که رنگ بدن را بپوشد
ستر ان نمیشود و اما اگر پوشیدن حجم عورت واجب نیست و اگر سیاهی و شبهی از زیر جامه
پیدا باشد در ان اشکال است احوط پوشیدن ان است نیز و ستر عورت صحیح است بجامه
که بافته شده از پشم و کتان و پنبه و کرک و موی حیوان حلال گوشت یا اینکه بافته شده
باشد از حریر یا یکی از انها بنحویکه انرا حریر نگویند و حریر محض بجهة زنان و پوست حیوان
حلال گوشت و ستر عورت با اینها در همه حال جایز است بلکه بعلف و برگ درخت نیز
جایز است حتی در غیر ضرورت بنا بر اصح لاکن احوط اجتناب است در غیر ضرورت
بلکه جایز است ستر بهر چیزی که ستر بان توان کرد و انرا ساتر گویند حتی مثل بوریا و حصیر

ونخوان

و نخوان مثل پنبه و پشم و کرک نبافته و عریانی که هیچ قسم از ساتر نیابد نماز را ایستاده میکند با ایما
اگر ایمن است از انکه کسی عورت اورا ببیند و الا نشسته میکند و ایما بچشم کافی نیست بلکه باید ایما
بسر نماید مگر اینکه ایما بسر ممکن نباشد پس ایما بچشم معین است بنا بر احوط و در ایما بجهة سجود
سر را پایین تر می اورد بنا بر احوط لاکن مساوی با ایما در رکوع نیز جایز است بنا بر اقرب و واجب
نیست در ایما خم کردن پشت با گذاردن دستها و انگشت پاها بر موضع معهود در حال سجود
و بلند کردن چیزی که سجده بران کنند مثل مریض لازم نیست بنا بر اقرب ولاکن احوط است
و ایستاده را لازم نیست نشستن بجهة رکوع و ایستاده را اگر نشستن باعث کشف عورتش
نشود وجوب نشستنش بجهة تشهد و سلام بعید نیست و اگر باعث کشف گردد لزوم ایستاده
دور نیست **فصل پنجم** در بیان مکان مصلی بدانکه حرام و باطل است نماز در مکان غصبی اگر
از روی عمد و با اختیار باشد خواه غاصب باشد خواه غیر غاصب از هر که اذن شرعی
در تصرف ان ندارد و مکانی که حرام است تصرف دران بنحویکه شامل نماز نیز باشد
حکم ان حکم غصبی است و در زیر سقف و خیمهٔ غصبی اگر هوا مغصوب نباشد نمازش
صحیح است لاکن احوط اجتناب است و اگر چسبیده باشد بدیوار غصبی در حین نماز
لاکن نه بطریق اعتماد نمازش صحیح است و اگر در میان پیشانی و زانوی او چیز غصبی
باشد باعث بطلان نماز نمیشود و نماز در مال شریک بی اذن شریک جایز نیست
و مکانی که خریده یا اجاره کرده به بیع و اجارهٔ باطل نماز دران باطل است مگر علم داشته باشد
برضای مالک در خارج با قطع نظر از ان عقد و این در علم بباطل بودن ان عقد است

و فرقی نیست در مکان غصبی میان انکه زمین غصبی باشد یا فرش نماز دران چیز مجهول
المالک که باید انرا حفظ نمود باطل است و صحراها و باغستانها که بی اذن مالک در انها
نماز میتوان کرد و بعد از غصب شدن نمیتوان کرد و جائی که منفعت ان بان منتقل
شده باجاره یا بعاریه یا بخوان نماز دران میتوان کرد اگرچه ملک از دیگری است
و اگر منفعت را بدیگری منتقل کرد باجاره نماز دران جایز نیست بدون اذن مستاجر حتی
بجهة مالک و اگر مالک اذن دهد نماز در ملک غصبی میتوان کرد از روی حق غاصب را
و اگر کسی مالک ملک اذن دهد ولاکن میداند که مالک در باطن اکراه دارد نماز نمیتوان
کذارد و همچنین اگر مظنه بعدم رضای مالک باطنی داشته باشد در صورت شک نیز احوط
اجتناب است و هر جائی را که علم برضای مالک داشته باشد نماز میتوان کرد دران
اگرچه ان علم بقرائن و صدق حاصل شود و اگر اذن بنحوی باشد مثل انکه اذن بخصوص
نماز ندهد اما اذن دهد اورا که مدتی در این مکان بماند یا انکه انرا برسم مهمانی در
مکانی جا دهد پس اگر علم واقع نباشد اما از کلام فهمیده شود بطریق نیز اشکال نیست
و الا جایز نیست اگرچه مظنه داشته باشد لاکن از لفظ ان فهمیده نشده باشد
و اگر از قراین و شهادت حال براید که اگر صاحب منزل عالم به حال مهمان بود
و اعتقاد اورا میدانست و کیفیت نمازش میدانست که راضی بشود بنماز کردن
او پس دراین حال نماز میتوان نمود و صحراها و باغستانهائی که ملک دیگران است
اگر میداند که مالک انها کراهت ندارد به نماز کردن در انها بقرائن احوال پس

نماز

نماز در انجا جایز است اگرچه علم برضای مالک نداشته باشد خواه مالک ان مومن باشد
یا کافر یا مخالف خواه مالک ان معروف باشد یا نه خواه در وسعت وقت باشد یا نه
بلکه جمیع متصرفات که اذن مالک دران ضرور است مثل نماز باشد و در حکم انها میباشد
هر مکانی که اذن در دخول ان میباشد بر وجه مخصوص مثل حمامها و کاروانسراها و
اسیاها و اگر از قراین مظنه بعدم کراهت مالک داشته باشد یا شک در رضا و کراهت
داشته باشد و ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفاتی که عادت بانها جاری شده ضرر
ندارد بنا بر اقوی لاکن احتیاط را ترک ننماید خصوصا در صورت شک این در صحراها
و بستانهاست اما حمامها و خوان یا مظنه بعدم کراهت مالک یا شک نماز یا سایر
تصرفات هیچیک جایز نیست پس در مثل حمامها علم بکراهت نداشتن مالک فائده
دارد و بدون این تصرف جایز نه بخلاف صحراها و بستانها که با علم بکراهت یا مظنه بان
تصرف جایز نیست و الا جایز است و اگر بعد از نماز عالم شد بغصب مکان نمازش صحیح است
و اگر علم بغصب داشته و فراموش کرد و نماز کرد نمازش صحیح است و اگر نمیدانست
که نمازش حرام است در ملک غصبی پس اگر مقصر بوده در اخذ مسئله نمازش باطل است
و اگر میدانست حکم مسئله را فراموش کرده حکمش حکم جاهل است و کسیکه در مکان
مغصوب محبوس باشد یا بیرون رفتن از مکان خوف ضرری بر خود دارد نمازش
دران مکان صحیح است و احوط تاخیر تا اخر وقت است و مشتبه بغصبی اگر محصور باشد
باید از ان اجتناب نمود و ملحق نمیشود باین فصل کلام در محل سجده **فصل ششم** در بیان ان

چیزی که سجده بران واجب است [جایز است] بدانکه جایز نیست سجده بر چیزیکه غیر زمین و آنچه از
زمین روئیده باشد اگرچه از معادن زمین باشد پس جایز نیست بر پشم و کرک و کرک و بو
و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و نمک و غیر اینها از معادن هرچه از اسم عرض بیرون رفته
باشد و بسبب سوختن و گداختن و همچنین جایز نیست بر چیزی از مدنها و مومیائی و قیر
ولکن اجزاء زمین اگرچه از زمین شود و اینها از زمین نگویند سجده بران جایز است و
همچنین بر رمل و سنگ اگر معدنی نباشد جایز است و بر سفال و آجر اقوی عدم جواز است
و غیر پیشانی در حال سجده لازم نیست که بر چیزی گذارد که سجده بران توان کرد و جمیع پیشانی
ضرور نیست که برانچه صحیح است سجده بران گذارد بلکه آن قدری که پیشانی بر زمین قرار
گیرد و ممکن کافی است و اگر عمداً پیشانی را بر غیر آنچه صحیح است سجده بران گذارد و بر
آن سجده کند نمازش باطل است و اگر شک کند در چیزی که آیا صحیح است سجده بران یا نه
سجده بران صحیح نیست و اگر شک کند که آیا این گل پاک است یا نه پاک است و سجده بر گل
جایز است و برآنچه از زمین روئیده باشد جایز است اگر خوردنی و پوشیدنی نباشد
بحسب عادت پس اگر بسبیل ندرت خورده شود یا پوشیده شود ضرر ندارد اگر چیزی
در بعضی از بلاد خوردنی یا پوشیدنی باشد در همه بلاد سجده بران باید ترک
نمایند بنا بر احوط و اقوی و شرط نیست که اهل آن بلدی که متعارف است در میان
ایشان از اهل اسلام باشند و نزدیکی ایشان باهل اسلام نیز شرط نیست و اگر بیشتر بلاد متعارف
نباشد و در بعضی بلاد و نادراً متعارف باشد در آن اشکال است و منع از سجده خالی

از قوه

از قوه نیست و اگر چیزی را در بعضی از احوال نخورند و در بعضی از احوال بخورند مثل برگ انگور
در آن حال که ماکول است سجده بران جایز نیست و در آن حالت دیگر جایز است و چیزیکه
موقوف است پوشیدن آن بر ریستن و بافتن و خوردنش بر نرم کردن و پختن مثل
سجده بران جایز نیست پس سجده بر پنبه و کتان در هیچ حال جایز نیست بنا بر اقوی و سجده
بر جو و گندم پیش از آرد شدن جایز است و بعد از آن جایز نیست و جایز است بر سجاده
که از برگ خرما یا علفی دیگر و گیاه بافته باشند اگرچه با ریسمان بافته باشند بقدری که مجزی است
از محل سجده بران علف قرار گیرد و سجده بر خاکستر جایز نیست و بر زغال اشکال است و واجب است
تحصیل چیزی که بران واجب است [جایز است] سجده اگرچه [illegible] نباشند اگرچه بعوض باشد اگر عوض مقدور
باشد و سجده بر کاغذ جایز است اگرچه نوشته باشد اگر نخودی باشد که گویند سجده بر کاغذ کرد
پس بر غالب مکاتیب سجده بران جایز میباشد اگرچه مداد او از اموریست که سجده
بران جایز نیست و اما اگر مداد او از قبیل گل باشد اشکالی نیست و محل سجده باید ملک
او باشد یا در حکم ملک او باشد در جمیع مواضع سجده و اما پیشانی پس محل آن باید پاک
نیز باشد بقدری که معتبر است در سجده پس سجده بر نجس جایز نیست اگرچه تعدی نکند
و سایر اعضای سجده شرط نیست طهارت محل آنها پس جایز است که آنها را بر چیز
نجس بگذارد اگر تعدی ننماید و اگر موضع نجس شود و مشتبه شود اگر محصور است هر قدری
که احتمال نجاست میدهد باید اجتناب نماید و اگر موضع غیر محصور باشد اجتناب
لازم نیست و در معرفت محصور و غیر محصور رجوع بعرف میشود و اگر چیز پاکی را

بموضعی از مواضعی که مشتبه به نجس شده برسد جمیع آن موضع رسیده نجس است و الّا پاک است
و اگر در محلی سجده کرد باعتقاد پاک بودن آن و بعد از آن معلوم شد که نجس بوده اقوی صحت
نماز است و همچنین در فراموشی و آنچه گفتیم که سجده جایز نیست بر غیر زمین و آنچه از او
روئیده آن در حالت اختیار است اما در ضرورت پس جایز است بر غیر آن
و آنچه باعث ضرورت میشود چند چیز است یکی تقیه است و شرط نیست نتوانستن فرار
از آن و در حال تقیه مخیر است میان آنچه بران سجده جایز نیست لکن احوط تقدیم
پنبه و کتان است دیگر گرمای شدید و سرمای شدید است که نتوان سجده بر زمین کرد
پس جایز است سجده بر جامه و کف دست بغیر از این جایز نیست بنا بر اقوی و اقرب
تقدیم جامه است از کف دست و در اینحال هر جائی را از جامه که خواهد سجده میکند و
دیگر از سایر عذرها عذری است که سجده بر زمین و آنچه از او روئیده که باعث عسر و
حرج یا ضرری شود مثلاً در تاریکی نماز کند و خوف گزیدن عقرب مثلاً داشته باشد که در
سر بر زمین گذاشتن خوفی باشد که باعث سقوط تکلیف شود بلکه اگر از مطلق سجده
کردن بترسد ایماء میکند ایماء نزدیکی بسجده حقیقی بنا بر احوط و اگر زمین و آنچه از آن
روئیده یافت نشود و نتوان تحصیل نماید اگرچه به بذل مال باشد پس سجده بر غیر آن
میکند و در این حال و حال ضرورت آنچه نزدیک به زمین و از آن روئیده باشد
مقدم میدارد بر چیزیکه از آن دور باشد بنا بر احوط و اگر در حال نماز طفلی مهر او را
بردارد و ممکن نشود تحصیل آنچه سجده بران جایز است مگر بفعل منافی پس اگر در تنگی وقت

میباشد

میباشد که اگر نماز را از سر گیرد وقت نماز فوت میشود پس باید نماز را اتمام کند و سجده بر هرچه
باشد میکند لاکن آنچه اقرب است بآنچه سجده بران صحیح است مقدم میدارد پس پنبه و کتان
و معدنیها مثلاً مقدم میدارد بر حریر و پوست بنا بر احوط بلکه حکم بآن دور نیست و اگر در
وسعت وقت باشد نماز را اتمام میکند بنحویکه گذشت و اعاده میکند آنرا بنا بر احوط
و اکتفا بنماز اول نمیتوان نمود بلکه اگر خواهد میتواند نماز را قطع نماید بنا بر اقرب و
همچنین است حکم نیت بهرچه باعث شود که در بین نماز مضطر شود **فصل هشتم** در بیان
واجبات نماز است و آن هشت چیز است **اول** تکبیرة الاحرام و آن از ارکان نماز است
و اخلال بآن عمداً یا سهواً باعث بطلان نماز است و صورت آن این است که بگوید
الله اکبر و بغیر این صورت جایز نیست بهر نحو که از تغییر باشد پس بدل کردن کلمه از آن
بکلمه دیگر جایز نیست و تقدیم اکبر بر الله نیز جایز نیست و زیاد کردن حرفی یا کم کردن
حرفی از آن جایز نیست و فاصله آوردن چیزی میان دو کلمه جایز نیست و سکوت میان
دو کلمه جایز نیست و بعضی گفته اند که فاصله کمی که از آن حسب عادت فصل و جدا کردن
نگویند ضرر ندارد و با قدرت ترجمه آن کفایت نمیکند و اگر گنگ باشد که هیچ از تکبیر را
نتواند گفت باید زبان را حرکت دهد بنا بر احوط و بدست یا انگشت اشاره
کند و بدل قصد کند ثنای الهی را باین معنی که قصد کنیم آنچه را [illegible] حمد و ثنای حضرات
و اگر نتواند چیزی از تکبیر بگوید بنا بر آنچه تصریح کرده اند بعضی از علما واجب است قیام
در حال تکبیر پس اگر در حال برخواستن قبل از قیام شروع بآن نماید مجزی نیست و بلند

گردن دستها در حال تکبیر واجب نیست بلکه مستحب است و احوط عدم ترک است و اکثر
علماء بر آنند که مستحب است که ابتدای دست بلند کردن ابتدای تکبیر بوده باشد و انتهای
آن انتهای آن و شش تکبیر با تکبیرة الاحرام مستحب است و اقوی این است که می توان
همه را پیش از تکبیر بگوید و یا بعد از تکبیر بگوید و یا بعضی را پیش و بعضی را بعد میتواند گفت
دویم قیام است بدانکه در وجوب قیام در حال نیت خلاف است و بنا بر اینکه
نیت را عبادت از [illegible] و اینهم ثمری در این خلاف نیست زیرا که بنا بر این لا محاله
نیت در حال قیام واقع میشود و چون تکبیر را باید لابد در حال قیام بگوید چنانچه گذشت
و قیام در حال قرائت واجب است و رکن نیست چنانچه تصریح کرده اند جمعی و اما
قیام از جهة مستحبات قبل از قرائت و در بین قرائت اگر ساکن شود لازم است پس
درین حالت نمیتواند قیام را بهم زند یا لازم نیست جمعی گفته اند قیام واجب است
و آن احوط است بلکه عمل بغیر از این سزاوار نیست و قیام در حال قنوت مستحب
دانسته اند بعضی و آن احوط است و قیام متصل برکوع از ارکان نماز است بنا بر اقوی
چنانچه جمعی بآن تصریح کرده اند و قیام بعد از رکوع واجب است و رکن نیست چنانچه بعضی
تصریح کرده اند و مراد از قیام متصل برکوع آن جزء آخر قیام است که از آن شروع بجا آوردن
رکوع میکند و قیام عبارت از راست شدن بنحوی که مهرهای پشت راست شود پس
نمیتواند خم شد اگر چه بحد رکوع نرسد و همچنین میل بطرف راست یا چپ بنحوی که نگویند
راست ایستاده جایز نیست و اما سر بزیر انداختن ضرر ندارد اگر چه افضل ترک آن است

[illegible]

و واجب است قرار داشتن در حال قیام یعنی تکیه نداده باشد بچیزی که اگر آن چیز را بر دارند
بیفتد مثلا و واجب است که بر هر دو پا بایستد لکن اگر سنگینی بدن را بیکپا اندازد ضرر ندارد
اگر چه احوط ترک آن است و جایز نیست دور گذاردن پاها بحدی که از حد قیام بیرون رود
اگر نتواند که مستقل بدون تکیه بایستد تکیه میدهد لکن بعضی از قیام را بدون تکیه تواند
بجا آورد باید بجا آورد و اگر با تکیه نیز نمیتواند ایستاد و خم شده قیام را بجا آورد و نشستن جایز
نیست و اگر نتواند بهیچ نحو قیام را بجا آورد نشسته نماز میکند و اگر تواند لیکن بعسر و حرج و مشقت
نیز نشسته نماز میکند و اگر نشسته نیز نتوان خوابیده نماز میکند بر جانب راست و اگر نتواند بر
جانب چپ و اگر نتواند بر پشت میخوابد و در حال پهلو خوابیدن که نماز میکند باید رو بقبله
باشد نه بر روی تنها بلکه بر رو و بدن جمیعا باید رو بقبله نماید در حالتی که خوابیده نماز میکند
و اگر نتواند رکوع و سجود را بجا آورد ایماء میکند و اگر تواند سر را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است
گذارد و از برای سجود میگذارد با ایماء و بنا بر احوط و اگر نتواند آن چیز را بر محل سجده
بگذارد بنا بر احوط بلکه دور نیست که اقوی باشد در حال قیام مستحب است که قدمها
از هم جدا کند بقدر سه انگشت تا یک وجب از برای مردان و قول بوجوب ضعیف است
و زنها پاها را بهم ضم کنند [illegible] سیم قرائت است و آن واجب است و اما رکن
نیست بنا بر اقوی پس آن سهوا نماز را باطل نمیکند اگر چه در همه رکعات ترک کند
و واجب است قرائت حمد در نمازهای واجبی و اما نماز سنتی موقوف است
بآن یا نه اقوی این است که نافله نوتیه بلکه جمیع نوافل بدون آن صحیح نیست مگر

نمازی که از شرع رسیده باشد که قرائت حمد در آن ضرور نیست و اقوی این است که
واجب است خواندن سوره تمام در نمازهای واجبی در صورت اختیار و بدانکه واجب است
قرائت حمد بتمامه و اخلال بچیزی از آن جایز نیست و بسم الله جزء حمد و هر سوره میباشد مگر سوره
برائة پس ترک آن جایز نیست بلکه اخلال بحرفی از آن جایز نیست اگر چه از روی عمد و جهل
یا تقصیر باشد و واجب است در قرائت مراعات اعراب یعنی حرکات و سکنات
حروف بهمان نحو که از شرع رسیده باشد بجا آورد پس اگر اخلال بآن کند باعث بطلان
نماز میشود و اگر نداند واجب است یاد گرفتن آن چنانچه بعضی گفته اند و واجب است
ادا کردن حروف از مخارج پس اگر صاد را بجای طا یا ضاد را بجای ظا بگوید مثلا یا عکس
باعث بطلان میگردد و اگر بدون اینکه مخارج حروف را تعلیم گیرد میداند اجمالا حروف را
بجای خود میگوید چنانکه اکثر حروف بالطبع بجای خود ادا میشود تعلیم مخارج بخصوص ضرور
نیست و الا واجب است تعلیم آن و مراد از علم در این مقام اعم از ظن است پس
مظنه بادای حروف از مخارج نیز کافی است لکن احوط این است که مظنه از قول اهل
خبره بهم رسد و بغیر آن اکتفا نشود مگر در صورتیکه مظنه قوی تر از مظنه که بقول ایشان حاصل
میشود بهم رسد بلکه اکتفا بهر ظنی خالی از قوت نیست و مراعات تشدید واجب است
و مد متصل را بعضی واجب میدانند و آن احوط است لاکن در حکم بوجوب اشکال است
و ادغام صغیر را بعضی واجب میدانند و آن احوط است لیکن وجوب آن معلوم
نیست و ادغام آن است که نون ساکنه و تنوین بحروف یرملون برسد که ادغام

میشود لم یکن له و وقف بحرکت و وصل بسکون را جمعی واجب میدانند و در وجوب آن اشکال است
لاکن احوط است و بعضی انداختن همزه وصل را لازم میدانند و همزه وصل را ذکر کردن را
بلکه هر چیز را در علم نحو و صرف واجب شمرده اند واجب میدانند و در آن اشکال است
بلی احوط میباشد و بعضی مراعات صفات حروف را که قراء گفته اند واجب میدانند
و ظاهر عدم وجوب است مگر آنچه را گفتیم که واجبی از واجبات موقوف بر آن
باشد مثل ادای حروف از مخارج مثلا و ترجمه قرائت کافی نیست بلکه باید بهمان لغت
عربی باشد بلکه همه ذکرهای واجب را باید بعربی ادا نماید و اما قنوت را اقوی
این است که بغیر عربی نیز جایز است بلکه در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی نیز جایز است
بلکه در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی در بین نماز قوة دارد پس لحن در آنها و سایر ذکرهای
سنتی نیز ضرر ندارد و لکن احوط ترک است و ترک دعای بغیر عربی نیز موافق احتیاط
دور نیست و واجب است بهمان ترتیبی که است بخواند بلکه جایز نیست کلمات اجزا
اجزا را از هم جدا سازند مثل اینکه کسی عمدا چیزی را بشمارد و واجب است موالات در قرائت
پس اگر در میان آن چیزی دیگر را بخواند قرائتش فاسد میشود و ترک موالات
سهوا باعث بطلان نماز نمیشود بلکه قرائت را نیز باطل نمیکند بنا بر اقرب و لاکن
اقوی این است که اگر یک کلمه یا دو کلمه چیزی در میان قرائت بخواند موالات
فوت نمیشود پس رد سلام در حمد کردن و در وقت عطسه کردن و نخواندن ضرر
ندارد ما دامیکه نظم قرائت باقی است و تکرار کلمه یا آیه بجهة اصلاح احوط ترک تکرار است

اگرچه جواز اقوی است و اگر خواهد تکرار کند کلمه بجهة اصلاح آن و آن کلمه در میان آیه یا آخر
آیه باشد میتوان از اول آیه بگیرد و کلمه ما بعد آنرا نیز میتواند تکرار نماید مگر آنکه نظم قرائت
بهم خورد پس باید بنحوی تکرار کند که بنظم قرائة ضرر نرسد و اگر ساکت شود در بین قرائت
آنقدر که آنرا قرائة کن نگویند قرائتش فاسد میشود و فساد نماز معلوم نیست اما احوط این است
که قرائت را دو مرتبه نخواند و نماز را اتمام کند و اعاده نماید و اگر بسهو اسکوت طویل بجا آورد حکم
بفساد قرائت اشکال است و جایز است قرائة حمد و سوره بهر یک از قرائت قرّاء سبعه
و بغیر آن جایز نیست و جایز است که در بعضی کلمات اختیار بعضی از قرّاء کند و در بعضی دیگر
اگر معنی فاسد نشود و علم باینکه این قراءة از قرّاء سبعه میباشد ضرور نیست بلکه جایز است
اعتماد بقراءتهای متداوله که مظنه بصحة آنها داشته باشد و معوذتین از قرآن است پس
در نماز میتوان خواند آنرا و واجب است جهر در نماز صبح و در دو رکعت اول از مغرب
و عشا و اخفات در ظهر و عصر مردان و در سایر ذکرها مخیر است و در رکعتهای آخر باید
باخفات بخواند خواه تسبیح بخواند و خواه حمد و اقل اخفات این است که خودش بشنود و
اقل جهر آن است که غیر بشنوند با صوت بلند خواندن بحد افراط خوب نیست و بر زنان
واجب نیست جهر در جائی که مردان را واجب است بلکه اقوی این است که مخیر است
میان جهر و اخفات اگر اجنبی صدای او را نشنود و اما در محل اخفات احوط این است
که جهر نخوانند و مستحب است جهر بسم الله در نماز و در نمازهای اخفاتی و در رکعتهای آخر از همه
نمازها اگر حمد بخواند و خواه تسبیح اربعه خواه امام باشد و خواه منفرد و در اینها احوط اخفات است

و لفظای

از دهن انداختن اگر دو حرف از آن ظاهر نشود لکن هر دو مکروه است و بالجمله هر فعلی که او را
از نماز بیرون نبرد جایز است و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر بیرون ببرد
او را از نماز بنحویکه گویند نماز نمیکند نمازش باطل است اگر عمداً باشد و اما اگر سهواً باشد یا بجهة
فراموشی باشد پس اگر محو صورت نماز نشد نماز صحیح است و اگر صورت نماز را محو کرد پس
اگر بعد از اینکه متذکر شود نماز را اتمام کند صادق است که نماز کرده صحة نماز خالی از قوة نیست
اگرچه احوط اتمام و اعاده است و اگر بعد از اتمام صادق نیست که نماز کرده نماز باطلست بی اشکال
و اگر مضطر شود بفعل کثیر حکمش حکم صورت سهو است بنا بر اقوی و اگر فعل کثیر از اجزاء نماز
باشد مثل بسیار طول دادن قنوت یا رکوع یا سجود مثلا پس اگر محو صورت نماز نمیشود ضرر
ندارد و اگر فرض کنیم که محو صورت نماز شود احوط ترک است پس اگر ساکت شد بسکوت
طویلی پس اگر آنقدر طول کشید که نماز کننده اش نگویند نماز باطلست در صورت عمد
و در صورت سهو احوط اتمام و اعاده است ولیکن صحة نماز در این حال خالی از قوت
نیست چهارم تکلم و حرف زدن است اگر عمداً باشد و سهواً باطل نمیکند و فرقی میان
نمازها نیست حتی نماز نافله و نماز میت و اگر سخن گفتن واجب شود در نماز بجهة تقیه
یا حرفی مثلا نماز را باطل میکند و احوط اتمام و اعاده است و جاهل بحکم نیز نمازش باطل میشود
بسخن گفتن اگرچه مقصر نباشد و اشاره گنگ و زبان حرکت دادن او نماز را باطل
نمیکند اگرچه بجهة فهمانیدن غیر باشد و جمعی گفته اند که اگر سلام بگوید عمداً نمازش باطل میشود
و اقرب این است که اگر قصد دعا کند و صادق باشد که دعاست و قصد بیرون رفتن

از نماز نکند نماز باطل نیست اگرچه بلفظ السلام علیکم باشد و اگر بقصد دعا باشد احوط ترک است
اگرچه بقصد زیارت باشد مثلا مثل و سلام علی المرسلین که در قنوت میگویند و اما تنحنح و ناله کردن
و صدای حیوان دادن پس اگر تمیز حروف در آن نمیشود و حرفی از آن ظاهر نمیگردد باطل
نمیکند نماز را اگرچه عمداً باشد و اگر حروف ممتاز از آن ظاهر شود و آنرا کلام گویند و علم
بآن داشت قبل از گفتن نمازش باطل است اگر کلام بی معنی را باعث بطلان دانیم
و ان شاء الله و اگر کلامش نگویند باطل نمیکند نماز را و اگر شک کند که کلام است یا نه احوط
تمام و اعاده است و همچنین است آه کردن در موضع بجو و نخوان و واه گفتن اگر از
خوف خدا کشیده اگرچه چیزی را ضم نموده است که آنرا دعا گویند پس حکمش حکم تنحنح است و اگر
با چیزی نیست که آنرا دعا میگویند ضرر ندارد و بدانکه خواندن قرآن در نماز جایز است و از
کلام باطل کننده نیست اگر بقصد قربة باشد اگرچه پیش بر چیزی نیز قصد کرده باشد و اگر
مقصود پیش بر چیزی باشد بدون قصد قربة در صحة نماز خلاف است لکن اگر از نظم قرآن
بودن بیرون نرفته حکم بصحة میشود و اگر بیرون رفته مثل آنکه بگوید ادخلوها نمازش باطل است
لیکن اگر گوید ادخلوها بسلام آمنین مثلا نماز باطل نمیکند چون از نظم قرآن بیرون نرفته لاکن
احوط است که ترک کند قرآن خواندن را بدون قصد قربة و اگر کلامی که در قرآن است
بنظمی که در قرآن است نخواند مثل آنکه بگوید یا ابراهیم سلام نمازش باطل میشود اگر
چه هر دو کلمه در قرآن باشد و جایز است ذکر خدا در نماز و از کلامی نیست که نماز را باطل
کند اگر بقصد قربة باشد و جایز است تنبیه بغیر بذکر اگر قربة باشد بلکه اگر بدان قصد قربة

تنبیه

تنبیه غیر بذکر خدا شود نیز جایز است لاکن احوط منع است و اعاده آن نماز است و مراد از ذکر
هر چیزیست که آنرا در عرف ذکر خدا گویند و شهادت بوحدانیت الهی و برسالت پیغمبر صلعم
و ولایت امیر المؤمنین ذکر است و صفتهای خدا مثلا ذکر نیست بنا بر اقرب لا حول
و لا قوة الا بالله ذکر خدا است و هر چه شک کند که آیا ذکر است یا نه احوط اجتناب است
از آن در نماز و در ذکر قرآن که در بین نماز جایز دانستیم شرط این است که لحن ننمایند
و اعراب آنرا مثلا غلط نگویند و همچنانکه ذکر قرآن در نماز جایز است دعا کردن در آن نیز جایز است
از برای هر امری مباح از امورات دنیا و آخرت بلکه اگر مقصود در آن نیز تنبیه غیر باشد
بر مطلبی جایز است لاکن خلاف احتیاط است و دعا بجهة امر حرام نماز را باطل میکند
بنا بر اظهر و مراد از دعا هر چیزیست که آنرا در عرف گویند اگرچه مشتمل باشد بر اموری چند
که طلب چیزی در آن نباشد مثل آنکه بیان کند احوال نفس خود را و شکایت از نفس و شیطان
و گوان بشنود و دعائی که شروع کرد تمام کردن او واجب نیست و اگر نسخه‌های دعا مختلف
باشد جایز است خواندن همه نسخها و همچنین اگر قرائت قرّاء در کلمه مختلف باشد مثلا در
مالک یوم الدین و ملک یوم الدین هر دو میتوان خواند اگر اخلال بموالات یا واجبی
از واجبات دیگر نرسد و لبیک در جواب کسی در نماز جایز نیست اگرچه آن کس مادر
باشد بدانکه تکلم بیک حرف بی معنی مبطل نیست و بیک حرف با معنی که قصد معنی آن نماید
مثل ق که معنی آن این است که نگه دار نماز را باطل می نماید و اگر معنی آنرا قصد نکند حکمش مثل حرف
بیمعنی است و اگر عمدا مد دهد حرفی را که مد ندارد حکم بعدم بطلان بعید نیست و دو حرف

بمعنی یا بیشتر اگر عمداً تکلم کند نمازش باطل است و ضابطه هرچه بران صادق باشد کلام و تکلم
در عرف حقیقت اگر عمداً باشد نماز را باطل میکند پس اشاره کردن و نوشتن و بخاطر گذرانیدن
باعث بطلان نمیشود و اگر بحد فعل کثیر نرسد و اگر گمان کرد که نمازش تمام شده و عمداً تکلم کرد و پس
معلوم شد که خطا کرده نمازش باطل نمیشود بنا بر اظهر اگر منافی دیگر بعمل نیامده باشد لاکن باید
این گمان گمانی باشد که شرعاً اعتباری بان باشد یعنی اگر این مظنه که کرد از نماز بیرون رفته مظنه است
که شرعاً معتبر است پس تکلم کرد مثل انکه شک کرد که ایا دو بوده یا چهار و مظنه کرد که چهار است و تمام
کرد و تکلم کرد و یقین کرد که دو بوده است نمازش صحیح است و الا حکم بصحة اشکال است و اگر جزم داشت
که از نماز بیرون رفته و تکلم کرد و بعد معلوم شد که خطا کرده نمازش صحیح است و باین تکلم نماز فاسد
نمیشود و اینها در صورتی است که بسبب تکلم از نماز کن بودن بیرون نرود و الا نمازش باطل است
پنجم از مبطلات نماز گذاردن دست راست است بر پشت دست چپ در هر نمازی که
باشد حتی نماز میت و نماز نافله یومیه یا غیر یومیه خواه مرد باشد و خواه زن خواه خنثی یا صبی
یا بنده و خواه بحایل باشد و خواه بی حایل خواه بر بالای ناف گذارد یا پایین ناف خواه
کف را بر پشت کف گذارد یا کف را بر روی بند دست گذارد یا بر زراع خواه باعتقاد
شرعی بودن ان که وارد باشد یا نه بلی اگر بجهة ضرورت بگذارد مثل انکه رفع اذیتی از ان خواهد
کرد جایز است و نمازش صحیح است و اگر جزئی از انگشت را بر پشت ان گذارد یا انکه بگذارد و
دست را فوراً بردارد اقوی این است که نمازش باطل نمیشود لاکن احوط ترک است و اما
گذاردن دست راست بر روی دست چپ در حال رکوع یا تشهد یا گذاردن یک دست بر شکم

یا گذاردن هر دو دست لاکن نه بر روی یکدیگر گذارد یا گذاردن کف بر کف پس اقوی جواز است
و همچنین فاسد نمیشود نماز اگر دست را بر روی دست گذارد سهواً بنا بر اقوی همچنانکه گذاردن دست
راست بر چپ حرام و مفسد است همچنین است عکس ان بنا بر اقوی و اگر ضرورتی شد مثل تقیه
باعث شود جایز است و نماز را باطل نمیکند و ضرور نیست که علم بضرر باشد بلکه مظنه بان کافیست
و همین که مظنه بضرر بهم رسد واجب میشود لکن اگر باین حال ترک کرد نماز باطل نمیشود و اگر
احتمال ضعیفی بضرر داشته باشد جایز نیست و نماز باطل میشود و اگر تواند فرار کند از تقیه بتاخیر
نماز یا در جای خلوتی کردن ضرور نیست این بلکه با تقیه شبیه ایشان میتوان نماز کرد و اگر
در بین نماز تقیه برطرف شد واجب است که دست را بردارد و مستحب است که دستها را رها
کند در بین نماز ششم از مبطلات نماز رو از قبله گردانیدن است بتمام بدن خواه پشت
بقبله برسد یا جانب راست یا جانب چپ قبله بگرداند خود را اگر چه بحد مشرق یا مغرب
نرسد و بالجمله منحرف شدن از قبله نماز را باطل میکند اگر نماز واجبی باشد اما نماز مستحب
در ان خلاف است و اقوی این است که باطل نمیشود بجهة انحراف از قبله و اگر روی تنها را
از قبله بگرداند اگر بحدی نرسیده که تواند پشت سر خود را ببیند و نگویند که بر پشت قبله رو
گردانیده در صحة نمازش خلاف و اشکال است و اقوی این است که باطل نمیشود اما
احتیاط را ترک نباید و فرقی نیست میان انکه رویش بجانب مشرق یا مغرب برسد
یا نه و اگر بر روی تنها التفات کند بنحویکه گویند التفات کرد به پشت نماز باطل است
و التفات بر چشم ضرر ندارد و اما مکروه است و کندن ان یا جوان (?) از پیش روی

نمازکننده نماز را باطل نمیکند هفتم قهقهه است هشتم خوردن و اشامیدن عمداً
اگر بسرحد فعل کثیر رسد و اگر قلیل باشد بنحویکه دلالت بکند بر اینکه رو از نماز گردانیده باعث
بطلان نمیشود بنا بر اظهر و اگر سهواً باشد اگر قلیلی است ضرر ندارد و اگر کثیر باشد پس اگر
بنحویست که گویند نماز نمیکند پس نمازش باطل است و اگر صورة نماز را محو نکرده نمازش
باطل نیست و چیزی که در بیخ دندانها مانده فرو بردن ان ضرر ندارد مگر انکه بسرحد فعل
کثیر برسد و جایز است خوردن اب در نماز وتر اگر اراده روزه داشته باشد در ان روز
و تشنه باشد و خوف ان باشد که فجر طلوع کند و اب پیش روی او باشد و لازم نداشته
باشد از منافیات نماز چیزی را غیر خوردن اب بلکه اراده روزه نیز داشته باشد یا خوف
طلوع صبح نیز نداشته باشد یا اب در پیش روی او نباشد نیز جایز است بنا بر اقرب
و ایا شرط است که اب خوردن بسرحد فعل کثیر نرسد یا اینکه این فعل کثیر در این نماز ضرر
ندارد و احوط اول است و بعضی هر نافله را ملحق بوتر کرده اند و ان اقرب است
و لاکن خلاف ان احوط است و مکروه است نماز کردن در حالی که بول و غایط اید یا خواب
یا باد بران غالب باشد تا خیر اندازد و منع ان الاکن باعث بطلان نمیشود و اگر در اثنای
نماز یکی از اینها غالب شود واجب است صبر کردن تا نماز را اتمام کند مگر خوف ضرری
داشته باشد یا عاجز شود پس جایز است قطع نماز اگر خوف بیرون رفتن وقت نداشته
باشد و در حال کسالت و خواب الوده بودن نماز کردن باعث بطلان نمیشود اما مکروه است
مگر اینکه باعث بر ترک جزئی یا شرطی شود پس نماز باطل میشود و نماز در چکه تنگ اولی ترک

باطل میشود بجهة عمل اوردن چیزی که واجبست ترک ان مثل تکلم حرف زدن و نخواندن و ترقی (?)
نیست در انچه مذکور شد میانه نمازهای واجبی و سنتی ادائی و قضائی و جاهل بالتقصیر حکمش مثل
حکم کسی است که داند و عمداً ترک کند و در غیر تقصیر اشکال است و کسی که حکم را میداند و فراموش
کرد حکمش حکم جاهل است و جاهل بحکم جهر و اخفات معذور است پس اگر از روی جهل ترک
کند نمازش صحیح است و ترک مستحبات ضرر ندارد و اگر مستحبی را بر خود واجب کند و ترک کند
نمازش صحیح است و لاکن احتیاط را ترک نکند و نمازی که باطل شد تمام کردنش واجب نیست
و اما سهواً پس بدانکه اگر سهواً رکنی را ترک نماید اگر از محل ان نگذشته باید عود کند
و ان را با مابعدش بجا اورد و نماز صحیح است و مراد از باقی بودن محل ان است که داخل در
رکنی دیگر نشده باشد و اگر داخل در رکنی دیگر شده باشد نمازش باطل است اما اگر داخل
در واجبی دیگر شده باشد ضرر ندارد پس اگر سجده را ترک کرده باشد تا داخل رکوع
نرفته برمیگردد و سجده کرده برخاسته دو مرتبه حمد و سوره را میخواند و نمازش صحیح است
و در انچه گفتیم فرقی نیست میانه نماز دو رکعتی و غیر ان در رکعت اول و غیر ان و قول بالفرق
ضعیف است و اگر اخلال برکنی کرد و بیادش نیامد تا داخل رکنی دیگر شد نمازش باطل است
خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه در دو رکعت اول و خواه در دو رکعت اخر و اما شک
یا در افعال نماز است یا در عدد رکعات و شک در افعال مذکور میشود و اما شک در عدد
رکعات پس اگر شک کند در عدد نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز سفر و عیدین
و ایات نمازش باطل است بنا بر اظهر و در نماز ایات اگر شک کند در عدد رکوعها

بنا بر اقل میگذارد و مگر انکه لازم داشته باشد شک در رکعات را مثل انکه شک کند که ایا پنجم رکوع
یا ششم رکوع و داند که اگر پنج رکوع کرده یکرکعت کرده و اگر ششم در رکعت دوم است پس در
این صورت نمازش باطل است و شک در رکعات نماز مغرب باعث بطلان ان است
و فرقی نیست که تعلق بکم و بزیادتی یا کمی مثل اینکه شک کند که ایا دو کرده یا سه یا اینکه شک کند
که ایا سه کرده یا چهار همچنین است حکم در مسئله سابقه و اگر نماز چهار رکعتی باشد پس اگر شک
میان یک و دو کرده نمازش باطل است و همچنین اگر دو را یقین نداشته باشد و در ین
مواضعی که حکم بفساد شد فرقی نیست میانه انکه در ضیق وقت باشد بنحویکه اگر نماز را
از سر گیرد نماز را در وقت تمام نکند یا در وسعت وقت باشد و کسیکه شک کند و نداند
که چند رکعت نماز کرده یک یا دو یا سه یا چهار نمازش باطل است و اما اگر شک کند میانه
دو و سه بعد از اکمال سجدتین یعنی نداند که انچه کرده دو بوده یا سه اظهر و اشهر این است که بنا را
بر سه گذارده برخواسته یکرکعت دیگر را بجا اورده نماز را اتمام میکند و بعد از نماز یکرکعت
نماز ایستاده احتیاطا بجای اورد یا دو رکعت نشسته بنا بر اظهر و احوط اختیار یکرکعت است
و بدانکه هر شکی که تعلق بدو و زیاده گیرد مثل دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار در وقتی
صحیح است که بعد از اکمال سجدتین باشد و اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است
و اکمال سجدتین اقرب این است که به برداشتن سر از سجده دوم میباشد و اگر قبل از سجود
و بعد از رکوع شک کند یا در حال قیام شک کند که این قیام رکعت دوم است یا سیم
نمازش باطل است و بدانکه گفتیم فرقی نیست میان نماز ادا یا قضا حتی نماز احتیاط و اگر

شک کند میانه سه و چهار اظهر این است که بنا را بر چهار گذارده نماز را اتمام میکند یا دو رکعت نشسته
یا یکرکعت ایستاده بعد از سلام بجای اورد و دو رکعت نشسته مقدم است که احوط باشد و اگر در حال
قیام شک کند که ایا این قیام بجهة رکعت سیم است یا چهارم پس این شک برگشت بدو و سه
پس ان رکعت را اتمام میکند و رکعت چهارم را نیز بجای اورد و بس انچه گذشت نسبت بکسی که
شک میان دو و سه کرده باشد بجای اورد بنا بر اقوی و اگر شک کند میان دو و چهار بعد از
اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و تشهد و سلام را بجای اورد اگر پیش از تشهد شک کرده
سلام تنها بجای اورد و اگر بعد از تشهد شک کرده و بالجمله نماز را اتمام میکند و دو رکعت ایستاده
بجای اورد و سجده سهو واجب نیست لاکن اولی است و اگر میانه دو و سه و چهار شک کند
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت نشسته و دو رکعت ایستاده
بجای اورد بنا بر اظهر و اقوی این است که دو رکعت ایستاده مر او را واجب است مقدم
میدارد و در جواز یکرکعت ایستاده بعوض دو رکعت نشسته خلاف است و احوط منع است
بلکه دور نیست که منع اقوی باشد و اگر شک کند میانه چهار و پنج که انرا چند صورت است
اول انکه بعد از اکمال سجدتین شک کند در این حال واجب است که بنا را بر چهار گذارده
سلام دهد و دو سجده سهو بجا اورد و نماز احتیاطی در کار نیست و فرقی نیست که ان شک
قبل از تشهد باشد یا بعد از ان دوم انکه قبل از رکوع شک کند رکعت را منهدم میسازد
و ان شک برمیگردد بشک میانه سه و چهار پس باید بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام
کرده و دو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا میاورد و این شک باین متحقق میشود

که شک کند که ایا این قیام بجهة رکعت چهارم است یا پنجم یا اینکه ایا رکعت سابق سیم بود یا
چهارم و فرقی نیست که شک بعد از قرائة باشد یا قبل از ان و جماعتی سجده سهو را در اینجا واجب
میدانند و ان احوط است سیم انکه ان شک بعد از رکوع باشد و قبل از سجود و در صحة ان نماز
خلاف است و مسئله در کمال اشکال است و احتیاط را ترک نکند بتمام کردن و اعاده ان
و لاکن صحة نماز خالی از قوة نیست و سجده سهو در اینجا واجب است بنا بر احوط و اقوی و
فرقی نیست که ایستاده باشد یا فرود امده باشد و هنوز بسجده نرسیده باشد چهارم انکه شک
در رکوع واقع شود یعنی نداند که رکوع چهارم است یا پنجم و مسئله در کمال اشکال است و احوط
این است که نماز را اتمام میکند یعنی ان رکوع را برهم زده و بدون سجده بنشیند و تشهد بخواند و
سلام بدهد و بعد از اتمام نماز یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا اورد و بعد از ان دو
سجده سهو بجای اورد و نماز را اعاده نماید و احتیاط را البته ترک نکند پنجم انکه شک در اثنای
یکی از دو سجده یا میان دو سجده واقع شود در اینجا نیز صحة نماز خالی از قوة نیست لاکن احتیاط را
ترک نماید باعاده نماز که مسئله در غایت اشکال است و اگر شک کند در میان دو و پنج
در نماز چهار رکعتی پس اگر قبل از اکمال سجدتین است نماز باطل است و اگر بعد از ان است
اقرب صحة نماز است و بنا را بر اقل باید گذاشت و شک میان سه و پنج اگر بعد از اکمال
سجدتین است نماز صحیح است بنا بر اقرب و بنا را بر سه میگذارد و تمام میکند و سجده
سهو نیز میکند بنا بر احوط و احوط اعاده نماز است و اگر قبل از رکوع باشد این شک
رکعت را بهم میزنند و می‌نشیند و شک برمیگردد بشک میانه دو و چهار و حکمش گذشت

واحوط این است که چهار سجده سهو بجا اورد دو سجده بجهة زیادتی قیام و دو سجده بجهة اصل
شک و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود این شک واقع شود اقوی این است که باید بنا را
بر اقل گذارد و نماز را تمام میکند و احوط اعاده نماز است و مراد از اینکه گفتیم بعد از رکوع
شک نماید این است که بعد از انکه بحد رکوع رسیده باشد شک نماید اگر چه هنوز ذکر
و طمانینه بجا نیاورده باشد و دیگر از اقسام شک شک میان دو و سه و پنج است و
قبل از اکمال سجدتین باطل است و بعد از ان بنا را بر دو میگذارد و نماز را اتمام میکند بنا بر
اقوی و احوط سجده سهو نیز میباشد اگر چه حکم بوجوب ان مشکل است و مع ذلک احوط اعاده
نماز است و صورة شک بسیار است لاکن انچه غالب احتیاج بود الشن حکم ان میباشد دان است
که مذکور شد بدانکه نماز احتیاطی که بجهة شک واجب میشود اقوی این است که معین است
در ان قرائة حمد و خواندن تسبیح جایز نیست و ان نماز را باید بعد از سلام بجا اورد و واجب است
در ان نیت و در نیت لازم نیست تعیین کردن اینکه یکرکعت است یا دو رکعت بنا بر اقرب
لاکن احوط تعیین است و همچنین واجب نیست تعیین انکه ایستاده است یا نشسته لاکن
احوط است و همچنین تعیین احتیاط لازم نیست پس اگر عمل را بجا بیاورد و متذکر نباشد که بجهة
احتیاط است ضرر ندارد بنا بر اقرب لاکن تعیین احوط است و تعیین اینکه احتیاط بجهة چه نماز است
نیز لازم نیست و نیت ادا در جاییکه اصل فریضه ادا باشد و قضا در حالیکه فریضه قضا باشد هرگز
نیست لاکن احوط است و اما نیت قربة در وجوبش اشکال نیست و واجب است در ان
تکبیرة الاحرام و واجب است بدانچه واجب بوده در نماز از استقبال قبله و استقرار و پاک بودن

بدن و جامه و مباح بودن مکان و لباس و میته و حریر نبودن لباس و از ما لا یؤکل لحم نبودن
آن و واجب است دران طمأنینه و تشهد و سلام هر یک در جای خودش و واجب است
دران ترک کردن منافیات نماز را و مستحب است دران انچه در نماز مستحب است مگر قنوت
و واجب نیست خواندن سوره و در قرائت آن مخیر است میان جهر و اخفات لکن احوط اخفات است
و اگر بعد از سلام فورا بجا می آورد بنا بر احوط لکن عدم وجوب فوریت در کمال قوت است
و بر فرض فوریت سه تکبیر بعد از سلام منافات ندارد و اگر بعد از سلام از نماز و قبل از نماز احتیاط
مبطلی از مبطلات نماز بجا آورد عمدا اقرب این است که نماز باطل نمیشود بلکه نماز احتیاط را باید
بجا آورد و احوط این است که بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده کند اگرچه آن مبطل سهوا بعمل آمده
باشد و اگر فورا نیز بجا نیاورد نیز احوط این است که بعد از انکه نماز احتیاط را کرد نماز را اعاده
نماید و اگر نماز احتیاط را فراموش کرده داخل نماز دیگر شد پس بیادش آمد احوط این است
که نماز را اتمام کند و نماز احتیاط را بجا آورد پس هر دو را اعاده نماید و بعد انکه اجزاء فراموش شده
که باید بعد از نماز بجا آورد مثل تشهد و سجده از اجزاء نماز است پس واجب است دران جمیع انچه
در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورة و غیر ذلک
و اگر منافی بعمل آید بعد از سلام و قبل از ان جزء در صحة نمازش اشکال عظیم است احوط این است
که آن جزء را قضا کرده پس نماز را اعاده نماید اگرچه بقول بصحة نماز و عدم اعاده اقرب است
و اگر آن اجزا را بعد از نماز بجا نیاورد عمدا تا وقت بیرون رود اقوی این است که نمازش
باطل است و اگر سهوا ترک کند تا وقت خارج شود اقوی صحة نماز است و احوط این است
که ان

که آن اجزا را در خارج وقت بجا آورد و لکن اقوی عدم وجوب است مگر در رکعت فراموش شده
و اما اگر نماز احتیاط را ترک کند عمدا تا وقت خارج شود اقوی این است که نمازش باطل است
و اگر سهوا ترک کند تا وقت بگذرد در حکم ببطلان نماز ان اشکال است احوط این است که نماز
احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بوجوب قضا در کمال قوت است
پس ترک نماز احتیاط تا اینکه وقت بیرون رود باعث بطلان اصل نماز است مطلق اگرچه
نماز احتیاط جزء آن ندانیم و کسی که نماز احتیاط را ترک نماید و اصل نماز را اعاده نماید این نماز
بجهة آن مجزی نیست بلکه باید نماز احتیاط را بجا آورد بنا بر مختار که فعل منافی را میان نماز و
نماز احتیاط باعث فساد نماز نمیدانیم و همچنین جزئی را که فراموش کرد و باید قضا کند و اگر
قضای انرا ترک کند و نماز را اعاده کند این نماز بجهة آن مجزی نیست و اگر نماز احتیاط بر او
واجب شود و قبل از اتمام نماز را باطل کند نماز احتیاطی در کار نیست بلکه باید نماز را اعاده
نماید و بدانکه احکامی که بشک مترتب میشود مثل باطل شدن نماز در بعضی از مقامها و بنا
گذاردن بر اکثر یا اقل در بعضی از مقامها و مثل بجا آوردن فعلی که شک دران شده باشد
یا باقی بودن محل او مجموع در صورتی است که کثیر الشک نباشد و اگر کثیر الشک باشد اقوی
این است که التفات بشک نمیکند و بنا بر صحة میگذارد مثل انکه اگر شک میکرد و از محلش
گذشته بود التفات نمیکرد و کثیر الشک کسی است که عرفا او را کثیر الشک گویند و گویند بسیار
شک میکند و چون کثیر الشک شکش معتبر نیست پس اگر شک در جائیکه اگر کثیر الشک نبود
نمازش باطل بود نمازش باطل نمیشود و انچه را شک دارد بنا بر وقوع آن میگذارد اگرچه

در فعلی شک کند بنا بر وقوع آن میگذارد اگرچه محل باقی باشد و اگر شک در چهار و پنج کند بنا را
بر چهار میگذارد و اگر کثیر الشک آن فعلی را که شک دران کرد و باید بنا بر وقوع آن بگذارد
انرا بجا آورد جمعی حکم به بطلان نمازش کرده اند و مسئله در محل اشکال است و اقوی این است
که اگر آن چیز که شک دران کرده رکعت یا رکن باشد و بجا بیاورد نمازش باطل است و اگر
جزء قرائت باشد که بتکرارش موالات فوت شود یا ذکر رکوع یا سجود یا تشهد یا سلام
یا طمأنینه و کدام از اموریکه با علم بعنوان نیز بجا آورده باشد حکم ببطلان بعید است و اقرب
این است که سجده سهو از کثیر الشک ساقط میشود و در جائیکه بر غیر ان سجده واجب
میشود و لکن احوط این است که سجده را ترک ننماید و نماز احتیاط نیز ازان ساقط میشود و کسی که کثیر
الشک شد در چیزی التفات بشک نمیکند نه دران چیز و نه در غیر ان چیز بنا بر اقرب و اگر
کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل وضو و یا غسل یا ربع یا نجاسات مثلا اگر در نماز شک کند ایا حکم
کثیر الشک بران جاری میشود یا نه دران اشکال است اقرب این است که حکم کثیر الشک دارد
و التفات بشک نمیکند و فرقی نیست درانکه کثیر الشک در واجبات باشد یا مستحبات
و اگر کثیر الشک باشد در چیزها که اثری بران مترتب نمیشود نه سجده سهوی نه تدارکی و نه
بطلان نمازی مثلا مثل انکه مکرر شک در قرائة یا ذکر رکوع مثلا بعد از گذشتن از محل اگر
شک کند در چیزها که اثری بران مترتب میشود ایا حکم کثیر الشک دارد یا نه دران اشکال
و اقوی این است که حکمش حکم کثیر الشک نیست پس انچه مترتب بر شک کثیر الشک میشود
بر شک آن نیز مترتب میشود و کسیکه بسیار مظنه بهم رساند که کثیر الظن گویند او را اعتماد
بظنش

بظنش می نماید مثل انکه کثیر الظن نباشد و کسی که کثیر الشک شد التفات بشک نمیکند در جمیع
نماز اگرچه نماز مستحب یا نماز میت باشد خواه نماز ادا باشد یا قضا اگرچه نماز استحباب احتیاطی باشد
و اگر کثیر الشک بیادش آید که آن فعل را که شک کرده بجا نیاورده باید انرا بجا آورد اگر محلش
باقی است و حکم کثیر الشک باقیست مادامی که کثیر الشک است و اگر بیرون از کثیر الشک
بودن رفت شکش معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم عود میکند و مرجع در زوال نیز عرف است
اگر در سه نماز شک نکند بعضی گفته اند از کثیر الشک بیرون میرود و این خالی از قوة نیست
و اگر کثیر السهو باشد و چیزی را بسیار دران سهو نماید اگر سهوا چیزی را ترک نماید و محلش باقی
باشد ایا باید آن جزء را بجا آورد یا نه مسئله در کمال اشکال است و احتمال دویم دور نیست
که اقوی باشد لکن احوط این است که التفات بسهو نکرده نماز را اتمام کند پس اعاده نماید
و این شخص اگر رکنی را ترک کند و داخل رکنی دیگر شود صحة نمازش دور نیست که اقوی باشد
لکن احوط اعاده نماز است بعد از اتمام و اگر کثیر الشک السهو باشد در چیزی که باید قضا کند
او را بعد از نماز اقوی این است که قضا بنا یند نمود لکن قضا احوط است و همچنین سجده
سهو ساقط می شود از کثیر السهو بنا بر اقوی و بجا آوردن سجده دور نیست احوط باشد اگر
باعث زیادتی وسواس نشود و اگر در مبطلات نماز کثیر السهو باشد مثل انکه بسیار
سهوا تکلم نماید و یا التفات بقبله نماید سهوا بسیار اقوی این است که اگر سهوا آن مبطل را
بجا آورد حکم ببطلان نمازش میشود اقوی این است که واجب نیست تخفیف نماز بر کسی که
کثیر الشک یا کثیر السهو باشد اگر طول دادن نماز باعث شک و سهو نشود بجهت عادت

وکسی که مسائل شک را نمیداند و نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را بر وجه شرعی بجا نیاورد
نمازش باطل است و اگر این شخص در نماز شک نکند یا اینکه شک کند و بیک نحوی عمل کند و آن
عمل مطابق واقع باشد اقرب این است که نمازش صحیح است اگرچه بعضی حکم بصحه نمیکنند و اگر
کسی که شک کند و طرفی از شک آن راجح باشد و مظنه بیک طرف حاصل شود باید عمل بمظنه
کند و مظنه او بمنزله یقین است در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد یا چهار رکعتی خواه در دو
رکعت اول باشد خواه نه بنا بر اقرب لاکن احوط این است که در دو رکعت اول از چهار
رکعتی و در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی بعد از اتمام نماز را اعاده نماید و ظن در افعال نیز
بمنزله یقین است و بعضی از علما گفته اند که کسی که شک در فعلی یا در رکعات کند باید تروی کند
و تفکر کند اگر بعد از تامل و تفکر یکطرف راجح شد عمل بآن کند و اگر بر شک باقی بماند در آنوقت
بحکم شک عمل میکند و اقرب این است که اگر شکیست که باعث بطلان نماز نمیشود جایز است
بدون تروی عمل بمقتضای شک کند ولاکن تروی کردن احوط است پس اگر تروی کرد
و علم یا ظن بجهة او بهم رسید عمل بآن میکند و اگر شک شکیست که باعث فساد نماز میشود اقرب
این است که مخیر است میان تروی کردن و نکردن پس اگر تروی کرد و علم یا ظن
بجهة آن حاصل شد بمقتضای او عمل میکند و اگر نشد نمازش باطل میشود و میتواند بدون
تروی بنا را به بطلان نماز گذارد و درین صورت نیز احوط تروی کردن است و با وجود
این احوط اعاده نماز است و همچنانکه تروی در اینجا احوط میباشد در کثیر الشک نیز احوط است
اگر شک کند در چیزی مگر اینکه باعث ضرر و عسر شود و اگر ظنی در چیزی داشته باشد بدون
انکه

انکه پیش از آن شک کرده باشد احتمال دارد که تروی احوط باشد و بدانکه آنچه گفتیم که اگر مظنه
بهم رساند عمل بآن مظنه میکند مراد این است که آنچه را بآن ظن دارد چنان قرار میدهد که
در واقع چنین است خواه باعث زیادتی شود و خواه باعث کمی خواه باعث فساد نماز
شود و خواه نه پس اگر در فعلی باشد و مظنه بکردن او داشته باشد چنان قرار میدهد که کرده و اگر
مظنه به نکردن آن داشته باشد اگر محلش باقی است آنرا بجا می آورد و اگر در عدد رکعات باشد
آنچه در آن مظنه دارد واقع قرار میدهد اگرچه باعث فساد نماز شود بعد از حصول ظن نماز احتیاطی
و سجده سهوی در کار نیست و فرقی در اعتبار ظن میان نماز ادا و قضا و [illegible] و غیر آن نیست
اما در نماز میت اشکال است اقوی اعتبار ظن است نیز و احتیاط در اینجا مطلوب است
و نماز احتیاط نیز ظن در آن معتبر است بنا بر اقوی و ظن بمنافی نماز منافی است پس مظنه
به تکلم یا انحراف از قبله باطل میکند نماز را بنا بر احوط و اقوی اتمام و اعاده است و فرق
میان مختار و مضطر نیست پس کسیکه نشسته نماز میکند مثلا عمل بظن میکند بنا بر اقرب و
قول یک عادل و شهادت زنان را اعتباری نیست مگر اینکه ظن از آن بهم رسد و
شهادت دو عادل معتبر است اگرچه ظن از آن حاصل نشود بنا بر اقوی و اگر دو ظن
تعارض کنند اقوی را میگیرد و اگر مصلی شک کند پس مظنه کند و پس مظنه برطرف شود
و باز شک کند آیا عمل بظن میکند یا بشک در آن اشکال است تحقیق آن است که عمل میکند به
بحالتی که در آن هست و حکم شک باید جاری دارد پس اگر شک در فعلی کند و محلش
نگذشته باشد پس مظنه کند به ترک آن پس باز شک کند واجب است در این صورت

آن فعل را بجا می آورد و همچنین اگر شک کند پس مظنه بفعل بهم رساند پس باز شک کند باید
آنرا بجا آورد و اگر شک کند در رکعات باشد و اگر در جائیکه شک باعث فساد میشود نمازش
فاسد است و الا بحکم شک عمل میکند خواه مکرر متبدل شود شک بظن و ظن بشک بانه اینها
همه بر فرضیت است که پیش از مبدل شدن مظنه بشک یا ظن حاصل شد عمل بمقتضای مظنه
بالشک نکرده باشد و اما اگر شک یا ظن که حاصل شد عمل بمقتضای آن کرده و محلش گذشته و بعد از
آن صفت بصفت دیگر مبدل شده التفات باین حالت نمیکند مثلا کسیکه شک کرد در
قرائت پس مظنه کرد که نخوانده پس آنرا خوانده چون برکوع رفت مظنه اش بشک برگشت
التفاتی بآن شک نمیکند لاکن اگر عارض شدن حالت دویم لازم داشته باشد حکم دیگری را
باید عمل بمقتضای آن نماید مثلا کسی که شک کرد میان دو و سه پس مظنه کرد که دو است و بنا را
به دو گذاشت و یک رکعت دیگر کرد پس آن مظنه برطرف شد و بشک برگشت پس در این
حال بر میگردد و شک میانه سه و چهار و حکم آنرا بجا آورد و بدانکه اگر مصلی شک کند در فعلی از
افعال نماز پس اگر محلش نگذشته باید آنرا بجا آورد و اگر بجا نیاورده و داخل فعل دیگر شود پس
علم یا مظنه حاصل شود که آنرا بجا آورده بود اکتفا بآن نماز نمیتوان کرد بنا بر احوط و اقوی
و اگر شک کند در فعلی و از محل آن تجاوز کرده باشد التفات بآن شک نمیکند پس اگر
بعد از آن که برکوع رفت در قرائة یا بعض آن شک کند شکش معتبر نیست و اگر در قرائة
حمد شک کند قبل از شروع بسوره باید آنرا بخواند و همچنین در سوره قبل از رکوع و قنوت
و سایر مستحبات و اگر شک کند در حمد بعد از شروع بسوره اقوی این است که شکش معتبر نیست
و از مح

و از محل گذشته و اگر شک کند در جزئی از حمد یا سوره و حال آنکه داخل جزء دیگر شده باشد مثل اینکه
شک کند در ایاک نعبد و حال آنکه داخل اهدنا الصراط المستقیم شده باشد اقرب این است که برگشتن
واجب نیست و اگر شک در کلمه یا حرفی یا صفت حرفی مثل تشدید آن و داخل ما بعد آن شده
باشد در آن اشکال است اقرب عدم التفات است و اگر در آیه شک کند و شروع در آیه
دیگر نکرده باشد باید آنرا بجا آورد و اگر مستحبی شک کند و داخل واجبی شده باشد التفات
نمیکند و اگر در مستحبی شک کند و داخل مستحبی شده باشد نیز التفات نمیکند بلکه اگر در واجبی
شک کند و داخل در مستحبی شده اقوی این است که التفات نمیکند و اگر شک کند در رکوع
در حال خم و امدن بسجود اعتبار در شکش خلاف است اقرب این است که شکش معتبر میباشد
و همچنین است حال سایر مقدمات که بالاصل واجب یا مستحب میباشند ولکن اگر شک در
رکوع کند و حال آنکه مشغول به تکبیر بعد از رکوع باشد مثلا شکش معتبر نیست و در حال تشهد
اگر شک کند در سجود شکش معتبر نیست و همچنین اگر در حال قیام شک در سجود کند خواه
شروع بقرائة یا تسبیح کرده باشد یا نه و همچنین اگر در حال برخواستن شک نماید باید آنرا
بجا آورد و در جمیع این صورتها فرقی میان شک در یک سجده و دو سجده نیست و اگر شک کند
و نداند که یک سجده کرده یا دو سجده در حالی که سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده دیگر
بجا آورد و کسی که نشسته نماز میکند و شک کند در سجده باید آنرا بجا آورد مگر آنکه داخل شده باشد
در فعلی از افعال نماز که واجب یا مستحبی باشد بالذات و شک در تشهد را چند صورت است
یکی آنکه بعد از آن داخل در قیام شده باشد شک نماید پس شکش معتبر نیست اگر شروع

در قرائت نکرده و دیگر آنکه شک کند در حالی که نشسته و بعمل دیگر شروع نکرده باشد پس باید
آنرا بجا آورد و دیگر در حین برخاستن شک کند و در این حال نیز اقرب این است که آنرا باید
بجا آورد اگر بامری غیر از تشهد و برخاستن مشغول نشده باشد و بعد از شروع بسلام اگر شک
کند در تشهد بکشش نمیشود اگرچه سلام مستحب باشد **فصل دهم** در نماز میت است بدانکه
واجب نیست بر کسیکه کمتر از شش سال داشته باشد و طهارت از حدث شرط این نماز
نیست اگرچه محدث اگر باشد لاکن مستحب است و طهارت از خبث نیز شرط نیست بنا
بر اظهر لاکن احوط است و جایز نیست دوری مصلی از جنازه آنقدر که عرفا گویند نماز
بر آن نمیکند و اگر میت مرد باشد مستحب است که امام در برابر وسط میت بایستد و اگر
زن باشد در برابر سینه او و اگر پیش از غسل و کفن نماز بر میت کند نماز باطل است اگر
عمدا بوده و در فراموشی بعضی حکم بفساد نکرده اند و اگر میت عریان باشد و کفن نداشته باشد
بعد از غسل او را در قبر میگذارد و عورتش را میپوشند و بران نماز میکنند و ذکرها و تکبیرهای نماز
از ماموم ساقط نیست و کسی که وارث است اولی است از دیگران به نماز کردن بر میت
و بعضی گفته اند کسی که نصیب او بیشتر است مقدم است بر دیگران و این قول خالی از اشکال نیست
و پدر مقدم است بر پسر و جد و بعضی پسر را بر جد مقدم داشته اند و زوج اولی است بر همه کس
بزن بدانکه از نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر صلعم و ائمه هدی است و بعضی سایر انبیاء را
نیز گفته اند و محل آن مقرر ندارد و وقت آن بعد از دخول و سلام است و همین که گویند زیارت
کرد نماز میتوان کرد اگرچه سلام نکرده باشد و ظاهر علما این است که هر زیارتی بعد از آن نماز ز

و نماز زیارت دو رکعت است چنانکه گفته اند که اگر در بلاد خود زیارت کند بعضی گفته اند که نماز را
پیش از زیارت میکنند و بعضی بعد از آن تجویز کرده اند و مکان او گفته اند در مشهد شریف و افضل آن
بالای سر است و جماعتی ذکر کرده اند که بجهة زیارت امیرالمومنین عم شش رکعت نماز میکنند دو
رکعت بجهة آن حضرت و چهار رکعت بجهة آدم و نوح **فصل یازدهم** در بیان نماز جماعت است و آن
سنة موکده است و فضیلت آن بسیار است و از بعضی احادیث بر میآید که کسی که ترک کند
آنرا از عدالت بیرون میرود و غیبت آن جایز است و با او نباید چیز خورد و تزویج نباید
کرد لاکن اینها حمل میشود بر تاکید و مبالغه در ترک نکردن پس حق این است که از عدالت بیرون
نمیرود و غیبت آن جایز نیست و دوری از آن واجب نیست خواه ترک دائمی باشد یا غالبی
یا احیانا بدانکه مستحب است جماعت در نماز یومیه خواه ادا باشد خواه قضا خواه اجاره یا غیر آن
و نمازیکه تبرعا بجهة میت میکنند و نمازیکه احتیاطا قضا میکنند باحتیاط مستحب است و در جماعت
کردن آن اشکال است اقوی جواز است در هر دو و در احتیاط وجوبی نیز جایز است و همچنین
در نمازیکه بچهار جانب میکنند بجهة اشتباه قبله و جایز است نیز در نماز آیات خواه ادا
باشد یا قضا و همچنین در نماز طواف واجب بنا بر اقوی و همچنین در نماز احتیاط که بجهة شک
در رکعات واجب شده و لاکن احوط ترک جماعت است در این دو صورت و جماعت
در نمازهای سنتی جایز نیست مگر نماز استسقاء و عیدین در وقتیکه مستحب باشد چنانچه بعضی
گفته اند و نمازیکه اعاده میکنند بجهة ادراک ثواب جماعت و جماعت بدو نفر منعقد میشود
در غیر جمعه و عیدین و اگر طفل ممیزی اقتدا کند جماعت حاصل میشود اگر پسر باشد نه دختر بنا

بر اقرب و جایز است اقتدای زنان بمردان اجنبی و هر چه جمعیت بیشتر باشد در جماعت
افضل است و صحیح نیست اقتدا کردن مردان در پشت جسمی که حایل باشد میانه او و امام
بنحویکه مانع باشد از مشاهده کردن امام در همه احوال نماز اگرچه آن حایل پرده باشد و کافی است
مشاهده امام یا ماموی که پیش از صف او میباشد و جایز است نماز کردن در میان ستونها
و عقب آنها اگر صفها متصل بیکدیگر باشد و امام یا ماموم پیش را ببینند و اگر تاریکی مانع از مشاهده
باشد ضرر ندارد و همچنین دود و غبار و در عقب آئینه اقتدا جایز نیست اگرچه مانع از دیدن
نباشد و اگر زنی بمردی اقتدا کند میتواند در عقب چیزی که حایل است بایستد اگرچه دیواری
باشد اگر افعال امام در رکوع و سجود او را بیابد اگرچه غیر از زن مردی دیگر نباشد و جایز نیست
بلندی محل ایستادن امام بر ماموم بزیاده از یک وجب و از یک وجب و کمتر از یک وجب ضرر ندارد
بنا بر اقوی لاکن احتیاط را ترک نکند و اگر در زمین سرازیر باشد بلندی امام بر ماموم
ضرر ندارد و احوط ترک است و بعضی گفته اند جایز است مگر در وقتی که بجهة افراط برسد
و اگر محل امام بلندتر از محل ماموم باشد بزیاده از آنچه گفتیم نماز ماموم باطل است نه امام
و بلندی مکان ماموم بر امام ضرر ندارد خواه در زمین سرازیر باشد یا در عمارتها و بناها و احوط آن است
که بلندی بجهة افراط نرسد و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف فاصله نباشند
و اگر صفوف فاصله باشد دوری از صف جایز نیست و اگر صفی دور باشد نماز آن صف
و صفهای بعد از آن صف باطل است و اما آن دوری که جایز نیست چه قدر است اشکالی
نیست در اینکه اگر کمتر باشد از قدری که نتوان گام زد ضرر ندارد و اگر صف پیش در میان

نماز از اقتدا کردن بیرون روند یا نماز ایشان تمام شود اقرب این است که دوری در این
حال ضرر ندارد پس واجب نیست که خود را به نزدیک رساند خواه آن صف پیش مثلا
بجای خود بنشینند یا بروند و بنا بر این معلوم شد که نزدیکی بامام یا صف پیش در اول نماز شرط است
نه در همه حالات نماز لکن در این صورت احوط تمام کردن نماز و اعاده آن است و صف دویم میتواند
داخل نماز شود و تکبیر گوید قبل از صف پیش بنا بر اقرب لاکن مستحب است که بعد از تکبیر گفتن
صف پیش تکبیر بگویند و بدانکه جایز است از برای ماموی که در هیچ رکعت از امام عقب نمانده
ترک قرائة خواه در نماز اخفاتی باشد خواه در جهری و در جهری اگرچه قرائت یا همهمه امام را نشنود
و احوط این است که در این حال قرائت را ترک ننماید همچنانکه در صورتی که بشنود و احوط ترک
قرائة است و همچنین جایز است از برای ماموم مذکور ترک قرائة در دو رکعت اخر از نمازهای
چهار رکعتی و در رکعت سیم از سه رکعتی و خواندن تسبیح بجای قرائة پس ترک قرائة از
برای ماموم غیر مسبوق مطلق جایز است در نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات و استسقاء
خواه نماز ادا باشد یا قضا خواه در اول رکعت ثانیه باشد یا نزد رکوع اینها همه در صورتی است
که امام امامی باشد که صحیح است اقتدای بآن و الا قرائت ساقط نمیشود از ماموم و واجب است
متابعت امام در افعال اگرچه مستحب باشد آن فعل یا مقدمه فعل دیگر باشد از قبیل فرود آمدن
بجهة سجود و متابعت در تکبیرة الاحرام نیز واجب است و اما متابعت در اقوال مثل تشهد
و ذکر رکوع و سجود اقرب عدم وجوب است اگرچه احوط است و اگر ماموم پیشی افتد از امام
در فعلی البته متابعت نکرده و اگر عقب باشد متابعت کرده و اگر با او باشد آیا متابعت

بعمل آمده باشد خلاف است اقوی این است که بعمل آمده لاکن احوط این است که قدری بعد از امام
باشد و ضرور نیست که صبر کند که امام آن فعل را تمام کند پس او شروع کند اما تکبیرة الاحرام را اقوی
این است که باید بعد از امام بگوید و چون متابعت در افعال را واجب دانستیم اگر امام در
قنوت یا قرائت و دعائی بخواند ماموم میتواند غیر آن را بخواند و در رکوع و سجود مثلا اگر ذکری
بخواند ماموم میتواند غیر آن را بخواند و در افعالیکه واجب است متابعت آیا باید علم بهم رساند
که امام سابق است یا ظن نیز کافی است در آن اشکال است و جایز بودن اعتماد بظن نیز دور
و جایز نیست ایستادن ماموم پیش از امام بلکه صحیح است اقتدا بان و اگر پیش بایستد نمازش
باطل است خواه عمدا باشد یا از روی فراموشی یا از روی جهل خواه در اول مقدم باشد
یا در اثنای نماز مقدم شود و اظهر این است که مساوی میتواند ایستاد و لاکن احوط این است
که پست تر بوده باشد اگر چه قلیلی باشد و در پیش بودن و مساوی بودن رجوع بعرف
میشود و بعضی اعتبار بپاشنهٔ پای امام و ماموم کرده اند پس اگر مساوی باشد گفته اند
ضرر ندارد و اگر چه پای ماموم بزرگتر باشد و باین جهة انگشتانش پیشتر باشد و ظاهر این است
اعتبار بپاشنهٔ پا با انگشتان هر دو میباشد پس اگر انگشتان ماموم پیشتر باشد صحیح نیست
اگر چه پاشنهٔ پایش عقب تر باشد و احوط این است که هیچ جزئی از بدن ماموم در هیچ حال
مقدم نباشد و بدانکه در جماعت نیت اقتدا کردن شرط است و بمحض ایستادن در میان
صف جماعت حاصل نمیشود و ترک قرائت نمیتوان نمود و فرقی میان نماز جمعه و غیر آن نیست
و احوط این است که نیت کردن بعد از نیت امام باشد و شرط است در نیت اقتدا تعیین

امام خواه تعیین باسم شود یا بصفت و اگر اقتدا نماید بامام حاضر و چنان داند که زید است و بعد
معلوم شود که عمرو است و حال آنکه هر دو عادل بوده اند در نزد او پس در صحت نمازش خلاف است
و لاکن اقوی صحت است و احوط اعاده و قضا است و اگر در بین نماز خطایش معلوم شد احوط
اتمام و اعاده است اگر چه ظاهر شدن بعد از تکبیر با فاصله باشد و شرط نیست در جماعت
نیت کردن امام امامت را پس اگر کسی نماز کند و دیگری بان اقتدا نماید باینکه او مطلع نیست
اقتدا صحیح است بلکه اگر قصد انفراد کرده باشد امام نیز جماعت صحیح است و اگر امام منع کند اقتدا
کردن بان را و باز با و اقتدا کنند نیز صحیح است و لاکن امام در این صورت مستحق ثواب
جماعت نمیباشد و جمعی گفته اند که در جائی که جماعت واجب باشد مثل نماز جمعه باید امام
نیت کند و همچنین اگر منفرد نماز کند و بعد ماموم آمده خواهش امامت کرد تا ثواب جماعت
دریابد بعضی گفته اند در اینجا نیز باید امام نیت امامت کند و اگر دو نفر هر دو نیت امامت
کنند نماز هر دو صحیح است و اگر هر دو نیت ماموم بودن کنند و اقتدا کنند بیکدیگر و باین
جهة ترک قرائت نمایند و بعد معلوم شود این امر اگر چه بخبر دادن هر یک باشد نماز هر دو
باطل است و اما اگر هر دو قرائت خوانده اند اگر چه خود را ماموم میدانسته اند نماز هر دو صحیح است
بنا بر اظهر و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز امام و ماموم در کیفیت و صورت
پس نماز یومیه را با آیات نمیتوان اقتدا نمود و موافق بودن در وجوب و ندب شرط است
و موافق بودن در رکعات شرط نیست در جهر و اخفات و ادا را بقضا و همچنین شرط نیست
موافق بودن بعضا اقتدا نمیتوان نمود اگر چه نماز احتیاط باشد و همچنین بعکس و بالجمله هر یک

از یومیه را بدیگری اقتدا میتوان کرد و اقتدای عصر را بظهر بعضی منع کرده اند و آن ضعیف است
و اقتدای یومیه بجمعه جایز است بنا بر اقوی و کسوف را بخسوف یا بزلزله یا عکس اقتدا جایز است
و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد مستحب است که طرف راست امام بایستد و واجب نیست و اگر
زیاده باشند مستحب است که در عقب امام بایستند اگر عریان نباشند و مستحب است که امام در وسط
بایستد و اگر ماموم یکی باشد در کنار امام بایستد پس اگر متعدد شوند آیا مستحب است که بروند در عقب
امام یا نه اقرب عدم استحباب است بلکه جواز آن نیز اشکال دارد و اگر مردی نمازی از نمازهای یومیه
به تنهائی کرد مستحب است اعادهٔ آن بجماعت خواه امام باشد خواه ماموم از او خواهش اعاده کرده
باشد یا نه و اما زن اقرب عدم استحباب است از برای او و اگر ظهر و عصر را مثلا کرد خواست
اعاده کند بجهة فضیلت جماعت احوط اعادهٔ هر دو است و اگر نتواند هر دو را بکند احوط اعادهٔ
اول است و اگر ظهر را کرده نه عصر که جماعت بهم رسید اعادهٔ ظهر بان باکی نیست و اگر نماز را بجماعت
کرده باشد احوط عدم اعاده است بجماعت لکن جواز آن اقوی است خواه جماعت دویم ترجیحی
بر اول داشته باشد یا نه و اعاده یک مرتبه مستحب است نه زیاده و اگر دو نفر فرادا نماز کردند پس اگر
دیگری نباشد که موجب نماز واجب داشته باشد نمیتوانند اعاده نمود بنا بر اقوی و در این
نماز که اعاده میکند نیت مستحب کرده نه واجب و مستحب است که صف اول را بصاحبان فضل
مخصوص نمایند و در نماز جنازه بعضی تصریح کرده اند آخر صفوف افضل است و پست تر از اهل
فضل که اقرب بایشان باشند در صف بعد و همچنین اگر ماموم از قرائة فارغ شود پیش از امام در
جائیکه قرائت از برای او جایز بود مستحب است که تسبیح بگوید اگر چه در نماز جهریه باشد اگر جمع میان

تسبیح و گوش دادن بقرائة نتواند کرد و ایستادن ماموم به تنهائی در خارج صف جایز نیست
و مکروه است اگر صف وسعت داشته باشد و حرام نیست بنا بر اقوی و اگر مانعی باشد کراهت
نیز نیست و اما زن پس ایستادن او به تنهائی مکروه نیست اگر زنان با او نباشند و بدانکه در امام
جماعت چند چیز شرط است **اول** عقل پس امامت دیوانه صحیح نیست و اگر گاهی دیوانه باشد
و گاهی عاقل در حال عقل امامتش صحیح است لاکن مکروه است اقتدا بان و سفیه کم عقل را بعضی
منع کرده اند اقتدا بان را **دویم** ایمان است و مراد از آن این است که اثنی عشری باشد پس امامت
کفار و مخالفین صحیح نیست و تلفظ باسلام کافی نیست و بمجرد نماز بدون اظهار شهادتین اسلام
ثابت نمیشود و اگر مسلمی را شک در ارتدادش کنند اقتدا بان صحیح است و اگر کسی را مومن
میدانست و اقتدا بان کرد پس معلوم شود که کافر بوده و مومن نبوده نعوذ بالله اعادهٔ نماز
ماموم ضرور نیست بنا بر اظهر **سیم** عدالت است پس اگر اقتدا کند بکسی که او را فاسق میداند
یا عدالت آن ثابت نشده نمازش باطل است اگر چه بعد معلوم شود که عادل بوده و فرقی میان
نماز میت و غیر آن نیست و اگر امام ظاهر بعدالت داشته باشد و کسی بر فسق او برخورده
باشد اقتدا بان نمیتواند نمود و اگر کسی را عادل میدانست و اقتدا کرد و بعد معلوم شد که فاسق
بوده اعاده ضرور نیست بنا بر اظهر و اگر در بین نماز فسقش بروز نماید اقوی این است
که نمازش صحیح است لکن باید نیت فرادا نماید و الا نمازش باطل میشود **چهارم** طهارت
مولد است پس اقتدا بولد الزنا جایز نیست اگر چه ثبوت آن بشهادت دو عادل باشد
و باکی نیست اقتدا بولد شبهه و کسی که پدران معلوم نباشد و کسیکه مردم در باره او حرف میزنند

ولاکن مکروه است امامت ایشان **پنجم** مرد بودن است اگر ماموم مرد باشد پس امامت زن
وخنثی بجهة مرد جایز نیست وزن را جایز است اقتدا بمرد اگرچه اجنبی باشد وکراهتی دران
نیست اگرچه در خلوت باشد **ششم** این است که زبانش معیوب نباشد بنحویکه نتواند قرائت را
درست بجا اورد بجهة کسی که زبانش صحیح است ومیتواند قرائت درست بجا اورد وبالجمله هرکه
عاجز نیست از قرائت صحیح شرعی نمیتواند اقتدا بکند بکسی که عاجز است ازان خواه بجهة این باشد
که حرفی را نتواند از مخرج ادا کند ویا اعرابی یا تشدیدی را نتواند از مخرج ادا کند واما امامت
بجهة مثل خودش میتواند نماید اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر باشد و در هر دو عاجز
باشد از اقتدا کردن بکسیکه صحیح است اقتدای هریک با و واگر غلط امام بیشتر باشد اقرب
این است که اقتدا بان جایز نیست واگر امام عاجز باشد از بعضی از امور که در قرائت سنت است
مثل مد منفصل یا انکه عمدا انرا ترک کند اقتدا بان جایز است ولکنک امامت نمیتواند
نماید بجهة کسیکه قرائت را میتواند بخواند ولکنک اقتدا بمثل خودش میتواند نمود اگر نتواند اقتدا
بقاری نماید واقتدا بکسیکه قرائة را درست میداند جایز نیست بکسی امی است و در تفسیر امی
خلاف است بعضی گفته اند امی کسی است که قرائة حمد را نیکو نخواند یا انکه قرائة را نیکو نداند
وبعضی گفته اند ان است که حمد یا سوره را یا بعضی از انها را اگرچه حرفی یا تشدیدی یا صفتی
که باشد نیکو نداند واقتدا بکسی که زبانش معیوب است وکسیکه لحن میکند وقرائت را
غلط میخواند اگر عاجز باشند از تکمیل قرائة ونتوانند اقتدا کنند بکسیکه قرائتش بی عیب است
با سایر شرایط امامت در وجوب اقتدای ایشان باین شخص خلاف است اقرب عدم

وجوب است لاکن احوط است وجایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائتش صحیح است بکسی که لحن
میکند وغلط میخواند بنابر اظهر خواه تواند انرا اصلاح کند یا نه خواه ان غلط تغییر معنی دهد یا نه وکسیکه
لحن میکند ومیتواند انرا اصلاح کند ونمیکند نمازش باطل است ونماز کسیکه بان اقتدا کرده نیز باطل است
اگر عمدا ترک قرائت کرده واگر قرائت را ترک نکند دران اشکال است احوط اتمام نماز واعاده انست
هفتم قیام است اگر ماموم ایستاده نماز میکند پس ماموی که ایستاده نماز میکند با امامی که نشسته
نماز میکند نمیتواند اقتدا نمود وکسیکه عاجز است از قیام ونشسته نماز میکند اقتدای او بمثل خودش
جایز است ولاکن بکسی که خوابیده نماز میکند جایز نیست وکسیکه بپهلو خوابیده بمثل خود اقتدا
میکند ونشسته وخوابیده بایستاده اقتدا میتوانند نمود اقتدای خوابیده بنشسته وکسیکه میتواند ایستاده
بدون تکیه نماز کند بکسیکه ایستاده با تکیه نماز کند نمیتواند اقتدا نمود بنابر احوط واما جایز است اقتدا
اگر امام وماموم مختلف باشند در مسائل فقه مثل انکه یکی سوره را واجب داند ویکی مستحب ویکی
نماز را با حریر غیر ساتر جایز داند ویکی حرام تحقیق ان است که این را چند امور است یکی انکه
اختلاف در مسائل است که ربطی بنماز ندارد پس در جواز اقتدا اشکالی نیست صورت
دیگر انکه اختلاف ایشان در چیزی است که متعلق بنماز است لاکن امام نماز را بنحوی میکند
که در پیش ماموم صحیح است مثل انکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح میداند اما دران نماز نمیکند
پس اقتدا کردن ان که جایز نمیداند با و اشکالی نیز ندارد دیگر انکه امام مثلا سوره را مستحب
میداند وماموم واجب واما انرا البته قربة بخواند پس اقتدا ضرر ندارد بلکه اگر البته
مستحب بخواند نیز اقتدا صحیح است بنابر اقرب وهمچنین است اگر امام واجب داند چیزیرا

وماموم مستحب صورت دیگر انکه اختلاف در چیزها است که مربوط بنماز است وامام چیزها چند را
در نماز یا مقدمات ان جایز میداند که اگر بجا اورد که در پیش ماموم نماز باطل میشود لاکن میداند
که امام انرا بجا نیاورد یا بجا نخواهد اورد ودرین حال نیز اقرب صحة اقتدا است صورت دیگر انکه
ماموم اعتقاد امام را نمیداند دران چیزهائیکه نماز باطل میکند درین حال نیز اقتدا صحیح است
بنابر اقرب وصورت دیگر امام نماز را بنحوی بجا اورد که در پیش ماموم بحسب اعتقاد او باطل
مثل انکه چون امام واجب نمیداند مد متصل را مثلا یا سوره وانرا ترک میکند وماموم انرا
واجب میداند وترک انرا باعث بطلان میداند پس درین حال اقتدا جایز نیست
بنابر اقرب وهمچنین صحیح نیست اقتدا بنمازی که در نزد ان نماز کننده باطل است اگرچه
در نزد ماموم صحیح باشد واگر اختلاف ایشان در موضوع حکم باشد مثل انکه امام ابی را اب
مطلق داند ووضو بان بسازد ونزد ماموم اب اب مضاف باشد ووضوی بان حتی
در حال جهل بمضاف بودن نیز باطل باشد پس درین حال نیز اقرب این است که اقتدا
صحیح نیست وجایز است اقتدا کردن کسیکه مسافر نیست بکسیکه مسافر است اگرچه در
نمازی باشد که باید قصر نماید وعکس نیز جایز است ولکن اقتدای حاضر بمسافر وعکس
ان در نمازهای چهار رکعتی مکروه است ودر غیر ان اشکال است احوط کراهت است
ودر انجائی که اقتدا را مکروه دانستیم امامت کردن نیز مکروه است اگر امام حال ماموم را
میداند که او قصر میکند وعمدا امامت میکند والا کراهتی نیست وکراهت ثابت است
اگرچه بان ماموم ماموی باشد که قصر نکند ودر صورتیکه اقتدا مکروه است ثواب جماعت

برطرف نمیشود واقتدای مسافر بمسافر مکروه نیست واگر مسافر بغیر مسافر اقتدا کرد در
جائی که نمازش تمام شد باید سلام بگوید ونماز دیگر را ابد در رکعت دیگر اقتدا میتواند نمود
ومسافری که باید نماز را تمام کند یا مخیر است میان قصر واتمام مکروه است اورا اقتدا کردن
بحاضر وعکس ان اگرچه کراهت اولی است وکراهت مختص بنماز یومیه است بنابر اقوی
وجایز است امامت کسیکه تیمم کرده بجهة کسیکه وضو ساخته واقتدا باینها ضرر ندارد بنا
بر اشهر واقوی لاکن مکروه است امامت کردن واقتدا کردن هر دو همچنانکه مکروه است
امامت کسیکه تیمم کرده بجهة کسی که غسل کرده واقتدای صاحب غسل نیز مکروه است وکسیکه
تیمم کرده بمثل خودش اقتدا میتواند کرد وبکسیکه وضو ساخته نیز میتواند اقتدا کند واگر
ماموم بداند که امام بیطهارت است جایز نیست اورا اقتدا اگرچه امام خود را با طهارت
داند واگر اقتدا کند بکسی وبعد از تمام معلوم شد که امام طهارت نداشته اشهر واظهر این است
که اعاده واجب نیست واگر در اثنای نماز معلوم شود اگر در جماعت مستحب میباشد مثل
نماز یومیه واجب است بر ماموم که نماز را از سر گیرد واگر بر ماموم معلوم شود که نماز امام
باطل بوده بجهة امری دیگر غیر طهارت ظاهر این است که نمازش صحیح است بلکه اگر معلوم شود
بعد از نماز که شرطی از شرایط امامت در امامت نبوده ظاهر این است که اعاده ضرور
نیست واگر ماموم شروع بنافله کند پس امامی که اقتدا بان صحیح است بتکبیرة الاحرام گوید
مستحب اورا ترک وقطع نافله وملحق شدن بامام اگر بتمام کردن نافله خوف فوت جماعت
داشته باشد وفرقی میان نافله یومیه وغیر ان نیست واگر بکانش این است که جماعت را

در همه نماز یا بعضی از آن درک میکند احوط عدم قطع است و اگر ماموم در نماز فریضه باشد که
امام تکبیر گوید و خوف دارد که هیچ ادراک جماعت نکند اگر نماز را تمام کند پس اگر ممکن است
عدول بنافله باین معنی که در رکعت اول یا دویم است و عدول کردن لازم نیاورد درک
نمودن رکعت اولی را با امام پس عدول بنافله جایز است بلکه مستحب است بلکه اگر عدم
عدول باعث درک نکردن بعضی از رکعات باشد نیز عدول جایز است بنابر اظهر
و قطع فریضه بجهة ادراک جماعت جایز نیست و اگر ماموم داخل رکعت سیم شده باشد
عدول جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ از نماز جماعت نیست جایز نیست
و آیا جایز است حیله کردن بجهة قطع نماز باین نحو که عدول کند بنافله و نافله را قطع کند
اقرب بطلان این حیله است حتی بنا بر قول بجواز قطع نافله و اگر ماموم یک رکعت
یا بیشتر تعقیب باشد بعد از آنکه امام نماز خود را تمام کرد باید ماموم تتمه را بجا آورد
و واجب نیست بر ماموم قرائة در رکعتی که امام قرائة میکند پس اگر در رکعت دویم
اقتدا کند قرائة بر آن نیست و آنچه را امام قرائت نمیکند اگر اول یا دویم است باید
قرائت کند و اگر امام او را مهلت نده بجهة قرائت سوره بحمد اکتفا میکند و اگر
بعضی سوره را تواند بخواند نه تمام او را ظاهر این است که حمد تنها کافی است و آن
بعض سوره واجب نیست و اگر نتواند حمد را بخواند آیا باید حمد را تمام بخواند اگرچه
رکوع را درک نکند یا باید حمد را ترک کند و رکوع را درک نماید در این اشکال است
بعضی گفته اند که احوط این است که اگر داند که میتواند حمد را تمام بخواند داخل در
نماز

نماز نشود مگر در وقت رکوع و اگر قبل از آن داخل در نماز شود احوط این است که حمد را
میتواند بخواند پس اگر رکوع را درک کرده بعد از اتمام نماز را اعاده کند و احتیاط در پیش نیکوست
و ماموم اگر یک رکعت یا بیشتر بعد از امام داخل نماز شده اقرب این است که باخفات
قرائت میکند حتی در نماز جهریه و اما اگر در رکعت آخر امام رسید در آن رکعت دیگر که از
امام جدا شده احوط این است که اخفات میکند در اخفاتیه و جهر میکند در جهریه و ماموم
اگر از عقب باشد در یک رکعت یا بیشتر در جائی که از امام جدا میشود در رکعتهای آخر
خود مخیر است میان حمد و تسبیح اربعه همچنانکه در غیر این صورت نیز مخیر است و اگر یک رکعت
یا زیادتر تعقیب باشد در رکعت دویم خودش باید تشهد بخواند اگر بعد از تشهد باید
متابعت امام کند اقرب این است که باید تشهد را خفیف بخواند و صلوة نیز جزء تشهد است
و ترکش جایز نیست و اگر تشهد خواندن باعث فوت متابعت در افعال شود احوط این است
که نیت فرادی کند و اگر هرچه تواند بخواند و متابعت کند و نماز را اتمام و اعاده نماید
اتم احتیاطی دیگر است و اگر متابعت نماید کرد بعد از تشهد تخفیف تشهد ضرور نیست
و اگر امام تشهد بخواند در جائیکه بر ماموم تشهدی نیست اقوی این است که مستحب است
که ماموم نیز متابعت امام کند در خواندن آن و بعضی تسبیح کردن و حمد کردن را لازم
میدانند و اقرب این است که واجب است بر ماموم که درست ننشیند بلکه
تجافی کند و اگر ماموم چیزی از نمازش باقی مانده میتواند صبر کند تا امام سلام گوید پس
برخیزد و نماز خود را تمام کند و در این حال نیت جدا شدن ضرور نیست و اگر بعد از

سجده نیت انفراد کند برخیزد نیز جایز است و بدون قصد انفراد در اینجا جایز نیست جدا شدن
و اگر در رکعت دویم ملحق شده مستحب است که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای
خود نیز میخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت به نیت انفراد در جماعتی
که مستحب است خواه عذری باشد و خواه نباشد در جمیع احوال نماز بنابر اقوی پس اگر
قبل از قرائت منفرد شد واجب است قرائت و اگر بعد از آن و پیش از رکوع
منفرد شد احوط خواندن قرائت است و اگر در اثنای قنوت یا بعد از آن یا بعد از
رکوع منفرد شد قرائت ساقط است بنابر اقوی و اظهر و اگر در بین قرائت منفرد
شد واجب است که قرائت را از سر گیرد و بنابراین بعضی گفته اند که اگر امام سوره
توحید و جحد را شروع کرده سوره دیگر را که از نصف گذشته باشد که در این حال ماموم
منفرد شود چون قرائت را از سر میگیرد باید همان سوره که امام میخواند بخواند مگر در
وقتی که خواهد یکی از سوره جمعه و منافقین را بخواند و جایز است سلام دادن پیش از
امام در ضرورت و بدون آن

فصل در بیان بعضی از احکام بعضی مساجد است

بدانکه
مستحب است بنا کردن مسجد و ثوابش بسیار است و مستحب است تعمیر آنچه از مسجد خراب
و مراعات صورت اول واجب نیست و خراب کردن مسجد بدون مصلحت جایز نیست
و خراب کردن بجهة وسعت دادن جایز است و اقوی این است که بهم زدن مسجد جایز
نیست مگر بعد از ظن غالب به تعمیر آن و جایز است گشودن روزنه و پنجره و در اگر
مصلحتی در آن باشد و اگر در خانه خود مسجدی قرار دهد اگر قصد وقف بودن آن نکرده
بی

پس احکام مساجد در آن جاری نمیشود و اگر قصد وقف کرد و صیغه آن را جاری کرده احوط
این است که او را تغییر نده و آیا میتوان جزئی از مسجد را حوضی بنا کنند بجهة وضو یا جاهی بکنند
احوط اجتناب و عدم جواز است بلکه عدم جواز خالی از قوة نیست و اگر ساخته اند احوط اجتناب
از آب آن است لاکن اقوی عدم اجتناب است و وضو بجهة رفع حدث و بول و غائط
در مسجد مکروه است و حرام است او را از راه قرار دادن بنحوی که از صورت مسجد در رود
و کلیه آلات مسجد چیزی را گرفته واجب است آن را بجای خود برگرداند و اگر تواند بسوی
همان مسجد که از آن گرفته برگرداند احوط آن است که بمسجد دیگر برنگرداند و الا بمسجد دیگر میتوان
برگرداند بنابر اقرب و نجاستی که سرایت بمسجد میکند جایز نیست داخل کردن آن بمسجد
و اگر سرایت نمیکند اظهر این است که جایز است لاکن احوط اجتناب است و مراد
از نجاستی که سرایت میکند این است که علم داشته باشد که باعث تلویث مسجد میشود
پس بمحض احتمال سرایت یا مظنه آن باعث حرمت نمیشود بنابر اقرب لاکن احوط
عدم داخل کردن آن چیزی است که احتمال تلویث دارد و حرام است نجس کردن مسجد
خواه زمین او و خواه دیوار او و اگرچه طرف بیرون او باشد یا بام آن و اما مستثنی از آن
که از بیرون باشد و نحو آن که شک است در اینکه آیا مسجد میگویند او را یا نه احوط اجتناب
و اقوی عدم وجوب اجتناب است و اما آلات از قبیل فرش و نحو آن بعضی ملحق
بمسجد کرده اند در عدم جواز نجس کردن و آن احوط است لاکن اقرب این است
که ملحق نمیشود و ازاله نجاست در مسجد اگر باعث نجس شدن مسجد شود حرام است

والّا جایز است و اگر واجب شود دخول مسجد واجب میشود ازالهٔ نجاستی که متعدی میباشد
بمسجد و بنا بر قولی که حرام است داخل کردن نجاست در مسجد مطلقا واجب است ازالهٔ
نجاست مطلقا اگر دخول در مسجد واجب شده باشد و اگر نجس شود عدم وجوب تطهیر آن خالی
از قوة نیست ولاکن احوط وجوب است چنانچه بعضی از علما حکم کرده اند و بنا بر قول بوجوب
بر جمیع مکلفین واجب است و این واجب از واجبات فوریه است بنا بر احوط و اقرب
واجب کفائی است و بنا بر فوریه اگر ترک کرد و مشغول بنماز شد در صحة نمازش در وسعت
وقت خلاف است اقرب صحه است و ترک احتیاط نباید کرد و هر عبادتی که منافات
با فوریهٔ تطهیر دارد مثل نماز میباشد و اگر نتوان تطهیر کند یا در آن عسر و حرجی باشد که بحسب
عادت متحمل آن نتوان شد وجوب تطهیر ساقط میشود و اگر ازالهٔ نجاست از مسجد و آلات
موقوف بر خراب کردن و تلف کردن چیزی از آلات آن باشد سقوط ازالهٔ شاید
اقرب باشد لاکن دور نیست حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا نحو اینها از امور یکه کندن آن
ضرری بمسجد نمیرسد و همچنین تراشیدن قلیلی از دیوار آن که مسجد را نجس کرده باشد اقوی
عدم وجوب است و جمعی گفته اند که واجب است ازالهٔ نجاست از فرشها و ضرایح مقدسه
و بعضی آلات فرشها که مختص باینهاست از قبیل جلد نیز و جمعی تصریح کرده اند که جایز نیست
کفار را بگذارند که داخل مسجد شوند اگر شده باشند واجب است بیرون کردن آن و تعزیر
ایشان و کسی که جائی گرفت و در مکانی از مسجد نشست مادامی که خود در آنجاست اولاست
از دیگران و نمیرسد کسی را بیرون کردن او از آن مکان اگر چه ماندنش بطول انجامیده

از

اگر چه طول آن بخلاف عادت باشد بنا بر اقرب خواه نشستن آن بجهة نماز باشد یا بجهة امر
مباحی مثل خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر بجهة امر حرامی باشد نیز اولویت او شاید اقرب
باشد و مشاهد مشرفه نیز ملحق بمسجد میشود و در این حکم فرقی نیست میان نشستن و خوابیدن و اگر
برود و نیت برگشتن نداشته باشد حقش باطل میشود بلکه اگر رحلش نیز باقی باشد در این صورت
نیز حقش باطل میشود و مشاهد نیز چنین است و با نیت برگشتن اگر رحلش باقی است اگر زمان
طول نکشد بنحویکه تعطیل وقف بعمل آید و الّا حقش باطل میباشد و اگر طول کشید زمان ولاکن
تعطیل وقف بعمل نیامده مثل آنکه صبح برود و شب یا روز دیگر برگردد در آن اشکال است و احتیاط را
نباید ترک کرد و اگر با نیت برگشتن رحلش باقی نیست پس اگر بجهة امر ضروری مثل
تجدید وضو یا حاجتی دیگر و وقت طول کشیدن که برگشت حقش باقیست و اگر بدون ضرورة
رفته حقش باطل میشود بنا بر اقوی و مشاهد نیز در این احکام ملحق بمسجد میشود و مراد از رحل
چنانچه جمعی تصریح کرده اند چیزی از اسباب اوست و اگر چه تسبیحی باشد و اگر با بقاء حق کسی
او را بیرون کند معصیت کار است بلکه نمازش نیز در آن مکان باطلست و اگر برود و مظنّه
نباشد که آیا بر وجهی رفته که حقش باطل است یا نه اگر رحلش باقی است یا مظنّه این است
که رفتنش بوجهی است که حق باطل نمیشود و الّا حکم ببطلان حق بعید نیست و اگر حق باقی باشد
لاکن میداند که صاحب حق راضی است که در جای او و بر رحل او نماز کنند پس اشکالی
در جواز نیست لاکن حق او باطل نمیشود و جایز است صلح کردن بر سقوط حق او
بنا بر اقرب و اگر دو نفر بیک مرتبه بمکانی از مسجد وارد شوند اگر اجماع ممکن است

اشکالی نیست و الّا قرعه میزنند و باسم هر یک که آمد اولی است و مشاهد نیز چنین است

فصل

در بیان نماز مسافر است بدانکه ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی
و بعضی از نوافل و روزهٔ ماه مبارک رمضان و شرط است در سفرها که باعث قصر میشود مسافت
معینی و اشکالی نیست در اینکه اگر هشت فرسخ باشد مسافت واجب میشود قصر در نماز
و روزه و هر فرسخی سه میل است و در تفسیر میل خلاف است اولی در نظر فقیر تفسیر آن است
که چهار هزار ذراع میباشد پس مسافت شرعی چهل و چهار میل است خواه در دریا باشد و خواه
در صحرا اگر چه آنرا بقدر یکساعت یا کمتر طی نماید و ابتدای مسافت ابتدای سیر و سفر است
نه آخر عمارات بلد بنا بر اقرب لاکن احتیاط را ترک نماید و ثابت میشود مسافت بعلم
و بشیاع و شهرتی که باعث مظنه شود بنا بر اقوی و بشهادت دو عادل و آیا باید مستند
شهادت و راه علم ایشان به پیمودن و اعتبار باشد یا بلکه از هر راهی که علم بهم رسیده است
شهادت ایشان مقبول است تحقیق آن است که اگر شهادت علمی را قبول کنیم مطلقا
شهادت ایشان در اینجا نیز مقبول است و الّا در آن اشکال است و بشهادت یک عادل
ثابت نمیشود و اگر چه ظن قوی حاصل شود و بشهادت زنان نیز ثابت نمیشود و بمظنه
نیز اعتماد نمیتوان کرد اگر چه قریب بعلم باشد و اگر در پیش حاکم شرع ثابت شود و حکم کند
بآن حکم آن نافذ است و هر مکلفی را در آنجا اعتماد بشهادت عدلین است جایز است
و ضرور نیست که در نزد حاکم شرع اقامهٔ شهادت نماید و اگر شک کند در مسافت و ممکن او را اعتبار
که باینها ثابت میشود مسافت باید نماز را تمام کند و اگر ممکن باشد او را پیمودن در صورت

مك

شک اقرب این است که واجب نیست پیمودن و نماز را باید تمام کند تا مسافت ثابت شود
و اگر باین حال قصر کند نمازش باطل است اگر چه بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده و شرط است
در قصر اگر کمتر از مسافت را قصد کند پس بار دیگر کمتر از آنرا اگر چه باهم بقدر مسافت باشد باید
تمام نماید و همچنین کسی که سرگردان و حیران است و مقصد معینی که بقدر مسافت باشد در قصد نداشته
باشد باید تمام کند و همچنین سوار بر کشتی یا حیوانی باشد و بخواب رفته او را بقدر مسافت ببرد
یا در پی گم شده یا گریخته میگردد و احتمال میدهد که بقدر مسافت باید برود و قصد آنرا کرده
باید قصر نماید و آیا در متحقق شدن قصد مسافت علم برسیدن مسافت باشد یا با ظن عادی
بقطع مسافت نیز قصد حاصل میشود و اقرب آخر است و نباید قصد سفر بالاستقلال باشد
بلکه اگر بتبعیت دیگری سفر میکند مثل بنده یا خادمی که با آقایش سفر کند یا اسیرها که آنرا
اسیر کرده اند یا کسی که آنرا از روی ظلم گرفته اند و بسفر میبرند مجموع قصر میکنند اگر قصد کرده است
سفر را اگر چه بالطبع باشد و باید بدانند که آنکه مطبوع ایشان است جزم بسفر دارد و الّا حکم
فیشه در قصر کردن و اگر ایشان قصد داشته باشند که هر وقت بتوانند برگردند قصد
سفر نکرده اند بلی بعضی گفته اند که اگر این قصد دارد و علامات و امارات برگشتن و آثار آن
هست قصد نکرده و نماز را تمام میکند پس احتمال عتق و طلاق مثلا ضرر ندارد و اگر آثار آن
هنوز اثری نباشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه هرگاه قصد مسافت کردن نماز را قصر
میکند و بمجرد تابع بودن مانع از قصد نیست و اگر قصد مسافت نداشته باشد تمام میکند و اگر
مسافتی را قصد کرد و چنان میدانست که بقدر مسافت نیست پس معلوم شود که قدر مسافت

بوده باید قصر نماید بنا بر اقوی و اما نمازی که پیش از ان تمام کرده اعاده ضرور نیست و شرط است

در قصر باقی بودن و استمرار قصد با یک مسافت پس اگر قصد کرد و قبل از رسیدن بمسافت ما از قصد

خود بر گردید یا متردد شد باید نماز را تمام کند و اگر بعد از رسیدن بیک مسافت از قصد خود برگردد

قصر میکند و شرط است در سفری که قصر باید کرد مباح بودن سفر یعنی سفر حرام نباشد پس کرا است

یا استحباب یا وجوب ان ضرر ندارد و در سفر معصیت باید تمام کرد و کسی که تابع ظالمی باشد

در ظلم سفرش حرام است اما اگر متابعت ان بمجرد رفاقت یا بجهة عمل حلالی باشد یا بجبر

و اکراه باشد باید قصر کند و همچنین اگر متابعت در ظلم بجهة خوف یا تقیه باشد باید قصر نماید و کسی

که خود قصد رفتن در نزد سلطان کند بجهة امر مباحی یا انکه سلطان او را بطلبد یا بفرستد

بجائی بر وجهی که رفتن او بر وجه مباح باشد در حق ان نماز را قصر میکند و کسیکه بصید کردن

سفر میکند و مقصودش لهو و لعب و خوش گذرانی باشد باید تمام کند نماز را و روزه را بگیرد

و اگرچه بعد از سه روز باشد بنا بر اقرب و سفر صید بجهة قوت خود و عیالش در ان قصر

میکند و بنده که از اقایش گریخته باشد و زن ناشزه باید تمام کنند و تمام میکند کسی که سفر میکند

و حال انکه راه او مخوف است و مظنه تلف مال یا جان باشد اگر ضرر ان مال اجحاف باشد

و فرقی نیست در ضرر بر نفس اینکه مظنه ضرر بجهة دزدی یا لکوان باشد یا بجهة سیر مسافت

باشد و اگر شک در ضرر داشته باشد سفرش مباح است بنا بر اقرب لاکن جمع احوط است

و کسیکه از طلبکارش فرار کند با اینکه میتوانست اداء حق او را نماید سفرش حرام است و باید

تمام کند نماز را و سفر از برای خوش گذرانی و تنزه را بعضی معصیت شمرده اند و اظهر ان است

ذکر

که معصیت نیست لاکن احوط جمع میان قصر و اتمام است و اگر سفر لازم داشته باشد ترک واجبی را

جمعی حرام دانسته اند و گفته اند نماز را باید تمام کند و این قول ضعیف است اقرب این است

که نماز را قصر میکند مگر ان مواضع که استثناء شده لاکن احوط جمع است بلی اگر مان سفر قصد کند فرار

از واجب را ممکن است حکم بوجوب اتمام و بالجمله اگر نفس سفر معصیت الهی باشد باید تمام کند

و اگر غایت و مقصود از ان سفر معصیت باشد نیز باید تمام کند خواه ان معصیت مستقل در قصد

باشد یا با امر مباحی باهم قصد شده باشد و ظاهر این است که این قصد حاصل میشود و اگر علم

بعدم حصول ان داشته باشد و قصد متحقق نمیشود و شرط نیست در سفری که قصر میکند اینکه هیچ

معصیت در ان نکند پس اگر در بین راه اتفاق معصیتی کرده باعث نمیشود که نماز را تمام

کند و بدانکه مسافر بمحض بیرون امدن از خانه نباید قصر نماید بلکه شرط است که بحد ترخص

برسد بنا بر اظهر و اشکالی نیست در اینکه اگر انقدر دور شود از بلد که دیوارهای ان پنهان

گردد و صدای اذان نیز برسد باید تمام نماید و اگر دیوارها نمایان باشد و صدای اذان نیز

برسد باید تمام نماید و اعتباری بمنارها و قلعهها و قنا تها و باغستانها و مزارع نمیباشد بلکه

اعتبار بجهار بلد نیز نیست بلکه همان معتبر است که گفتیم و معتبر در پنهان شدن دیوارها و پنهان

شدن صورت انهاست نه شبح و سیاهی انها بنا بر اقرب و فرقی میانه دیوارهای خرابه

و معموره نیست و در شنیدن اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول او و معتبر اذان معتدل میباشد

و همچنین در دیدن دیوارها معتبر چشمی است که معتدل است و اگر اواز اذانی نباشد یا کر

باشد یا کور تقدیر میی نماید و بعضی تصریح کرده اند باینکه جائیکه دیوار ندارد باید تقدیر دیوار

کند و مراد از مخفی شدن جمیع دیوارهای ان شهر نه دیوار اطراف خانه اش و همچنین در اذان

و بلدی که در جای بسیار بلندی واقع شده یا در مکان بسیار پستی واقع است باید اعتبار فرض

در مکان مساوی معتدل نمود و بدانکه بعد از اجتماع شرایط قصر واجب است قصر نه اینکه

از باب رخصت است پس اگر نماز را تمام کند نمازش باطل است باید اعاده یا قضا نماید

خواه بداند که این باعث بطلان میشود یا نه و همچنین در روزه ماه مبارک رمضان

اگر بگیرد باطل و قضایش واجب است و بدانکه اگر مسافر قصد کند اقامه ده روز را

در جائیکه واجب است از اتمام کردن نماز و باقامه کمتر از ده روز تمام نمیتوانکرد اگر

چه زیاده از پنج روز باشد بنا بر اظهر و فرقی نیست میان انکه اقامه در شهری یا دهی

یا صحرائی واقع شود و فرقی میان نماز و روزه نیست و واجب است که ده روز

کامل باشد و اما کامل بودن عرفی کافی است باین معنی که بنحوی باشد که در عرف گویند

ده روز کامل است پس اگر یکساعت یا نیم ساعت کم باشد ضرر ندارد و با اینکه

باید هیچ از ان کم نباشد اول اقوی است لاکن مراعات احتیاط اولی است و ایا

شرط است که ده روز را از طلوع صبح تا مغرب درک کند یا اینکه اگر در نصف

روز وارد شود و بعد از نصف روز یازدهم بیرون رود کافی است اقرب ثانی است

پس انچه از روز اول کم بوده از روز اخر می افزاید و شرط نیست که ده روز تمام یا ده

شب تمام قصد داشته باشد پس اگر نیت داشته باشد که ابتدای شب روز یازدهم

بیرون رود ضرر ندارد در نیت اقامه و متحقق میشود قصد اقامه بعلم یا بظن یا

بالقصد

یا قصد و اگر علم داشته باشد و قصد نداشته باشد فائده ندارد و اما با علم برفتن یا ظن بان

بان قصد حاصل نمیشود بلکه با شک نیز قصد داشته باشد و در مابین ان ده روز نماند پس

در قبل اقامه نماز را اتمام میکند و قبل و بعد ان نیز تمام میکند اگر بقدر مسافت نباشد هر یک

اگرچه با هم بقدر مسافت باشد و اگر هر یک از قبل و بعد یا یکی بقدر مسافت باشد در انکه

بقدر مسافت است باید نماز را قصر کند و اگر قصد سفر کرد و شروع کرد بان جهة و نماز را

قصر کرد و مانعی روی داده سفر متحقق نشود نمازیرا که بقصر کرده اعاده ضرور نیست نه در

وقت و نه در خارج وقت بنا بر اظهر و اگر در بلدی وارد شد و نیت اقامه کرد

نمازهائی که بقصر کرده اعاده لازم نیست و اگر مسافری متردد بماند در جائی تا کمتر از سی روز

نماز را قصر میکند و بعد از سی روز تمام میکند هرچه در انجاست اگرچه یک نماز باشد و در

روز سی ام اشکال است حق این است که اگر در غیر روز اول ماه وارد شده پس روز سی ام را

نیز قصر میکند و همچنین اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه سی روز تمام باشد و اگر در روز اول

ماه وارد شود و ماه سی کم یک باشد و روز سی ام که روز اول ماه دیگر باشد خلاف و اشکال

عظیم است لکن قول بوجوب قصر قوة دارد و لاکن احتیاط را الجمع کردن میان قصر و اتمام را

از دست نه بد و اگر عزم تماندن داشته باشد نیز قصر میکند در نماز و روزه و نوافلی که

در سفر ساقط است نیز ترک میکند و بعد از سی روز تمام میکند نماز را و روزه را میگیرد

و اگر نیت اقامه کرد و بعد قصد را بهم زد باید نماز قصر نماید مگر اینکه یکنماز را اتمام کرده

باشد پس مادامیکه در ان بلد است تمام میکند و اگر نیت اقامه کرد و نماز تمام بر ان

نیز نیست و نماز را قصر کند اگر رسیدن بان ...

واجب شد لاکن تمام نکرد عمداً یا سهواً تا وقت خارج شد اقوی این است که آن نیز باید
تمام کند نمازهای بعد را لاکن احتیاطاً را الجمع یا تجدید قصد از دست ندهد که مسئله در غایت
اشکال است و اگر تمام نکردن نماز بجهة عذری باشد که اصل نماز را ساقط نماید مثل حیض
و دیوانگی نمازهای بعد را باید قصر نماید و اگر نمازی که در سفر ساقط بود بعد از نیت اقامه یا اورد و لاکن
نماز واجب را تمام نکرده این باعث تمام کردن نمازهای بعد از برگشتن از قصد نمیشود و شرط
نیست در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه اینکه باقی سفر بقدر مسافت شرعیه باشد و شرط است
که در قصر که سفر آن قطع نشود برسیدن وطن که بالفعل وطن اوست و پیش از آن شش ماه
در آن توطن نموده پس اگر در بین سفر داخل شود در چنین وطنی واجب بر آن تمام کردن
نماز و گرفتن روزه اگرچه قصد اقامه نداشته باشد و اگر در ابتدای سفر قصد وارد شود
چنین منزلی داشته باشد پس قبل از رسیدن بآن منزل اگر بقدر مسافت شرعی نیست
باید تمام کند و همچنین بعد از آنکه اگرچه این دو مسافت با هم بقدر مسافت شرعی باشند

فصل در بیان قلیلی از احکام زکوة است زیرا که اکثر خلق در اغلب اوقات محتاجند
بدانستن آن بجهة دادن یا گرفتن بدانکه شبهه نیست در وجوب زکوة بر طلا و نقره و شرط است
در وجوب زکوة طلا و نقره چند شرط **اول** نصاب **دویم** گذشتن سال **سیم** سکه داشتن بسکه
معامله پس در پاره و شمش طلا و نقره زکوتی نیست و در حلی و زیور زکوة نیست و اگر طلا و نقره را
در بین سال آب کنند و شمش نمایند و یا آنرا ببخشند یا بفروشند یا معاوضه کنند بعوض آن
غیر جنس خودش یا از جنس خودش زکوة ساقط میشود و اگر مقصودش فرار از زکوة نباشد و اما

اگر

اگر قصد فرار از زکوة داشته باشد در آن خلاف است اقوی سقوط است و احوط عدم سقوط است
بدانکه سایر اجناس را جناب استاد مسائل آنرا ننوشته‌اند لهذا ذکر نشد و لاکن در عبادت مالیه
شناختن مصرف و مستحق اهم است پس بیان میشود مصارف آن بدانکه از جمله اصنافی که مستحق
زکوة میباشند فقرا و مساکین اند پس فقیر بودن و مسکین بودن باعث استحقاق زکوة میباشند
و غنی بودن مانع است از آن و کسی که قدرت بر مؤنه یکساله خود و عیال خود داشته باشد غنی میباشد
و زکوة بر آن حلال نیست خواه قدرت باعتبار سرمایه اش باشد یا کسبش و اگر نداشته باشد مؤنه را
و کسبش نیز وفا نکند فقیر است و حلال است بر آن زکوة و معتبر کسبی است که لایق بحال او باشد بحسب
عادت و اگر کسب کردن مانع از تحصیل علم واجب باشد و وجوب آن فوری است از قبیل تحصیل علم
باصول دین و فروع ضروریه آن میتوان زکوة بگیرد و مشغول بتحصیل آن علم واجب شود بلکه
واجب فوری اگر کسب کردن منافات بآن داشته باشد چنین است و اگر تحصیل آن علم واجب
موسع باشد در آن اشکال است و حکم بجواز گرفتن زکوة و مشغول شدن بآن علم شاید اقوی
باشد بلکه اگر تحصیل آن علم مستحب باشد نیز ممکن است قول بجواز بلکه مشغول شدن بامثال علم
اقوی باشد مستحبی دیگر نیز اگر مانع باشد از کسب ممکن است تجویز گرفتن زکوة لاکن خلاف
احتیاط است و با جمله ظاهر این است که جایز است گرفتن زکوة با مشغول بودن بطاعت
الهی خواه آن طاعت بر وجه وجوب باشد یا نه خواه علم باشد یا نه و اگر در غیر بلدی که در آن
کسب تواند که تحصیل مؤنه را نماید نه در آن بلد و تواند بآن بلد برود بدون ضرر و محض خواهش
نفس ترک سفر را نموده منع از زکوة شاید اقرب باشد و اگر شک کند که آیا قدرت بر مؤنه

دارد یا نه و اگر شک بعد از آنکه علم بقدرت داشت بهم رسید منع زکوة وجیه است و اگر شک بعد از
آنکه علم بعدم قدرت داشت عارض شد دادن زکوة وجیه است و حکم ظن حکم شک است و اگر
فقیر صاحب خانه باشد میتواند زکوة بگیرد اگرچه قیمت آن خانه بسیار باشد مگر اینکه بسیار از زیادتی آن
بیرون رود که در آن اشکال است و اگر خانه زیاد از حاجتش باشد بنحویکه تواند زیاده را
بفروشد و مؤنه یکسال را کفایت کند اقوی منع زکوة است و اگر دینی داشته باشد که وعده
آن رسیده یا چیزی بر آن واجب شده باشد بنذر و شبهه آن یا بکفاره و نداشته باشد
چیزی که دین خود را یا آن حق واجب را ادا نماید مستحق زکوة میباشد اگرچه جهة دیگر محتاج
نباشد و در مؤنه رجوع بعرف میشود و از مؤنه است آنچه لایق بحال او میباشد از هدیه که بجهة
دوستی یا غیر میفرستد یا صله که بخویشان میکند یا صرف تزویجی که بآن محتاج است میکند
یا بقیمت کنیزی که بجهة خدمت یا تمتع میخرد یا حیوان سواری که بآن محتاج است میخرد یا بادا
قرض و حقوق واجبه صرف میکند یا ظالمی از آن قهراً میگیرد یا خود بجهة مصلحت باو میدهد
و جایز است دادن زکوة باولاد مؤمنین که شیعه اثنی عشریه باشند و اگر مادر از مخالفین بوده
باشد و پدر از مؤمنین زکوة میتوان داد و اگر طفل مستحق غیر ممیز باشد اگر ولی دارد مثل
پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهند و ایشان به نیابت طفل قبول میکنند
و اگر هیچ ولی حتی حاکم شرع بجهة ایشان نباشد پس جماعتی تصریح کرده اند که باید بکسی که
متوجه امور طفل است و اهتمام در امر او میکند مثل مادرش باید داد و او از اهل امانت باشد
و اما عدالت شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد بولی دادن نیز اشکالی ندارد و در جواز

دادن

دادن بخودش خلاف است و اگر ولی نداشته باشد میتوان داد بکسی که متوجه امور اوست
حاصل کلام آنکه طفل ممیز و غیر آن اگر ولی دارد بولی میدهند و الا بکسیکه متوجه امور اوست
اگر اعتمادی بر او باشد و اگر ولی بجهة آن نیست میتوان داد بعادلی که صرف نماید در امور آن
اگرچه او را کسی باشد که متوجه امور او میشود و میتوان زکوة را بولی مجنون داد و بجهة او و نیز زکوة را
بسفیه میتوان داد اگرچه شرعاً نتواند تصرف در مالش کند و در جمیع آنچه گفتیم فرقی نیست میان زکوة
مال و زکوة فطره و دیگر از مستحقین زکوة ابن السبیل است و مسافر بودن در ابن السبیل شرط است
و شرط است در آن که سفر او سفر معصیت نباشد و کافی است در این ادعا کردن خودش
که سفر سفر معصیت نیست بلکه با عدم علم بمعصیت بودن حمل می نماید فعلش را بصحة لکن با ظن
بمعصیت بودن احتیاط اولی است و هر که را مسافر میگویند بطریق حقیقت از ابن السبیل است
اگرچه قصد اقامه کرده باشد و فقر شرط نیست در ابن السبیل پس اگر در ولایت خود غنی
باشد لاکن در اینجا عاجز است از تصرف کردن در مال خود یا خرج و مشقت زکوة میتوان
داد بآن و اگر ابن السبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول او بدون شاهد و قسم و دیگر
از مصارف زکوة فی سبیل الله است و آن عبارت است از هر چیزی که بآن تقرب بخدا
توان جست مثل کفن کردن مردگان مؤمنین و ادا کردن قرض مؤمنین از زنده و مرده
و حج کردن و اعانت حجاج مؤمنین و بنا کردن مساجد و تعمیر آنها و اعانت زوار
و اعانت محتاجین و اصلاح میان قبایل و اشخاص و برپا داشتن نظام علم و دین و تعمیر
مشاهد مشرفه چنانچه بعضی ذکر کرده اند و عمارت سقاخانها چنانچه بعضی ذکر کرده اند و امثال

این امور بسیار است و در اینجا فقر شرط نیست پس حاج و زوار غنی مثلا اگر توان تقرب بخدا
جست باعانت او صرف زکوة بجهة ایشان ضرر ندارد و همچنین در ادای دین و کفن کردن
و نحو آن لاکن احوط مراعات فقر است و کسی که این سهم صرف آن میشود در آن شرط نیست
که عادل باشد و اگر نتوان غیر زکوة را فی سبیل الله صرف نمود بلکه با امکان صرف علی نیز میتوان
دیگر آنکه زکوة از عبادات است و محتاج به نیت قربت است خواه فطره باشد یا غیر آن و نیت
وجوب در واجب و سنت در سنت و مستحب در مستحب و نیت اینکه زکوة است یا فطره ضرور نیست
مگر اینکه تعیین بر آن موقوف باشد و تعیین جنس نیز لازم نیست اگر مالک خود زکوة بفقیر
میدهد خود نیت میکند و اگر دیگری را وکیل کرده که به فقیر برساند پس اگر خود در وقت دادن بوکیل
نیت کرده و وکیل نیز در وقت دادن به فقیر نیت میکند صحیح است و اگر وکیل نیت کند نه مالک
نیز اقرب صحت است پس اگر مالک بگوید که زکوة مال مرا بده و او اخراج کند در وقتی که مالک
نیز مطلع نبوده با نیت خودش ضرر ندارد و اما اگر مالک نیت کند نه وکیل مثل آنکه به نیت
زکوة بدهد بکسی که مستحق زکوة نمیباشد و بگوید که از چه بابت است در آن خلاف است و عدم
صحت احوط است و میتوان نایب قرار داد از برای اخراج زکوة و واجب نیست دادن
زکوة بمجتهد که او باهلش برساند لاکن احوط است و اگر وکیل قرار داد کسی را در دادن زکوة
احوط این است که وکیل عادل باشد و قول وکیل عادل در آنچه وکالت بآن تعلق یافته
معتبر است و فقیر نیز میتواند کسی را وکیل کند در گرفتن زکوة بنا بر اقرب و خمس نیز مثل زکوة است
پس مستحق میتواند که وکیل قرار دهد کسی را در گرفتن خمس و واجب نیست اعلام کردن فقیر باینکه

آنچه باو داده زکوة است و اما اعلام کردن جایز است مگر اینکه باعث اهانت و ذلت مؤمن
باشد پس احوط ترک است و اگر مستحق صاحب رفعت باشد جایز است که زکوة را برسم هدیه
باو بدهند بقصد زکوة و اگر مستحق مضطر باشد و اضطرار او برطرف نشود الا بگرفتن زکوة واجب است
بر آن گرفتن زکوة اگر بدهند بآن و اگر رفع اضطرار بغیر آن ممکن باشد میتوان قبول نماید لاکن
احوط قبول است تا ممکن باشد و اگر اداء دین یا نفقه زوجه یا واجبی دیگر موقوف بگرفتن
زکوة باشد دور نیست حکم بوجوب گرفتن زکوة و اگر مالک زکوة را بمستحق داد میتواند مالک آنرا
دو مرتبه تصرف نماید بخریدن و نحو آن لاکن مکروه است و ظاهر این است که جمیع صدقات چنین
باشد و اما خمس وجهه مکروه نیست و جایز است دادن زکوة بفقیر آنقدر که غنی شود و زیاده
بر آن نیز بیکدفعه خواه قادر بر مؤنه بعض سال باشد یا نه بنا بر اقرب و واجب نیست زکوة
همه اصناف مستحقین برسانند و همه افراد یکصنف نیز واجب نیست لاکن قسمت بر همه اصناف
با امکان افضل است و مساوی قرار دادن در آنچه میدهد واجب نیست و مستحب است تفضیل
خویشان بر غیر و کسانیکه سوال و طلب نمیکنند بر آنکه میکنند و مستحب است تفضیل کسانی که صاحب
فقه یا عقل یا ورع باشند یا هجرت در دین داشته باشند یا شدت حاجه داشته باشند و واجب
نیست دعا کردن بجهة صاحب مال بر اینکه زکوة میگیرد و اگر مالک زکوة از بلد خود نقل نماید
بغیر آن بلد اجرت نقل بر آن میباشد خواه از نقل واجب باشد یا جایز و شرط است در
مستحق زکوة که از سادات و هاشمی نباشند و از جانب مادر هاشمی باشد میتوان زکوة
بگیرد و فرقی نیست که در زکوتی که بر بنی هاشم حرام است که از سهم فقرا یا سایر سهمها باشد

زکوة مال یا زکوة فطره و جایز است گرفتن هاشمی زکوة هاشمی را و اگر از جانب پدر هاشمی باشد
نمیتواند بگیرد و آنکه از مادر هاشمیت ندارد پدر میتواند بگیرد و غیر هاشمی میتواند زکوة از هاشمی
بگیرد و اگر هاشمی مضطر شود بنحویکه خوردن میته بر او جایز شود جایز است از گرفتن زکوة
غیر هاشمی و احوط این است که زیاده بر آن قدری که میته بر آن جایز است ندهند و اما سایر
صدقات واجبه نیز مثل زکوة بر بنی هاشم حرام است یا نه در آن خلاف است و اشکال و قول
بحرمت در کمال قوة است پس کفارات واجبه یا صدقه که بجهة هدیه واجب شده یا بجهة
نذر یا عهد واجب شده و نحو اینها همچنین را بایشان نمیتوان داد و هم چنانکه زکوة بنی هاشم را
بنی هاشم می توانند بگیرند هم چنین سایر صدقات ایشان را نیز میتوانند گرفت و شرط است
در وجوب آن عقل و بلوغ و آزاد بودن و غنی بودن و مقتضای اخبار و کلام علمای ابرار
این است که فقیری که بر او تنگ باشد صاعی را دور میگردانند بر عیالش و تصدق میکنند
و مراد از فقر در اینجا این است که مالک قوت سال خود و عیال خود نباشند نه بالفعل
و نه بالقوه بنا بر اقوی و بعضی تفاسیر دیگر کرده اند و مراعات احتیاط اولی است **فصل**
بدانکه در قلیلی از احکام خمس است و خمس در چند چیز واجب است **اول** غنیمتی که از
دار الحرب می آورند و اشکالی در وجوب خمس آن نیست که محاربه باذن امام باشد
دویم معادن است مثل طلا و نقره و آهن و مس و جیوه و سورمه و زرنیخ و قیر و نفت
و کبریت و مومیائی و یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و سرب و عقیق و نمک و زاج
و لوزه و بعضی تصریح کرده اند باینکه گچ و سنگ آسیا و گل سر شور نیز از معادن است و بعضی را

در بعضی تامل است و اقرب این است که شرط است در آن نصاب و در تعیین نصاب
خلاف است اقرب آن است که مادامی که به بیست دینار نرسیده خمس واجب نیست و احوط
مراعات قولی است که بیکدینار خمس را واجب میدانند و مراد به بیست دینار اعم از عین
یا قیمه است و ظاهر این است که بعد از اخراج باید به بیست دینار برسد و شرط نیست
در رسیدن آنچه بیرون میاورد بحد نصاب بیکدفعه بلکه اگر چند دفعه بیرون آورده
باشد و مجموع بحد نصاب برسد باید خمس آنرا بدهد و اگر جمعی شریک باشند در بیرون آوردن
از معدن باید حصه هریک بحد نصاب برسد باید خمس بدهد و گذشتن سال در خمس از معادن
لازم نیست بلکه در وقتی که مالک میشود آنرا واجب میشود خمس و اخراج مؤنه خود و عیال
خود در اینجا اخراج نمیشود و لاکن مؤنه بیرون آوردن اخراج میشود و خمس تعلق بهمان عینی
که بیرون آورده میگیرد پس تصرف در مجموع آن و تلف کردن او جایز نمیباشد و لاکن
در چیزهائیکه تقسیم آن آنرا فاسد میکند قیمت آنرا میتوان داد **سیم** از اموریکه خمس در آن
واجب است گنج است و در تفسیر آن رجوع میشود بعرف و شرط است در آن نصاب و آن
بیست دینار است در طلا و دویست درهم است در نقره و غیر اینها قیمت آن معتبر است
و هر یک از این دو قیمت که باشد لازم است خمس و اگر پیدا بکند چیزیرا در زمینی که آنرا
مالکی نیست ظاهرا آنرا گنج نمیگویند و نزد جمعی از علماء آن لقطه میباشد پس آنرا تعریف کند
لاکن اقوی این است که آن لقطه نیست بلکه مال کسی است که آنرا دیده خواه کم باشد یا بسیار
خواه در دار الاسلام یا در دار الحرب خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه مگر آنکه بداند که مال

صاحب معیّنی است یا مال کسی است که میتواند باو برساند پس مال اوست و اگر بر روی زمین
افتاده لقطه میباشد و اگر بیابد چیزی را در بیابان پس از برای کسی است که آنرا دیده پس بی
تعریف میتواند آنرا التصرف نماید خواه در دار الحرب یا در دار الاسلام خواه اثر اسلام بران باشد
یا نه خواه بیابان نزدیک شهری باشد خواه در راه جاده باشد خواه نه و اقرب این است
که آنرا که گنج میگویند خمس بران واجب نیست و اگر بداند که مال شخص معینی است باید بصاحبش
رد نماید **چهارم** از اموریکه خمس دران واجب است آن چیزهاست که بغوص و فرو رفتن در آب
بیرون می آورند از اموریکه شرعا آنرا توان مالک شد و از حیوان نیست بنا بر این و شرط است
دران نصاب و آن یک دینار است و آنچه از غوص چاهها و نهرها و دجله بغداد و نحو آن بیرون می آورند
اقرب عدم الحاق بغوص در دریاست **پنجم** از اموریکه خمس دران واجب است منافع
تجارتها و زراعتها و صنعتهاست و وجوب خمس در اینها بعد از بیرون آمدن مؤنه سال خود
و عیال واجب النفقه خود است بلکه عیالی که سنه یا مباح است نفقه او نیز اخراج میشود و بعد از آن
آنچه خمس آنرا میدهد و اگر کسی را عیال خود قرار دهد بجهة امر حرامی مثل غنا کردن و ساز زدن و نحو
آن در وضع مؤنه آن اشکال است و احتیاط را نباید ترک کرد و دینی که پیش از سال ظهور
ربح داشته یا دران سال بهم رسیده آن نیز وضع میشود خواه صاحب آن مطالبه نماید یا نه و اگر
آنرا دینی بوده باشد که وعده آن زیاد از یکسال بوده باشد عدم استثنای آن خالی از قوة
نیست و حقهای واجبی که بر ذمه آن تعلق میگیرد و اگر پیش از زمان ظهور ربح و نفع یا در میان
بلکه در سالی که ربح ظاهر شده بذمه آن تعلق گرفته از مؤنه میباشد و هدیه و صله که بدیگران
جائزه

میکند که لایق بحال او بوده باشد از مؤنه است بنا بر اجود و همچنین آنچه را صرف میکند در مهمانی
اگرچه بسیار باشد اگرچه لایق بحال او باشد و همچنین آنچه را ظالم از او میگیرد از روی جبر یا خود میدهد
بجهة دفع تظلم و همچنین آنچه را در سفر حج واجب صرف می نماید اگر در آن سال که ربح بهم رسیده حج واجب
شده باشد و اگر ممکن حج بعد از گذشتن سال باشد پس مؤنه آن از ارباح اخراج نمیشود و آنچه در سفر
حج مستحب است یا زیارات خرج شود اخراج مؤنه آنرا بعضی دران تامل کرده اند و عدم اخراج احوط است
و آنچه را بصدقه میدهد از مؤنه است و قیمه جاریه و خادم از مؤنه است و خرید املاک نیز بجهة خدمت
باشد یا از جهة تمتع و قیمه حیوان سواری که لایق بحال اوست و جامه که میخرد و کتابیکه بآن محتاج است
از مؤنه است و بعضی گفته اند که اگر تجارت او ضرر کند ربح را بقدر آن بازای آن حساب نمیکند
و در این تامل است و احوط این است که ربح را بازای خسران و ضرر حساب ننمایند و مراد از
مؤنه مؤنه یکسال تمام است و ابتدای سال وقت ظهور ربح است نه وقت شروع در معامله
یا زراعت یا کسب مثلا و معتبر در مؤنه میانه رویست که لایق بحال اوست و اگر بر خود تنگ
گرفت آنچه را بر خود تنگ گرفته وضع می نمایند بنا بر اقرب و مرجع در مؤنه عرف و عادت است
هرچه را مؤنه گویند حقیقة مستثنی است مگر آنکه حرام باشد که البته مستثنی نیست و اگر مکروه
باشد و داخل در مؤنه باشد دران اشکال است و احوط عدم استثنی است و اقرب استثنای است
و اگر ربح و منفعت بتدریج حاصل شود در سال خواه از یک سرمایه باشد یا از اسباب متعدده
هرکدام را سالی است بانفراده و اگر آنرا مالی بوده باشد که خمس بران نباشد یا مؤنه که
استثنی شده از آن مال است پس ارباح و منافع را خمس بدهد بدون اخراج مؤنه یا بلکه مؤنه را

از ارباح میگیرد یا از هر دو حساب میکند دران خلاف است و مسئله در غایت اشکال است و ترک
احتیاط نباید کرد و احوط از همه احتمال اول است پس احتمال سیم اگرچه قول دویم خالی از قوه نیست
و اگر از برای آن چند شغل باشد که هریک را نفعی باشد مثل زراعت و کسب و تجارت مؤنه را از هریک
که خواهد حساب میکند و بر همه نیز میتوان قسمت نمود و واجب خمس در ارباح جمیع مکاسب اگرچه
از اقسام تجارت و زراعت و کسب نباشد پس واجب است خمس در چیزیکه عاید او میشود از
شکار کردن و هیزم کندن و سقائی و علف فروختن و اجاره کردن و نحو اینها و خمس در اینها نیز
بعد از مؤنه است و در ربح و منافع نصابی نیست بلکه هرچه زیاد آید باید خمس آنرا داد اگرچه جزئی
باشد و در غلات و زراعتی که زکوة در اینها واجب است بعد از اخراج زکوة و حق سلطان و مؤنه
زراعت خمس واجب است و خمس ارباح نیز مثل خمس غنایم بر شش قسمت میشود و فرقی نیست
میان حصول ربح که ببیع بوده باشد یا بصلح یا باجاره یا بمضاربه یا بشراکت یا غیر اینها و در مضاربه
خمس بر عامل و مالک بعد از اخراج مؤنه هریک از دو شریک است و اگر ربحی در معامله فضولی
حاصل شود واجب است خمس بعد از امضاء معامله بنا بر اجود و احوط و اگر معامله کند بنسیه
و دران ربحی بوده باشد بعد از رسیدن موعد خمس واجب میشود نه در وقت معامله بنا بر
اقرب و اگر ببخشد مال را در اثنای سال یا بخرد چیزی را از روی حیله خمس از او ساقط
نمیشود آنچه بر او بود بنا بر اجود و بلوغ و عقل شرط است در وجوب خمس درین قسم پس اگر
بجهة طفلی یا دیوانه نفعی از تجارت یا زراعت حاصل شود خمس بر ایشان نیست و اما کسی
که گاهی دیوانه است و گاهی عاقل خمس بر او واجب است و بر کفار و منافقین و مخالفین
نیز

نیز واجب است اگرچه کافر دین حق را قبول کرد در سقوط آن تکلیف از او اشکال است احوط عدم
سقوط است و اگر بنده را مالک آن چیزها که بجهة او بهم رسیده بدانیم که خمس بران واجب است
و الا در آن اشکال است و بالجمله آن ربحی که بهم رسیده خمس دران واجب است و احوط این است
که با آقایش باشتراک خمس را بدهند و اگر ثلث مال خود را کسی وصیت کند که تجارت کنند پس
دران ربحی بهم رسد در وجوب خمس دران اشکال است اقرب عدم وجوب است و در
وجوب خمس در هبه و میراث و هدیه خلاف است و مسئله در غایت اشکال است لکن اقرب
عدم وجوب است و همچنین اقوی عدم وجوب خمس است در آنچه میگیرد از صدقات
واجبه و مستحبه از زکوة و کفاره و مال مجهول المالک و خمس و وقف و نذر و آنچه بآن وصیت
شده و بخشش حکام و سلاطین و نحو اینها و واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع که
زن بشوهر میدهد بجهة طلاق دادن او و نفقه که از اینها بهم رسد ملحق بمنافع تجارت است
و عسل کوهی و گزانگبین و ترنجبین و شیرخشت و صمغ و میوه درختهای صحرائی و کوهی و چوب
اینها و اجرت حمام و کاروانسراها و خانه و جستن چیزها و هیزم و علف که از صحرائی آورده
و صیدها که میکند و نحو اینها اگر در معنی ارباح و منافع کسبهاست خمس در اینها واجب است
پس آنچه معتبر است صدق اسم تجارت و کسب و صنعت و زراعت است حقیقة
پس اگر یکی از اینها صادق نباشد خمسی واجب نیست اگرچه غنیمت و فایده گویند
آنرا بنا بر اقرب پس خمسی نیست در درختی که بارث باو میرسد و نه در میوه آن
که بارث بآن منتقل میشود و نه در غله که زیاد آمده از غله که بجهة خوردن خود خریده

باشد و نه در اساس و نه در جامه و کنیز و غلام و زیور و بالجمله هر چیز که انها را مالک شده و تحصیل
کرده بجهة ذخیره کردن و نگاه داشتن نه تجارت کردن و در انها خمس نیست و اگر چه زیاده
از حاجت باشد و اگر ربحی ظاهر شود در متاعی که بان تجارت شده بمحض ظهور نفع خمس واجب
میشود و لاکن اقوی این است که جایز است تاخیر خمس دادن تا بعد از نقد شدن خصوصا اگر
پیش از نقد شدن خمس دادن باعث ضرر شود و لکن احوط دادن ان است قبل از نقد
شدن و اگر متاعی را خریده و ربحی ظاهر شده پس قیمه ان تنزل کرد بنحویکه نفعی باقی
نماند اقرب این است که وجوب خمس بر طرف میشود و همچنین اگر در جائی که ربح ظاهر
شود و بعد در جائی دیگر بردان نخواهد را و ربح در انجا بر طرف کرد و زیادتی عینی یا
قیمه و نماء اگر و اصل در ربح و منفعت یکی از انچه گفتیم از تجارت و زراعت و کسب باشد
خمس ان را باید داد و الا فلا پس اگر خانه یا حیوانی یا درختی یا کتابی یا نحو اینها با و منتقل شود
و زیادتی در قیمه هم رسد یا نمائی از ان حاصل شود اگر بقصد تجارت نبوده خمسی در ان
نیست و الا باید خمس انرا بدهد ششم از اموریکه خمس در ان واجب است مال حلالی است
که مخلوط با حرام شده باشد بنحویکه نتوان تمیز داد و بقدر هر دو مجهول باشد و علم بطن نداشته
باشد بر زیادتی یکی از ان و بر دیگری نه با اجمال و نه بتفصیل بلکه مساوی بودن و نبودن
مساوی باشد در نزد او و نداند که حرام زیاده از خمس است یا کمتر و صاحبش مجهول باشد
بنحویکه نتواند ان را بصاحبش برساند پس در این حال خمس در ان واجب است و فرقی
نیست میان انکه ان مال از کسبش باشد یا ارث باو رسیده باشد و داند که حرامی

دران است یا اینکه بهبه و هدیه باو رسیده باشد که داند حرام دران میباشد و انصافی دران نیست بلکه
بلکه قلیل و کثیر ان این حکم دارد و فرقی نیست میان انکه ان مال حلال از یکی باشد یا بیشتر و ان حرام
از یکی باشد یا بیشتر مال طفل و مجنون باشد یا نه بی اختیار ممزوج شده باشد یا باختیار و خمس در انجا
نیز تعلق بعین میگیرد ظاهرا پس اگر ان عین بدون تفریط تلف شود ضامن نمیباشد نسبت بخمس
و با افراط احوط ضمان است و اگر حلالی ممزوج بحرام مال طفل یا دیوانه باشد در وجوب خمس از ان
اشکال است و مصرف این خمس مصرف خمس ارباح است و اگر مالک ان حرام را بداند باید انرا
بصاحبش برساند و خمس در کار نیست و اگر قدر ان حرام را داند و صاحبش را نداند اقوی عدم
وجوب خمس است بلکه واجب است انرا تصدق بدهد خواه قدر ان زیاده از خمس باشد
یا بقدر ان یا کمتر اگر چه از شناختن صاحبش مایوس نباشد بنا بر اقرب و لاکن تجسس مالک
نمودن لازم است و بنا بر تصدق باید بکسانی که مستحق زکوة اند تصدق نمود و بسادات
نمیتوان داد بنا بر اقرب و ایا واجب است که تصدق بعد از جدا کردن مال مجهول المالک
و قسمت باشد یا نه اقرب این است که بدون قسمت نیز میتوان تصدق نماید لاکن با علم
قسمت تصرف موقوف است بر تصدق جمیع زیرا که بدون این علم حاصل نمیشود و تصدق
مال مجهول المالک بجهة عدم عین و شرطیت در تصدق کردن اذن حاکم شرع و نه عدالت
مستحق و نه عدالت انکه تصرف میکند و در حلال مخلوط بحرام کرده اند که ان حرام زیاده از خمس است
نیز اقوی وجوب خمس و حلال بودن زاید بر ان است و جمعی بعد از اخراج لازم میدانند
تصدق ان قدریکه ظنه دارد که زیاده بر خمس است و این احوط است و اگر داند که ان

حرام کمتر از خمس است نیز اقوی وجوب خمس است در این مال مخلوطی از حلال و حرام و صاحب
حرام را داند و لاکن قدر انرا نداند واجب است که صاحب انرا بصلح یا غیر ان بقدری که علم دارد
که او حق ان در ان مال است واجب است دادن ان و احوط این است که انقدر بدهد که یقین
کند که دیگر حق ندارد و فرقی نیست میان انکه مال تلف شده باشد یا نه و اگر بداند که مال یکی از
جماعت محصورین میباشد واجب است خلاصی از جمیع اگر چه بصلح باشد اگر ضرری بر ان لازم نیاید
و الا قرعه میزند و اگر مالک ان مرده باشد باید وارث راضی کرد بنحویکه گذشت و اگر وارث
نداشته باشد پس ان مال مال امام است هفتم از چیزهائی که در ان خمس میباشد زمینی است
که یکی از اهل ذمه از مسلمانی بخرد بدانکه خمس بر شش سهم میشود سهمی از جناب اقدس الهی
و سهمی از جناب پیغمبر صلعم و سهمی از ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین و سهمی از
ابن السبیل و مراد از ذوی القربی امام است بنا بر اظهر و اشهر و بعد از پیغمبر صلعم سهم خدا و رسول
و ذوی القربی از امام است پس نصف خمس مختص بامام است و فرقی نیست میانه خمس غنایم
و معادن و کنز و ارباح و غیر انها بنا بر اظهر و سه صنف دیگر وقتی که مستحق خمس میباشند که از اولاد
هاشم باشند که از پدر بهاشم برسند و مراد از یتامی اطفالی میباشند که بی پدر باشند اگر چه مادر
داشته باشند و اگر پدر داشته باشند نه مادر یتیم نمیباشند و اگر جد داشته باشند نه پدر یتیم
میباشند و مساکین شامل فقرا نیز میباشند و فقیر در اینجا همان است که در زکوة بیانش گذشت
و فرقی نیست در این سه صنف میان زن و مرد و صغیر و کبیر و جد و پدر و پسر بالسویه و موقوف
نیست بر تقسیم کردن باینکه حاکم شرع متوجه ان شود و احوط بلکه اقرب این است که واجب است

بسط و رسانیدن ان بهر یک از این سه صنف و لاکن واجب است که بهمه افراد هر یک از ان
سه طایفه برسانند بلکه جایز است که از هر صنفی بیک ایشان برسانند بلکه تفاوت میان اصناف
نیز جایز است بلی این قدر است که باید باین سه طایفه برسانند اگر چه بتفاوت باشد بهر سه
طایفه رسانیدن واجب است اگر چه بعد از قسمت حصه هر یک را نباشد و ایا ابن السبیل
فقیر را دو سهم میتوان داد یا نه اشکال است و در وقت دادن واجب نیست تعیین انکه
این از فلان صنف است و اگر نتواند که بهر سه صنف برساند واجب است حفظ نمودن
ان سهمی که نمیتواند برساند و بغیر ان صنف دادن جایز نیست بنا بر اقرب و در زمان غیبت
مثل این زمان جایز نیست عطا کردن یکنفر از هر صنفی انقدر که زیاد بر غنای ان باشد بنا
بر اقرب و بهر یک از اصناف کمتر از انچه کفایت کند او را میتوان داد بنا بر اقوی
و در زمان غیبت واجب است که حصه امام را بفقیه و مجتهد جامع الشرایط بدهند که او بانش
برساند و اما سه سهم دیگر اقوی این است که جایز است مالک یا وکیل ان ان را بمستحق برساند
لاکن افضل این است که بمجتهدین برسانند و ایشان قسمت نمایند و در یتیم هاشمی که مستحق
خمس میباشند و یکسهم از خمس باید باو برسد معظم علما فقر را شرط میدانند و این احوط است
لاکن اقوی این است که فقر شرط نیست و در ابن السبیل نیز فقر شرط نیست لاکن احتیاج
در انجائیکه خمس بان میدهند شرط است اگر چه در بلد خود غنی باشد و شرط است در فقیر
و ابن السبیل اینکه مؤمن و اثنی عشری باشد و شرط است در یتیم انکه از اولاد شیعه اثنی
عشری باشد و بدیوانه خمس میتوان داد و احوط این است که با ولاد زنا ندهند و عدالت

در مستحق خمس شده نیست بنابر اظهر و شرط نیست گذشتن سال در وجوب خمس مگر در خمس
ارباح و اما فوریت دادن خمس پس اقوی عدم فوریه است هم نسبت بمالک و هم نسبت
بوکیل و لاکن احوط فوریه است و اما در خمس ارباح جایز است تاخیر تا سال خواه وقت ظاهر
شدن ربح بداند که زیاد بر مؤنه میباشد یا نه بلی اگر بداند زیاد بر مؤنه است جایز است تعجیل
در اخراج آن و قول بعدم جواز ضعیف است پس اگر در اثنای سال خمس را بدهد به نیت
وجوب بمستحق واجب را بجا آورده است و اگر نداده تا سال اهمال فوری میشود یا نه
اقوی این است که نه و اگر در اثنای سال خمس داد و چون سال شد دید که ربح کفایت
مؤنه اش نمیکند و باقی دار میباشد نمی تواند از فقیر پس بگیرد اگرچه تلف نکرده باشد
بنا بر اقوی و اگر نداند پیش از گذشتن سال که ربح کفایت مؤنه میکند جایز نیست دادن
خمس بمستحق بقصد وجوب و اگر بقصد قربت داد پس معلوم شد که ربح کفایت حال او میکند
اقرب این است که آنچه را داده مجزی است و اگر بداند که ربح کفایت میکند بجهة مؤنه
او و خواهد تاخیر نماید دادن خمس را تا سر سال اقوی این است که واجب است
آنرا باقی گذارد و تصرف در آن بفروختن و بخشیدن و نحو آن جایز نیست و ابتدای
سال وقت ظهور ربح است نه وقت شروع بکسب بنا بر اقوی و وکیل کردن در خمس دادن
و گرفتن صحیح است و اگر کسی وصیت کرد باخراج خمس آن را از اصل مال اخراج میکنند و حصه
غیر امام را جایز است نقل از جائیکه خمس در آن بهم رسیده بجای دیگر اگرچه مستحق در آن بلد
باشد بنا بر اقوی خواه آن مکان دور باشد یا نزدیک و واجب است اخراج آن حتی

حقه امام را و واجب است صرف نمودن غیر حقه امام بمستحقین آن و اما حقه امام را جایز است
صرف نمودن باین طریق که به مجتهد جامع الشرایط که صرف نماید و برساند باهلش و جایز است
حفظ نمودن و بر تقدیر وجوب اخراج فوری نیست و کسیکه حقه امام بآن میدهند شرط است
در آن ایمان نه عدالت و نه مرد بودن و نه صاحب رشد بودن و نه عقل و نه بلوغ و کیفیت
دادن خمس بطفل همان نهجی است که در زکوة گذشت و شرط است در کسیکه مال امام را
باو میدهند فقیر باشد و مراعات کورها و بیوه زنان و عاجزان اولی است و بجمیع سادات
حتی غیر اولاد فاطمه ع میتوان داد و اما میتوان صرف کرد در حق فقرا شیعه امامیه و فی
سبیل الله بعضی جایز میدانند لاکن عدالت در اینجا شرط میدانند و این قول اقوی است
اگرچه احوط منع است و بر تقدیر صرف به بنی هاشم رسانیدن بهمه طوایف واجب نیست
بلکه به طایفه که خمس بایشان باید برسانند نیز لازم و احوط این است که زیاده بر مؤنه سال
نه دهند حقه امام را و لاکن جواز آن خالی از قوه نیست و اما این صدقات است که قصد
قربت لازم دارد یا نه اقرب این است که نه لاکن اولی این است که از جانب امام صدقه
قرار دهند و ضرور نیست اعلام مستحق که این از حقه امام است و اگر حقه امام را در آن
تفریط کند و تلف شود ضامن است و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط متوجه صرف این
سهم بفقرا شود ضامن است و میتواند مجتهد غیر مجتهد را وکیل کند در اخراج و صرف
این سهم و اگر نتواند بمجتهد برساند بعضی تجویز کرده اند که غیر مجتهد آنرا متوجه شود و در
آن نظر و اشکال است **فصل** در بیان روزه است بدانکه واجب است روزه بهر

کسی که هلال ماه مبارک رمضان را ببیند اگرچه کسی دیگر بغیر او نه بیند خواه حاکم شرع شهادت
آنرا قبول کند یا نه و همچنین ثابت میشود بگذشتن سی روز از ماه سابق و بشیاع و شهرتی که علم از او
حاصل آید و اگر علم حاصل نشود از آن ثابت نمیشود بنا بر اقرب و بعد از حصول علم بشیاع فرقی
میان شهرتیکه میان زنان یا مردان یا کفار یا مسلمین باشد نیست خواه حاکم شرع حکم آن
کند یا نه و در ثبوت هلال مبارک رمضان به دو شاهد عادل خلاف است اشهر و اظهر این است
که ثابت میشود مطلق خواه از داخل بلد باشد یا از خارج خواه ابر باشد یا مانعی دیگر باشد
یا نه این در وقتی است که علم بخطای آن دو شاهد نباشد و الا قبول نمیشود و اگر مظنه بخطای
ایشان یا دروغشان باشد عدم قبول قول ایشان شاید اقرب باشد بلکه در صورة
شک نیز دور نیست که حکمش مثل این صورت باشد و ضرور نیست که اقامه شهادت
در پیش حاکم شود پس ایشان نزد هر کس بشناسد و اقامه شهادت نمایند هلال ثابت
میشود نزد او خواه هلال رمضان باشد یا شوال و ثابت نمیشود هلال بشهادت یک عادل
و نه بشهادت زنان خواه تنها شهادت دهند یا با مردان و نه بشهادت بر شاهد
و جماعتی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد مستند شهادت خود را شیاع علمی قرار دهند و لو
علم کننده شهادت ایشان مقبول است و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده اند
که راوی سؤال کرد که چند نفر مجزی است در رؤیه هلال آن حضرت فرمود ماه رمضان
فریضه است از فرایض الهی پس بظن و تخمین ادا میکنند رؤیه هلال این نیست که چند نفر
بایستند پس یکی گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم اگر یکی به بیند صد نفر هم ببینند اگر صد نفر

ببینند هزار نفر هم می بینند جایز نیست در رؤیه هلال اگر در آسمان علتی نباشد کمتر از پنجاه نفر و اگر
علتی باشد کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود شهادت دو مرد که داخل شوند
و خارج شوند از شهر و عمل باین روایت خالی از قوه نیست و اگر هلال رمضان یا شوال در نزد
حاکم شرع به بینه شرعیه ثابت شود و حکم بآن کند حکمش نافذ است بنا بر اقرب پس بعد از حکم
آن بر هر کس لازم نیست که خود از شاهد بشنود و بر خودش ثابت شود و مجرد ثبوت در نزد حاکم
نیست تا خودش حکم ننماید بنا بر اقرب و شرط است که حکم بجهة بینه باشد پس اگر بجهة خود دیده
مثلا حکم کند فائده ندارد و حکم او نسبت بحاکم دیگر تاثیر ندارد و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط حکم کند
ثمری ندارد و همچنین اگر در اجتهادش شک باشد و ثابت نمیشود هلال بجدول که حساب
مخصوص است و اعتماد بقول منجمین نیست و بغیر این امور از آنچه بعضی اعتبار کرده اند مثل طوق
زدن و غروب کردن بعد از شفق و غیر ذلک اعتباری نمیباشد و اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر را
ابر بگیرد مثلا مجموع سی روز را بحساب شود و اگر در شهری یا دهی یا صحرائی ماه را دیده اند
یا آنکه جای دیگر نیز اگر ثابت شود که در فلان جا ماه دیده شده حکم مختص شدن جائی را
که ماه دیده اند اقرب این است که حکم مختص باهل همان بلد و جائی که نزدیک بآن میباشد
پس اگر کسی در بغداد بود مثلا و شب جمعه ماه را دیده و سفر کرد و رفت بخراسان مثلا
و در خراسان شب شنبه ماه را دیده اند سی و یکروز برادر روزه میباشد و اگر عکس
باشد بیست و نه روز و در تفسیر بلاد قریبه و بعیده اختلافی در کلام علما هست و بهر حال
احتیاط در این موارد اولی است و در شبی که شک بشود که آیا از رمضان است یا شوال

آیا واجب است طلب و دیدن ماه وجد وجهد کردن یا نه اقرب این است که واجب نیست
وهمچنین در اخر رمضان نیز واجب نیست بلکه تفحص در طلب دیدن هلال واجب کفائی نیز
نیست بنا بر اشهر واظهر خواه مظنه به بودن هلال بوده باشد یا نه واگر در شب سی ام یا روز
ان شنیده که جمعی ماه را دیده اند آیا باید که ایشان را بطلبد یا خود نزد ایشان برود تا بر او معلوم شود
حقیقت امر یا واجب نیست انچه معتمد است در نظر عدم وجوب محض است اگرچه مشقتی در ان
نباشد خواه هلال رمضان باشد یا شوال و آیا میتواند مخفی شود که مبادا هلال بر او ثابت شود
یا نه اقرب اول است و دعای هلال سنت است نه واجب بدانکه واجب است در روزه
نیت قربت واگر بدون قصد قربت روزه بگیرد روزه اش باطل است اگرچه روزه سنتی باشد
و نیت وجوب در وجوب و سنت در سنت لازم نیست الا که امتیاز روزه محتاج باین نباشد
لاکن احوط است و لازم نیست و در روزه ماه مبارک قصد اینکه از رمضان است بلکه
همین که قصد کند که فردا روزه میگیرم قربة لله کافی است و هر روزه واجبی که زمان او معین
نیست در ان تعیین وقصد روزه مخصوص کردن لازم است وهمچنین روزه سنت اگر زمان
ان معین نباشد لابد است در ان تعیین و در نیت روزه ماه مبارک احوط ترک نیت
اداء و قضا است و نیت انکه از رمضان امسال است ضرر ندارد و اما ضرور در نیت و باید در نیت
جزم داشته باشد پس اگر نیت کند که فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد نیتش صحیح نیست مگر مراد اش
از این تبرک باشد و از اول شب تا اخر آن هر وقت که خواهد میتواند نیت کند در هر روزه
که باشد و وقوع نیت در جزء اخر شب بنحویکه با جزء اول روز مقارن باشد خلاف است اقرب

جواز است واما در جزء اول شب که مقارن جزء روز نیست احوط ترک است و در روز
پیش نیت روزه روز بعد کردن صحیح نیست و جایز است بجا اوردن منافی را بعد از نیت
در شب ولاکن افضل اعاده نیت است بعد از بجا اوردن چیزیکه باعث غسل باشد و اگر
یوم الشک را به نیت شعبان روزه بگیرد و بعد معلوم شود که از رمضان بوده روزه او مجزی است
واگر در اثنای روز معلوم شود که از رمضان است احوط این است که عدول کند به نیت
رمضان وجمعی واجب میدانند ولازم نیست در نیت روزه تصور کردن و در نظر اوردن
هریک از مفطرات را بخصوصه بلکه کافی است قصد اجمالی را که متعلق بجمیع آن باشد و ابتدای
روزه ابتدای صبح صادق است وانتهای او غروب که اول وقت نماز مغرب است
وغروب شناخته میشود از برطرف شدن سرخی مشرقی از بالای سر بنا بر اقرب واگر وقت
مشتبه شود تا یقین بدخول وقت بهم نرسد افطار نمیتوان کرد اگر علم ممکن باشد واگر
پیش از برطرف شدن سرخی افطار کند باید کفاره بدهد مگر انکه بجهة تقیه باشد که
خوف تلف بر ترک ان باشد واگر بجهة تقیه افطار کند باید قضاء انرا بجا اورد و آیا در دخول
وقت افطار اعتماد میشود بر انچه اعتماد بر ان میشد در دخول وقت نماز بتفصیلی که
گذشت اشکال است احوط در اینجا مراعات یقین است اگرچه اعتماد بر قول دو عادل
نیز اقوی است واگر ظن غالب دارد بوسعت وقت جایز است خوردن و اشامیدن
و جماع جایز نیست مگر انکه وقت وسعت جماع و غسل داشته باشد و ظن بوسعت وقت
از برای ان کافی است بنا بر اقرب واگر با علم به تنگی وقت جماع کرد روزه اش باطل

و کفاره را بعضی واجب میدانند و بعضی گفته اند که در صورت مظنه اگر با ملاحظه وقت
و مراعات ان بوده چیزی بر آن نیست والا قضا لازم است بدانکه مریض اگر بجهة روزه
گرفتن متضرر شود جایز است انرا افطار بلکه حرام است بر او روزه و روزه اش باطل است
بنا بر اقوی خواه روزه واجب باشد و یا سنت خواه رمضان باشد خواه غیر ان خواه ان
مرض تب و بیماری یا درد چشم و دندان و سر یا غیر اینها بلکه شرط نیست که در عرف انرا
مریض گویند واگر مرضی باشد که روزه بان ضرر نداشته باشد روزه بر ان صحیح است و ضرر
رسانیدن روزه بمرض بچند وجه است یکی انکه روزه باعث زیادتی ان مرض شود
اگرچه زیادتی ظاهری نباشد و دیگر انکه باعث دیر چاق شدن مرض شود و هر دو
باعث افطار میشود لاکن دیر چاق شدن باید بنحوی که اثر اخر روا نداند نه انکه مثلا یک لحظه
تاخیر افتد واما اگر باعث شود که هرگز چاق نشود ظاهر است که باعث افطار میشود و دیگر انکه
باعث شود که مرض بمرض دیگر مبدل شود که بدتر از مرض اول باشد پس باعث افطار
میشود واما اگر باعث شود که مبدل بمرض اسان تر یا مثل ان شود باعث افطار نمیشود
بنا بر اقرب واگر روزه باعث بهم رسیدن مرض شود باید افطار کرد واگر روزه باعث
شود مشقتی بر مریض که بحسب عادت تحمل ان نتوان شد جایز است افطار بلکه اگر غیر مریض
نیز چنین باشد افطار جایز است پس معتبر صدق ضرر است بهر راه که حاصل شود افطار جایز است
اگرچه ضرر عظیم نباشد واگر معالجه مرض موقوف بر افطار باشد باید افطار کرد خواه اذیت
برساند یا دردی نداشته باشد و همین که علم یا ظن بضرر بهم رسید افطار جایز است اگرچه مظنه

از قول حکیم حاذق نباشد پس مطلق مظنه کافی است و تفحص از معارض ان ضرور نیست پس اگر مظنه
بگفته طبیبی یا از چیز دیگر بهم رسیده ضرور نیست که از دیگری سراغ بگیرد که آیا در واقع چنین است
یا نه و ضرور نیست که مظنه قریب بعلم باشد واگر شک در ضرر داشته باشد نمیتواند افطار نماید واگر
چند مرض داشته باشد که روزه بجهة بعضی ضرر داشته باشد و بجهة بعضی نافع باشد پس اگر ان مرض
که بجهة ان نفع دارد صعب است و دفعش اولی است افطار نمیتواند کرد واگر امر بعکس است
افطار میکند واگر مساوی است مختار است ولاکن صحة روزه در اینجا در کمال قوة است
واگر روزه در واقع مضر باشد و ان نداند و روزه بگیرد و بعد از بیرون رفتن وقت مطلع شود
که ضرر داشته در وجوب قضا اشکال است و اقوی وجوب قضا است لاکن اگر کسی قائل شود
که اگر بعد از وقت علم بضرر بهم رساینده قضا واجب واگر مظنه بهم رساینده بضرر قضا واجب
نیست بعید نیست احتمال ضرر باشد ضرور نیست تجسس کردن اگرچه احوط است بلکه تکلیف
دایر مدار علم یا ظن بضرر است هر وقت حاصل شد افطار میکند والا فلا و اذن پدر و مادر
شرط نیست در صحة روزه سنتی بلکه اگر منع کنند نیز روزه صحیح است بنا بر اقرب لاکن مکروه است
روزه بی اذن ایشان اگرچه بی اذن مادر باشد و حکم مختص به پدر و مادر بی واسطه است
بنا بر اقرب و مختص به پدر و مادری است که عاقل و مسلمان و مؤمن باشند و اما آزاد بودن
ایشان شرط نیست واگر منع کنند هر دو یا یکی به کلیه که شامل بعد از مرگ نیز باشد مثل انکه بگوید
هرگز فلان روزه را مگیر یا هرگز روزه سنتی مگیر آیا مکروه است روزه بعد از مرگ بنا بر قولی
و حرام است بنا بر قول دیگر یا منع ایشان فایده ندارد احتمال اول اقوی است و علم برضا کافی است

اگرچه از ایشان نپرسیده باشد و بان اذن لفظی نداده باشند و اگر اذن داشت و در بین روزه
اذن برطرف شد باقی بودن بروزه حرام نیست و مکروه نیز نیست و اگر یوم الشک را روزه
بگیرد بنابر قول بحرام بودن ان روزه مجزی نیست و بنا بر مختار مجزیست با کراهت و کراهتی
در نماز و مج مستحب بی اذن والدین نیست بنا بر اقوی و روزه مهمان بی اذن مهمان دار
صحیح و مکروه است بنا بر اقوی اگرچه منع کند صریحا و روزه مهمان دار نیز بی اذن مهمان مکروه است
و زن را صحیح نیست روزه گرفتن بروزه سنتی بی اذن شوهر بنا بر اقوی خواه زن دایمی
باشد یا منقطع خواه مطیعه باشد یا ناشزه خواه تصرف کرده باشد یا نه و اگر طلاق داده
باشد اذن ضرور نیست اگر طلاق رجعی باشد یا در عده باشد ایا علاوه بر عدم صحة روزه
حرام نیز میباشد یا نه اقوی این است که حرام نیست و چون اذن ضرور شد پس اگر یوم الشک را
بی اذن روزه بگیرد روزه اش مجزی نیست و اگر معلوم شود که از ماه مبارک رمضان است
باید قضا کند و اذن شوهر در روزه واجب ضرور نیست بلکه اگر منع کند نیز میتواند روزه را
بگیرد اگرچه واجب موسع باشد و حصول اذن بعلم برضا است یا بظنی که از کلام ان حاصل شود
نه بچیزهای دیگر و شهادت یک عدل ثابت نمیشود و بدو عادل ثابت میشود و بشهادت
زنان نیز ثابت نمیشود و اگر نوشته بهم رسد کافی است و صحیح نیست روزه بنده بی اذن
اقا اگر روزه سنتی باشد خواه اقایش حاضر باشد یا غایب خواه ان روزه باعث ضعف
او از خدمت اقایش شود یا نه و فرقی میان اقسام بنده نیست و اگر اقایش صغیر باشد
عدم اذن شاید اقرب باشد و همچنین اگر شوهر صغیر باشد نسبت بروزه سنتی فصل

در بیان انچه ازان امساک باید کرد ازان جمله خوردن و اشامیدن است هر چیز که باشد و بهر
طریق از خوردن که باشد و بقیه غذا که در بین دندان مانده اگر فرو برد روزه اش باطل میشود
بلکه بعضی تصریح کرده اند بوجوب کفاره نیز اگر عمدا فرو برده باشد و اگر شک کند که ایا اب دهنش
مشتمل بر غذا یا چرک دندان مثلا میباشد یا نه ایا واجب است انرا بیرون اندازد یا میتواند
فرو برد دران اشکال است و اقرب جواز فرو بردن است اگرچه ظن بان نیز داشته باشد
لاکن احتیاط را دراین ترک نکند و اب دهن اگر از دهن جدا نشده باشد اگر از خودش
باشد میتواند فرو برد انرا اگرچه بسیار باشد اگرچه بجهة مرض مزه ان بشوری یا تلخی یا بترشی
یا بخوان مبدل شده باشد و بعضی گفته اند که اگر بطریق عادی نباشد باید بیرون کرد و ان
ضعیف است و اگر زبان را بیرون اورد و بعد داخل برد ابی که براو میباشد میتواند فرو
برد و اگر سنگ ریزه یا انگشتری در دهان کند و بیرون اورد و باز در دهان گذارد ابی
که بران است اگر مستهلک نباشد نمیتواند فرو برد و اگر فرو برد روزه اش باطل است و اگر
اب دهن بریزد بر جامه یا دست بعد ازان انرا بخورد روزه اش باطل میشود بلکه فاسد
میشود روزه اش بفرو بردن اب دهان اگر از دهن جدا شده باشد مطلق و همین که بلغمه
از مخرج بهم گذشت اقرب این است که جدا شده پس جایز نیست فرو بردن ان اگرچه منتشر بر لب
باشد و اگر اب دهان از دهان بیرون اید و لاکن متصل باشد بانچه در دهان است اقوی
این است که انچه از دهان بیرون امده فرو بردنش جایز نیست و اما انچه در دهان است
جایز است فرو بردنش و لاکن احوط این است که مجموع را بیندازد و خوردن اب دهان غیر

جایز نیست و باعث افطار میشود اگرچه زن با شوهرش باشد بلکه اگر از بیرون دهان فرو
برده باشد بعضی کفاره را لازم میدانند و ان احوط است اما مکیدن زبان غیر باعث فساد
روزه نمیشود مادامیکه اب دهان او را فرو نبرد عمدا و اما فضلات دماغ که از سر بحلق
می اید مادامی که بفضای دهان نیامده فرو بردن ان باعث فساد روزه نمیشود اگر
چه تواند انرا بیرون کند بنا بر اقوی و اگر بفضای دهان امد فرو بردن ان روزه را
فاسد میکند و قضا بلکه کفاره نیز واجب میشود بنا بر احوط و اقوی و همچنین خلط سینه
پیش از انکه بفضای دهان اید فرو بردنش ضرر ندارد و بعد از امدن بفضای دهن فرو بردن
ان باعث قضا و کفاره میشود اگر عمدا باشد بنا بر اقوی و اب ترشی که از سینه میجوشد اگر
جزء غذا بان باشد فرو نبرد بلکه اگر جزء غذا با ان نباشد نیز باید احتیاط نمود ازان بلکه وجوب
احتیاط ازان در غایت قوت است و اگر صبح طالع شود و لقمه در دهانش باشد باید انرا
بیندازد و اگر فرو برد روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم است و اگر از مخرج خا گذشته باشد
واجب است بیرون کردنش بنا بر اقوی و فاسد نمیشود روزه بمکیدن انگشتر و جاویدن
طعام طفل و مرغ و چشیدن اب گوشت مثلا و بالجمله هر چیزی که بحلق نرسد باعث بطلان
شدن روزه نمیشود خواه در حال اضطرار باشد یا نه خواه مرد باشد یا زن بلکه اکثر علماء
نیز مکروه میدانند لاکن حکم بکراهت چشیدن و مکیدن است و باکی نیست بان و اگر چیزی را
بجاوید و بی اختیار چیزی فرو رود بعضی گفته اند اگر عبث ان عمل را کرده پس بلعش فرو رفته
سهوا قضا واجب است و اگر بجهة غرض صحیحی کرده قضا لازم نیست و احوط این است و از

جمله مبطلات روزه استمنا و انزال منی است بعد از طلب کردن ان خواه بنا زی کردن با الت
خود باشد یا ببازی کردن با غیر ان باشد یا بنظر کردن یا ببوسیدن یا غیر ان باشد و اگر طلب کرد
و لاکن انزال نشد روزه باطل است و ایا حرام است طلب ان اگرچه بملاعبه با حلال خود باشد یا نه
دران اشکال است و اگر لمس نماید زنی یا دست میزند بدن را به بدن ان بالذه و قصد امدن منی
نداشته باشد پس انزال شود روزه اش فاسد است بنا بر اقرب خواه با حلال خود باشد یا
با حرام خواه از عادتش بوده باشد امدن منی بعد از لمس یا نه و قول بعدم فساد ضعیف است
بلکه اگر پسری یا حیوانی را لمس کند و انزال شود انرا همین حکم دارد بنا بر اقوی و همچنین است
اگر بملاعبه و بازی کردن انزال شود بنا بر احوط اگرچه با حلالش باشد و اگرچه از عادتش امدن
منی بعد از ملاعبه نباشد و اگر شهوتش بسیار باشد بنحویکه مظنه غالب داشته باشد که انزال میشود
به بوسیدن بعضی گفته اند بر او حرام است بوسیدن و الا مکروه است و این احوط است و اگر
گوش دهد بکلام کسی و انزال شود او را روزه اش باطل میشود بنا بر اقرب و احوط
بطلان است و بنا بر این فرقی نیست میان انکه صاحب اواز مرد باشد یا زن حلال باشد
شنیدن ان اواز یا حرام از عادتش باشد انزال منی بشنیدن اواز یا نه و اگر نظر کند بانسانی
و قصد امدن منی نداشته باشد پس انزال شود او را اقوی این است که روزه اش باطل نیست
مطلق و همچنین اگر صورتی را بنظر اورد و انزال شود او را بدون قصد امدن منی اقوی عدم بطلان
روزه است و احتیاط را ترک نباید کرد و هر چیزی روزه را باطل میکند و اگر در روز محتلم شود روزه اش
باطل نمیشود و صحة روزه موقوف نیست بر انکه غسل را فورا بجا اورد بلکه اگر غسل را بجا نیاورد

روزه اش صحیح است وکسیکه در روز محتلم شود میتواند که استبراء به بول نماید اگرچه یقین داند که حرفی از منی یا بول می اید حوله استبرا بعد از غسل باشد یا قبل از ان ومیتواند استبراء به بول نماید از احتلامی که در شب واقع شده واگر بیدار شود از خواب در وقت بیرون امدن منی واجب نیست منع ان از بیرون امدن منی بلکه اگر قبل از بیرون امدن ان بلا مانع بیدار شود نیز لازم نیست منع ان ومکروه است بوسیدن زنان وبازی کردن وملس نمودن ایشان اگر باعث شود که شهوت بحرکت اید واگر بجهة دوستی واحسان مردی یا پسری را ببوسد در ان منی وکراهتی نیست واز مبطلات روزه دروغ بر خدا ورسول وائمه است بنابر اقوی واحوط خواه در امور دین باشد یا دنیا وکذب بر سایر انبیا واوصیاء روزه را باطل میکند اگرچه حرام است وکذب بر حضرت فاطمه علیها السلام را ولیکن بنا نهم برانکه روزه را باطل کند لاکن احوط ترک است وکذب بر ملائکه ومؤمنین روزه را باطل میکند وایا کذب باید بلفظ باشد پس اگر کذبی نسبت بایشان دهد بکتابت یا اشاره روزه را باطل میکند یا میکند تحقیق ان است که هرچه را کذب برایشان میگوید روزه را باطل میکند واظهر این است که وقتی کذب باعث بطلان میشود که بر وجه حرام باشد والا باطل نمیکند مثل انکه بجهة تقیه بگوید لاکن احتیاط را ترک نکند وسایر معاصی از قبیل غیبت وغیران روزه را باطل نمیکند ودیگر از مبطلات روزه ارتماس وسر بزیر اب کردن است واگر بدن بیرون باشد وسر را بزیر اب کند ارتماس کرده بنابر اجود واگر سر بیرون باشد وهمه گوش ودماغ را زیر اب نماید ارتماس نکرده بنابر اقرب وشرط است در ارتماس فرو رفتن در اب یکدفعه پس اگر کم کم بچندین مرتبه تمام بدن را زیر اب برده روزه باطل نمیشود وحرام نیست بنابر اقوی

واگر جزء از سر را بزیر اب برد پس ان جزء را بیرون اورده جزء دیگر را بزیر اب برد بنحوی که مجموع سر در این دو دفعه زیر اب رود روزه باطل نمیشود بنابر اجود واقرب این است که در غیر اب ارتماس نمودن روزه را باطل میکند ودر اب فرقی میان قلیل وکثیر وجاری نیست واب بسر ریختن جایز است ومکروه نیز نیست واگر اب بر سر بریزد واب بلفظش رود وبعضی گفته اند اگر مسدود است که اب بلفظش میرود وبا وجود ان این اب را بریزد روزه اش باطل است واگر نه واگر فراموش نماید وارتماس کند در اب غسلش صحیح است واگر جاهل بحکم بوده باشد وچنین غسل کند پس اگر تقصیر کرده در معرفت غسلش باطل است وغیر مقصر صحة غسلش قوة دارد واز برای مردان جایز است نشستن در اب در حال روزه ومکروه نیز نیست واما زنان پس نشستن در اب بجهة ایشان مکروه است نه حرام بنابر اقرب خواه باکره باشد یا ثیبه وخنثی وممسوح نیز مکروه و جایز است بجهة ایشان ومکروه است روزه دار را پوشیدن جامه تر وجایز است روزه دار را بوییدن ریاحین وگلها حتی نرگس و روزه باطل نمیشود ومراد از ریاحین هر گیاه خوش بوئی است بلکه بو کردن جمیع بوهای خوش جایز است وبوئیدن بوهای بد نیز باعث بطلان روزه نمیشود وبالجمله هیچ بوئی باعث بطلان روزه نمیشود ولاکن بوئیدن ریاحین مکروه است بجهة روزه دار ونرگس کراهتش بیشتر است از سایر ریاحین ومشک نیز مثل نرگس میباشد وبوئیدن زعفران نیز مکروه است وسایر بوها نیز مکروه نیست بلکه مستحب است بوی خوش وطیب بجهة روزه دار ومکروه است روزه دار را داخل حمام که باعث ضعف شود خواه روزه واجب باشد خواه مستحب خواه بجهة غسل باشد یا نه واگر غسل واجب ممکن نشود الا بدخول در حمام

مذکور پس اگر وقت ان غسل تنگ باشد پس کراهت برطرف میشود واگر وقت تنگ نباشد وتاخیر غسل باعث فوة مستحبی نشود کراهت باقی است واگر باعث فوة مستحبی شود مجرد احتمال ثبوت ان مستحب مثل این کراهت باشد بجهت دلیل وهر چیز که باعث ضعف شود حکم کراهت ان میشود وخواب کردن بجهة روزه دار ضرر ندارد بلکه اولی عدم ترک ان است واگر کسی نیت روزه را فراموش کند وبخواب رود وبیدار نشود تا بعد از ظهر باید روزه را قضا کند واگر قبل از زوال بیدار شود ونیت کند روزه اش صحیح است واگر دوائی بخورد بجهة انکه خواب رود ان خواب نیز ضرر ندارد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الخمیس عاشر ربیع الاولی من شهور سنة ١٢٤٢ اثنی واربعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علیه وآله الف الف الثناء والتحیة علی ید الاقل السادات وحقرکاینات ابوالقاسم بن ابراهیم الموسوی الشیرازی الاصل فی قریة ... رب العالمین

شرح دعای ام الصبیان



من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام [illegible]

[illegible]

وبروایت سلمان فارسی رضی الله عنه خوابی که درین روز بینند تا سه روز اثرش ظاهر شود و نام این روز نزد
اهل فرس اسفند است **روز شانزدهم** درین روز ضحاک تازی خواهرزاده شداد بن عاد که عرب
او را علوان میگویند و بفارسی نام او بیوراسب و در دنیا هزار سال و کم یک روز پادشاهی کرده بود و بر جمشید
جم غالب شد و او را گرفت و باره دو سر تعلیم شیطان او را دو پاره کرد و سابق بران اره دو سر نبود و درین
روز فریدون بر ضحاک غلبه شد و با کاوه آهنگر ضحاک را گرفته در چاه کوه دماوند حبس کردند و اصحاب الرس
درین روز معذب شدند و نمرود درین روز باسمان رفت و روز نحسی است و موافق نجوم مذموم است برای
برای هیچ کار خوب نیست مگر عمارت کردن و پی گذاشتن و هر که درین روز سفر کند هلاک شود و لشکر سلم
و تور درین روز در دشت قبچاق گم شدند و پیدا نشدند و این است که هنوز میروند و گویند که آن لشکر
چهارصد هزار کس بودند و بعضی گفته اند که چهل هزار کس بودند که آمده بودند که با منوچهر جنگ کنند و هر که
بگریزد بزودی برگردد و هر که راه گم کند سالم ماند و هر که بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندی که متولد
شود اگر تولد او پیش از زوال باشد دیوانه شود و اگر بعد از زوال باشد حالش نیکو باشد و بروایت
دیگر بسیار نحس و مذموم است و هیچ حاجت دران روز مطلبید و سفر مکنید و تصدق بسیار بکنید و هر که
درین روز بیمار شود تلف گردد پس تا بتوانید متوجه کاری نشوید و گویند که عذاب قوم عاد اول که اصحاب
باشند و قوم ثمود درین روز بوده و گویند که هلاکت هفت کس که دعوای خدائی کردند درین روز
واقع شد فرعون و نمرود که بعضی او را ایکاووس گویند و دقیانوس و جمشید و کاوس بن کیقباد
و نمرو شاه و شداد بن عاد و گویند که بخت النصر درین روز مسخ شد بصورت عقاب و بروایت
سلمان خواب درین روز بعد از شش روز اثرش ظاهر میشود و نام این روز نزد اهل فرس مهرگان است

روز هفدهم درین روز تولد حضرت رسول صلعم بطریق شیعه واقع شده در ماه ربیع الاول و جنگ بدر
درین روز واقع شد و بدر چاهی است در حوالی مدینه مشرفه و اول فتحی که در اسلام ظاهر شد درین روز
بود و درین روز ملائکه بمدد حضرت رسالت پناه صلعم آمدند و شوکت بت پرستان و صنادید عرب درین
روز شکسته شد و بقولی حضرت امام جعفر صادق ع درین روز متولد شده و بروایتی این روز میانه است
و بپرهیزید درین روز از منازعه کردن و قرض گرفتن پس هر کس درین روز قرض بدهد باز پس نهند
و فرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد و بروایتی روز گرانی است دران حاجت مطلبید و بروایتی برای
هر کاری شایسته است خصوصا تزویج و خرید و فروخت و زراعت و عمارت و رفتن بنزد سلاطین
و قول اول اقوی است و در روایت دیگر واقع شده که حجامت کردن در هفدهم موجب شفا است
و نام این روز نزد اهل فرس سروش است **روز هجدهم** همین روز بود که حضرت ابراهیم ع از آتش
نمرود بن کنعان خلاص شد و درین روز حضرت موسی ع بر سحره فرعون ظفر یافت و درین روز
حضرت عیسی ع شمعون بن حمون الصفا را برامت خود نصب کرد و درین روز حضرت سلیمان ع
آصف بن برخیا را وصی خود گردانید و این روزیست که جمشید نوروز را وضع کرد و اول تحویل آفتاب
در برج حمل و این را نوروز نام نهاد و اول سال قرار داد و درین روز حضرت حق سبحانه تعالی آفتاب و ماه
و گلها و ریاحین و عطرها و بادها و روشنائیها را آفرید و درین روز ابراهیم فرزند رسول خدا از دنیا
رحلت نمود و درین روز سد شهر سبا خراب شد و آب آن ولایت را خراب کرد و بعضی
گویند که تولد ذو القرنین درین روز بود و اسکندر بن فیلقوس است بیونان انداخت و خراب
کرد و درین روز جزایر خالدات که انتهای معموره دنیاست و از آنجا تا ساحل دریای مغرب

ده درجه است و آن دریا را اقیانوس گویند و آن جزایر باب معمور شد و افراسیاب درین روز
گنگ دز چین را بنا کرد و درین روز حدود ایران و توران را منوچهر قرار داد و آرش تیری
انداخت از آمل مازندران تا کنار آب آموی بزمین آمد که چهل فرسنگ مسافت آن است از
آمل تا کنار آب آمو و گویند که حکما آن تیر را میان تهی و مجوف ساخته بودند و پر از سیماب
کرده بودند و در وقت طلوع آفتاب رو بمشرق انداخت و ملکت آن تیر را تا درین روز بزمین
رسید و درین روز خلایق در غدیر خم با جناب امیر ع بامامت و ولایت بیعت کردند و اکثر همه
برگشتند و مرتد شدند و عرب [illegible] بر گردیدند و معدودی چند از مؤمنان مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و غیرهم که بر جاده متابعت ماندند و سایر صحابه گوساله پرستی را اختیار کردند و ابا بکر را
بخلافت نشانیدند و این روز بود که منافقین مکه و مدینه اظهار نفاق خود کردند خصوصا مشایخ
ثلثه لعنهم الله و درین روز بود که چهارده نفر و بروایتی شانزده نفر از سرداران صحابه [illegible] قسم
شدند نه نفر از مهاجرین بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص و ابوعبیده جراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر از انصار ابوموسی اشعری
و مغیره بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری لعنهم الله که ایشان را اصحاب عقبه
و اصحاب صحیفه نیز میگویند که صحیفه نوشتند و توطئه کردند که خلافت را از جناب رسول خدا ص
با امیرالمؤمنین ع نرسد و [illegible] عقبه [illegible] درین روز کردند و آن عقبه ما بین
جحفه و ابوا بوده و مشهور به تل هرشی است که شتر حضرت رم کند و آن حضرت را بینداز و هلاک کنند
و درین روز ابوبکر و عمر و عثمان با سایر منافقین با حضرت امیرالمؤمنین ع بیعت کردند بامر خلافت

واخر نقض عهد کردند و هم در این روز حضرت امیر المؤمنین ع بعد از بیست و پنج سال و شش ماه از فوت حضرت
رسالت صلعم بخلافت نشست و صحابه با او بیعت کردند بعد از قتل عثمان و این روز مبارکی است برای همه
کارها و نیک است برای خریدن و فروختن و زراعت کردن و سفر رفتن و تزویج نمودن و طلب
حوایج نمودن و کسی که با کسی دشمنی داشته باشد بر او غالب آید و اگر مالی بکسی قرض دهد باو برگردد و بیمار
شفا یابد و فرزندی که متولد شود عاقبتش نیکو باشد و اهل سنت میگویند که در این روز ضحاک ماردوش را در چاه
دماوند حبس کردند و مشهور است و پیغمبری بدعای حنظلة بن صفوان در مغرب غایب شد و درین روز
بنی اسرائیل گوشت گاو را بر عامیل زدند و او زنده شد در ایام موسی ع و قارون در این روز بزمین
فرو رفت و بنی اسرائیل در این روز گوساله پرستیدند و نام این روز نزد اهل فرس وی رش است
روز نوزدهم روزی است که حضرت اسحق ع متولد شد و در این روز مسجد اقصی را حضرت داود ع
بنا کرد و در شب نوزدهم ماه حضرت آمنه رضی الله عنها بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله حامله شد نزد جمره وسطی در
منزل عبد المطلب رضی الله عنه و در این روز حضرت اسکندر تدارک رفتن بظلمات کرد و در این روز
اسکندریه را بنا کرد و بلیناس حکیم آینه ساخت با منار و در این روز عبد الرحمن بن ملجم مرادی لعنة الله علیه
بر حضرت امیر المؤمنین ع ضربت زد بر خوب نیست و بروایت دیگر شایسته است برای سفر و طلب
علم و طلب روزی و سعی در کارها و بد است برای خریدن بنده و چارپایان و گم شده بعد از پانزده
روز برگردد و فرزندی که متولد شود درین روز توفیق خیرات یابد و با برکت باشد و بروایت
دیگر اگر کسی با کسی خصمی کند بر او ظفر یابد بقدرة حق تعالی و برای همه کارها شایسته است و نام این روز نزد
اهل فرس فروردین است **روز بیستم** بروایتی در این روز مولود حضرت فاطمه علیها السلام است و هم محرم

حضرت

حضرت امام حسین ع با بقیه اهل بیت درین روز از شام بمدینه طیبه آمدند و بروایت دیگر بکربلا آمدند میان آنست
ولیکن نیکوست برای سفر کردن و برآمدن حاجات خصوصا بنا کردن بناها و دوا رست نمودن و نشاندن
درخت و گرفتن چارپایان و کسی که بگریزد و پیدا بدست آید و کسی که راه گم کند خوف هلاک بر اوست
و کسی که بیمار شود بیماری او صعب باشد و فرزندی که بوجود آید با مشقت زندگانی کند و بروایت دیگر
روز نیکی است برای همه کارها خصوصا سفر و طلب حوایج و عمارت ساختن و تزویج نمودن و درخت نشاندن
و نزد پادشاهان رفتن و نام این روز نزد اهل فرس خورس است **روز بیست و یکم** درین روز وفات
سید اوصیا حضرت امیر المؤمنین ع واقع شده و در شب آن حضرت رسالت پناه ص را بمعراج بردند
و حضرت عیسی ع از ظلم جهودان در این شب باسمان رفت و روزی بسیار نحس است و موافق
نجوم مذموم است و روز ریختن خونهاست پس در این روز حاجت طلب مکن و با کسی منازعه
مکن و پرهیز کن از رفتن نزد پادشاهان و کسی که سفر کند خوف هلاکت بر اوست و فرزندی
که در این روز متولد شود فقیر و پریشان باشد و بروایت دیگر روز نحسی است همین برای کشتن
جانوران نیکست و نام این روز نزد اهل فرس رام است **روز بیست و دوم** درین روز
معاویه بمنزل هاویه واصل شد و در این روز یزید پلید والی این امت شد لعنت بسیار براو
باید کرد و در این روز ولید بن مصعب بن قابوس که فرعون باشد دعوی الوهیت کرد
بعد از آنکه پنج سال بت پرستی کرده بود و پادشاه نینوی که موصل باشد و جرجیس ع بدعوت
او مامور بود و بعذاب الهی واصل شد اما شایسته است برای برآوردن حاجتها و بیع و شری
و رفتن بنزد پادشاهان و تصدق در این روز مقبول است و ثوابش مضاعف است و بیمار زود

شفا یابد و مسافر بعافیت برگردد و در روایت دیگر روز نیکی است و برای همه کار نیک است
و بروایت دیگر هر فرزندی که متولد شود مبارک و محبوب باشد و هر که بنزد پادشاهان رود و مطلب
برسد و خوشنود گردد و نام این روز نزد اهل فرس دی بمهر است **روز بیست و سیم** روز قدر است
در ماه مبارک رمضان و با میمنت و برکت است و در این روز نعش حضرت یعقوب ع را به قدس
خلیل آوردند و عیص برادر آن حضرت را نیز در همین روز آوردند و هر دو را در یک روز
دفن کردند و نیک است برای هر کاری خصوصا طلب حوایج و تجارت و زن خواستن و
نزد سلاطین رفتن و کسی که در این روز سفر کند غنیمت یابد و خیر بسیار ببیند و فرزندی که متولد
شود نیکو تربیت یابد و مبارک و شایسته باشد و در شب آن که لیلة الجهنی است در ماه مذکور
قرآن بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نازل شد و بعضی گویند نزول ختم قرآن در این شب شد
و بحسب مصالح آیه بآیه و سوره بسوره بآن حضرت نازل شد و بعضی میگویند که تمام قرآن در این شب
از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد و انجیل و زبور و توریة نیز در این شب نازل شد و بروایت
منافقین کوفه در این روز جمعیت نمودند که امام حسن ع که بجنگ معاویه رفته بود ملعون رخت آن
حضرت را غارت کردند و سالم بن قبیصه اسدی علیه اللعنه خنجر بر ران مبارک آن حضرت
زد و از نفاق آن بدبختان دست از خلافت برداشت و نام این روز نزد اهل فرس
دین بمهر است **روز بیست و چهارم** روز بسیار نحسی است و موافق نجوم نیز مذموم است
و فرعون ملعون در این روز بوجود آمد و تولد فرعون آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی عمر بن الخطاب علیه اللعنه
والعذاب نیز درین روز میگویند و بخت النصر در این روز تاج بر سر گذاشت و سی سال

سلطنت

سلطنت ایران کرد و قتل ارمیا ع در این روز بوده و هلاکو خان در این روز کوفه را خراب کرد
و در این روز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله صاحب فراش شد و بیمار گردید پس هیچ کاری در
این روز اختیار مکن و فرزندی که متولد شود روزگار او بسختی گذرد و توفیق خیر نیابد و در آخر
عمر کشته شود یا غرق شود و هر که در این روز بیمار شود بطول انجامد و بروایت دیگر هر که سفر کند
در آن سفر بمیرد و در این روز فتح خیبر واقع شد و در این روز حضرت امیر المؤمنین ع خاتم خود را
در رکوع بسائل داد و آیه انما ولیکم الله در شان آن حضرت نازل شد و نام این روز نزد اهل فرس
دین است **روز بیست و پنجم** روز بسیار نحسی است و موافق نجوم مذموم است پس خود را در این روز حفظ
کن و پی کاری مرو که درین روز حق تعالی اهل مصر را بآیات عذاب خود مبتلا کرد و کیخسرو شعث پیغمبر را
کشته بود و هر که بیمار شود درین روز حالش بد بود و هر که درین روز سفر کند خطر دارد و فرزندی که درین
روز متولد شود فراخ روزی باشد و نیکوکار افتد اما ببلای سخت گرفتار شود و آخر نجات یابد و بروایت
دیگر هر که درین روز بیمار شود تا آخر بیماری بهوش نیاید و بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه از شر این روز
بخدا پناه برید بدعا و نماز و اعمال خیر و در این روز کعبه را بر زمین نصب کردند و تعظیم کعبه در این
روز بر حضرت آدم ع نازل شد از آسمان و در این روز بود و زمین را درین روز خدای تعالی پهن کرد
و نام این روز نزد اهل فرس ارد است **روز بیست و ششم** شایسته است برای سفر و هر امری
که اراده کنی مگر زن خواستن که هر که درین روز تزویج کند میانه او و زوجه اش جدائی افتد چرا که در این
روز دریا شکافته شد برای حضرت موسی ع و اگر از سفر برگردی داخل خانه مشو و بیمار در این روز
حالش بد باشد و فرزندی که درین روز بوجود آید عمرش دراز باشد و در این روز شداد زندگانی را

وداع کرده و بروایت دیگر هرکه درین روز سفر کند سودی نه بیند و شاید بر گردد و الصدق بسیار کننده که خویش
بسیار باشند و نام این روز در اهل فرس اشارست **روز بیست و هفتم** برای همه کاری نیک است
و این روز مبعث حضرت پیغمبر است ص در ماه رجب و فرزندی که دراین روز متولد شود خوش
روی و خوش خوی و طویل العمر و با خیر فراوان و محبوب القلوب مردمان باشد و در روایت
دیگر برای زراعت و تجارت و خرید و فروخت و رفتن بمجالس و سعی در حوایج نیک است
و نام این روز نزد اهل فرس اسمان است **روز بیست و هشتم** نیک است برای هر کار خصوصا
سفر کردن و دراین روز حضرت یعقوب ع متولد شده پس هر فرزندی که متولد شود دراین
روز روزی فراوان یابد و محبوب مردمان باشد و احسان کند با اهل خود و لیکن غمهای
عظیم بوی رسد و در اخر عمر بمرضی یا بضعف چشم مبتلا شود و بروایت جناب سلمان رض خوابی
که دیده

که دیده شود و در همان روز اثرش ظاهر شود و وفات حضرت سید الانبیاء صلوات الله و امام حسن مجتبی ع درین
روز واقع شده و درین روز غصب حق اهل بیت کردند و درین روز بنای ظلم بر آل محمد ص گذاشتند
و نام این روز نزد اهل فرس رام باد است **روز بیست و نهم** برای جمیع کارها خوب است
و فرزندی که دراین روز بوجود آید برد بار باشد و هرکه بیمار شود زود صحت یابد و دراین روز وصیت
نامه نویسد و بروایت دیگر برای همه کس خوب است مگر کاتبان که متوجه کاری باید نشوند خصوصا
سفر کردن و گریخته دراین روز زود بر گردد و گم شده دراین روز زود بدست آید و بروایت دیگر
شایسته است برای همه کارها خصوصا با پادشاهان را ملاقات کردن و دیدن برادران و دوستان
و موافق نجوم این روز نحس است و تحت الشعاع است و اکثر کارها بد است و بروایت سلمان رض خوابی
که دراین روز دیده شود در همان روز اثرش ظاهر شود و نام این روز نزد اهل فرس مار اسفند است

روز سیام نیک است برای خرید و فروخت چارپایان و ترویج کردن و فرزندی که دراین روز
بوجود اید برد بار باشد و راست گو و وفادار و عالیشان و جلیل القدر باشد و هرکه بگریزد زود بدست
اید و هرکه چیزی گم کند بیابد و هرکس قرض کند بزودی باز دهد و بروایت دیگر حضرت اسمعیل پسر حضرت ابراهیم
درین روز متولد شده است و برای همه کارها نیک است خصوصا درخت نشاندن و زراعت و عمارت
بنا کردن و از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که ترک حجامت مکن و در هفتم حزیران رومی و اگر ترک
کنی البته در چهاردهم بکن و نام این روز نزد اهل فرس اسفند ترا است **فصل دویم** در اختیارات
ایام هفته است **روز جمعه** در عرب این روز را عروبه میگویند و عجم ادینه و این روز
متعلق است بزهره و دراین روز افتاب و ماه و ستاره و ملائکه افریده شده و بروایتی افرینش
اسمانها و زمینها درین روز شده و درین روز ادم ع مخلوق شد و این روز عید مسلمانان است
و روز جمعه از ایام هفته کوتاه تر است در شب و روز کفار را عذاب نمیکنند به تفضل الهی و برکت
این روز و بروایتی تخفیف میدهند عذاب ایشان را و هر مومن و مومنه که در شب
و روز جمعه بمیرد شهید مرده است و مبارکترین عیدهاست و بهترین روزهاست
و سنت است دراین روز بحمام رفتن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن
و چیدن شارب و پیش از زوال سفر کردن مبارک است
و در بلدی که نماز جمعه کنند واجب است که نماز جمعه حاضر
شوند و البته ترک نکنند و با وقار و سکینه روانه مسجد شوند
و بهترین

و بهترین لباسهای خود را بپوشند و بوی خوش بکار برند و متوجه کاری نشوند مگر بامور خانه خود و نذرات
مسجد رفتن و باید میوه تازه بخانه برند و بعد از نماز عصر هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل او ص بفرستند و اگر
مطلق در روز جمعه هزار صلوات بفرستند آن نیز خوب است و در عصر جمعه دعای عشرات و در ساعت
اخر روز دعای سمات را بخوانند و چهار رکعت نافله زیاده بر نافله ظهرین بگذارند و بیع و شری
کردن در وقت ندای صلوة جمعه مکروه است و بعضی حرام میدانند حجامت کردن و در بعضی
احادیث واقع شده که بجا آورد زیرا که درین روز ساعتی است که اگر در آن ساعت حجامت
واقع شود هلاک میشود و در روایتی نهی واقع شده است از حجامت در وقت زوال روز جمعه
و در چند حدیث دیگر واقع شده است که قصور ندارد مطلق و در چند حدیث معتبر از حضرت امام
جعفر ع منقول است که هرگاه در شب یا در روز زیادتی خون در خود بیابی آیة الکرسی بخوان
و حجامت بکن و حضرت رسالت پناه ص چون هوا سرد میشد از بریدن با نوره نقل معتبر نمودند
در روز جمعه میکردند و در بعضی روایات وارد شده است که نوره کشیدن در روز جمعه مورث پیسی است
و در چند روایت تجویز واقع شده است بلکه از بعضی روایات دلالت بر استحباب میکند و در روایت
معتبر دیگر وارد شده است که روز جمعه روز خواستگاری و نکاح کردن است و مستحب است
موی سر و ریش را شانه کردن و تصدق دادن و نماز را بجماعت گذاردن و صله رحم و احسان
بخویشان و برادران و سر را به خطمی شستن و خضاب نمودن و برای همه کارها مبارک
است و این روز عیدی است از اعیاد امت پیغمبر ص **روز شنبه** و بعربی سبت و بعبرانی سبتا
و متعلق است بزحل و عید یهود است از ایام هفته و در چند حدیث وارد شده است که سبت نام

حضرت رسالت پناه صلوات الله است و یهود لعنهم الله میگویند که چون حق تعالی از آفرینش آسمانها و زمینها فارغ
شد آن شنبه بود به پشت خوابید و پای را بر روی پا گذاشت تا از کوفت برآید فاتهم الله وانی
تؤفکون و حضرت رسالت پناه صلوات الله فرموده است که حضرت حق سبحانه و تعالی مبارک گردانیده
برای امت من بامداد روز شنبه و پنجشنبه را و برای جمیع کارها خوب است خصوصا سفر کردن
که در احادیث معتبر وارد شده است که اگر در روز شنبه سنگی از کوهی در غلطد البته حق تعالی او را
بجای خود بر میگرداند و بروایتی شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه در این روز واقع
شده است و قومی از صیادان بنی اسرائیل که در این روز ماهی میگرفتند بصورت میمون شدند
و از برای ناخن و شارب گرفتن خوب است و نهی واقع شده است که شنبه را ملعون
میگویند چنانچه میان جهال و عوام الناس متعارف است و حدیثی وارد شده است در لعن
اصحاب السبت که مراد یهود باشند و در حدیث دیگر وارد شده است که ناخن و شارب در
روز پنجشنبه و شنبه بگیر دار درد دندان و درد چشم عافیت یابد و در روایتی وارد شده است
که حجامت کردن در روز شنبه مورث ضعف است و عمل زراعت را خوب است
و قولی است که نو بریدن و پوشیدن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در شنبه و یکشنبه
و سه شنبه خوب نیست و میگویند که در شنبه ناخن گرفتن اکله در اصابع می آورد و
این قول اصلی ندارد و ابوالجان را حق تعالی درین روز آفریده است روز یکشنبه متعلق است
بآفتاب و عرب آنرا اول میگویند و بعربی یوم الاحد و عید نصاری است از ایام هفته
و درین روز حق تعالی بنای آفرینش نموده و زمین را آفریده و میانه است برای اکثر کارها

و زمخشری در ربیع الابرار روایت کرده که عذاب ثمود درین روز نازل شده و در حدیث
واقع شده که نعوذ بالله من شر یوم الاحد فان له حد کحد السیف و لعن بر
اصحاب یوم الاحد نیز وارد شده که مراد نصاری باشند و موافق حدیث معتبر حجامت کردن
در طرف عصر روز یکشنبه بسیار نافع است و در حدیث دیگر وارد است که بنای عروسی
و بنا نهادن و سفر کردن نیز خوب است و درین روز ذی القرنین سد را بنا نهاده است
و در شادی بنای روز می قصر خورنق که در مداین سبعه عراق عرب بود از برای نعمان بن منذر
پادشاه عرب بنا نهاد و قولی گویند که بنای گنبد ملک خرمان را هرماقوس حکیم درین روز
بنا گذاشت روز دوشنبه متعلق است بقمر و عرب آنرا اهون میگویند و بعربی یوم الاثنین
و در این روز کوهها و دواب بحر آفریده شده و درین روز فرعون با قبطیان از عقب
بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بر نگردیدند و نحس ترین روزیست از ایام هفته و در ایام
سال روز عاشورا از همه روز نحس تر است و این روز منسوب است به بنی امیه لعنهم الله
که ایشان عید کردند و در اینها بسبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و سنیان این روز را مبارک
میدانند و هم این طایفه و ناصبیان و مرتدان صحابه از برای شرف این روز حدیث
وضع کرده اند که میمون و با برکت است خدا بر ایشان لعنت کند که دروغ میگویند و همچنین
نیز از برای روز عاشورا احادیث وضع کرده اند و در روز عاشورا ذخیره در رفاههای
خود جمع میکنند و این روز را خوارج و سنیان در زبیده عید میکنند و خضاب در دست می بندند
و بدیدن یکدیگر میروند و سازها میزنند خصوصا اعراب بادیه و اهل حرمین شریفین

و حوالی آن از بصره و بغداد و در این روز مشوم و نحس رسول خدا صلوات الله از دنیا رحلت فرمود
و وفات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام درین روز واقع شد برای هیچ کاری مبارک نیست
و بروایتی برای طلب معاش و تجارت خوب است و در بعضی روایات وارد شده است
که در طرف عصر حجامت کردن خوب است و بعضی روایات مطلق وارد شده است که خوب است
و در احادیث بسیار نهی واقع شده است از سفر کردن درین روز و برای مهمی و حاجتی رفتن
و از ایام نحس سال این روز است و بیست و یکم ماه مبارک رمضان و بیست و هشتم و بیست و نهم
صفر و چهارشنبه آخر ماه صفر را بر گفته اند و در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است
که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح روز دوشنبه
سوره هل اتی علی الانسان بخواند و ابن جوزی از علمای عامه که از کتب شان بزرگ ایشان است
در کتاب در العقود طعن بر شیعه زده میگوید که شیعه این روز را شوم میگویند بچه جهت در این
روز حضرت رسالت پناه صلوات الله متولد شده و درین روز مبعوث شده و درین روز
وفات یافته و درین روز از مکه هجرت نموده و درین روز داخل مدینه شده جواب آن
همین بس است که درین روز نحس حضرت رسالت پناه وفات یافت و بنای ظلم
بر اهل بیت گذاشتند و غصب خلافت نمودند و شیخین لعنة الله علیهما نفاق و کفر خود را ظاهر
گردانیدند و متولی امر آن حضرت شدند که از ایشان شد تا روز قیامت خلق را بضلالت و
گمراهی افکندند و بسعی ایشان این امت هفتاد و سه گروه شدند و حکایت سقیفه بنی ساعده
بر ایشان شاهد است که مهاجرین و انصار را اشتند و میگفتند که منا امیر و منکم

امیر روز سه شنبه متعلق بمریخ و عرب آنرا جبار میگویند و بعربی یوم الثلثاء و در روز بنی عباس است
و میانه است برای اکثر کارها و در این روز مسلم بن عقیل رضی الله عنه در کوفه خروج کرد در سال شصتم
هجرت و درین روز دولت بنی امیه علیهم اللعنه منقرض شد و مروان معروف بمروان حمار آخرین
ملوک بنی امیه درین روز کشته شد و سلطنت بعباسیان رسید و درین روز ها جزایر خالدات
باب معمور شد و در حدیث وارد شده که سفر کن در روز سه شنبه که میانه است برای کارها اما از
برای ملاقات امرا و جهاد فی سبیل الله خوب است و درین روز آفرینش اشجار و نباتات زمین
و نهرها و هوام و آنچه در نهرهاست با عمارات و مواضع خراب شده و در حدیث وارد شده است
که سفر کن در روز سه شنبه که درین روز حق تعالی آهن را برای حضرت داود نرم کرده و در روایتی از حضرت
رسول صلوات الله منقول است که هر که در روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند
موجب شفا است او را از دردهای سال و در حدیث وارد شده که در روز سه شنبه ساعتی است
که اگر حجامت در آن روز و در آن ساعت اتفاق افتد خون نمی ایستد تا او را هلاک کند و در
حدیث معتبر وارد است که هر حاجتی که داری که بر تو دشوار شود آنرا در روز سه شنبه طلب نماید
روایت دیگر وارد شده است که روز جنگ است و خون گرفتن روز چهارشنبه متعلق است
بعطارد و عجم آنرا و بار میگویند و بعربی یوم الاربعاء و این روز منسوب است بخلفای بنی عباس
که تعظیم این روز می نمودند و الحال سنیان حرمت این روز را امیدارند و از ایام نحسه هفته است
و درین روز حق تعالی ارکان آتش را آفریده و درین روز هلاک گردانید امم سالفه را مثل قوم
احقاف و لوط و شعیب علیهم السلام و درین روز پادشاهی از میان بنی اسرائیل برطرف شد

و درین روز قابیل آتش پرستی را اختیار کرد و زردشت ملعون درین روز دعوی نبوت کرد
در ایام گشتاسب بود و درین روز گشتاسب آتشکده ها را در عالم بنا کرد اول آذرگشسب آتشکده
بلخ بنا کرد و دیگر خود بسوی آتشکده آذربایجان و درخش شد و آتشکده ارمنیه را او بنا کرد و بعضی
گویند که او را واس مجوسی که براس البغل مشهور است ساخته و در ری نیلی منسوب باوست آتشکده خوار
قزوین و توش آذر آتشکده مازنان اصفهان و رام برزین آتشکده فارس و درخش آتشکده کرمان و در
غروب آفتاب این روز دجال ابن صاید متولد شده و تولد معاویه بن ... و به ولد الزنا درین
بوده و بنای شهر قسطنطنیه روم درین روز بوده که اکنون باسلامبول (استنبول) مشهور است و او را قسطنطین
بن لطی بن یونان ساخته و بنام بانی آن موسوم است و درین روز شاه پور ذوالاکتاف
اعراب کتفها بیرون آورد و می شکست و درین روز بروایتی حق تعالی مرغان را آفرید و درین
روز قرامطه خروج کردند و علی بن بابویه رحمة الله علیه را در کعبه کشتند و حجر الاسود را از جای خود
کنده بکوفه بردند و بیست سال حجر نزد ایشان بود و درین روز خوب است طلب
علم و حکمت و کتاب نوشتن و ابتدای درس نمودن و حمام رفتن و برای اکثر کارهای دیگر
شایسته است و نهی واقع شده است از حجامت کردن و نوره کشیدن و سفر کردن و درین
روز در بعضی روایات تجویز حجامت و سفر واقع شده و اگر حجامت ضرور شود بهتر آنست
که در آخر روز واقع سازند چنانچه در بعضی از احادیث واقع شده و در حدیثی نهی واقع
شده از حجامت کردن در روز چهارشنبه هرگاه ماه در برج عقرب باشد و در روایتی معتبر
وارد شده است که روز خوردن مسهل و دوا است و طایفه از بنی اسرائیل از امت
حز

حضرت عیسی ع درین روز بصورت خوک شدند آنها بودند که از آن حضرت مائده آسمانی طلبیدند
و ایمان نیاوردند روز پنجشنبه متعلق است بمشتری که بعجم اورمزد میگویند و بعبری یوم الخمیس
درین روز جمشید جواهرات و طلا و نقره را از معادن بیرون آورد و عمارت درین روز
در دنیا بنا کردند و درین روز اولاد ترک بن یافث سمور و سنجاب را پیدا کردند و درین
روز اسکندر از ظلمات بیرون رفت و درین روز درهم و دینار را سکه کردند و درین روز
پادشاه در دنیا بهم رسید و درین روز اقالیم سبعه را وضع کردند و روز مبارکی است و درین روز
حضرت رسالت پناه ص غزا میکرد و ظفر مییافت و درین روز ابلیس ملعون شد و درین روز
حضرت ادریس ع باسمان رفت و پنجم روز دنیاست خوب است دیدن قضات و علما و اکابر
و امرا و صاحب کتاب عجایب مکروه دانسته حجامت درین روز و هارون الرشید ملعون درین
روز حجامت کرد و در همان شب مرد و بجهنم واصل شد و بروایتی ملائکه درین روز آفریده شده اند
و برای جمیع کارها خوب است خصوصا حجامت کردن موافق احادیث بسیار و بهتر آن است
که پیش از زوال واقع سازند و برای ناخن گرفتن خوب است بهتر آن است که یک ناخن را
برای روز جمعه بگذارند و در روایت دیگر وارد شده و حضرت رسول صلعم چون هوا گرم
میشد از اندرون خانه به بیرون نقل میفرمودند در روز پنجشنبه حجامت میکردند و در حدیثی وارد
شده است که هرکه در روز پنجشنبه آخر ماه و در اول روز حجامت کند درد از بدنش میکشند و در
روایت دیگر وارد شده است که روز پنجشنبه روز داخل شدن است بر امرا و بر آوردن حاجات
بدانکه سفر کردن و تزویج نمودن در قمر در عقرب کراهتی دارد که اگر عقد واقع شود زن و شوهر

خوبی نه بینند و روزهائی که در ماه مذکور شد که نحوست دارد اگر در ماه فرس قدیم آنها را رعایت نمایند
بهتر است زیرا که ظاهر بعضی احادیث دلالت برآن دارد و اگر روزهای ماه در روزهای هفته و سعادت
و نحوست با یکدیگر موافق شوند و ضرور شود اختیار کردن رعایت نیکی و بدی ایام هفته اولی است
زیرا که احادیث آنها معتبرتر است و رعایت ستاره سکز یلدوز که خواجه آورده ان شاء الله تعالی
اثر اینرا بگفته که در وقت سفر برابر رو نباشد و اینکه گفته اند که عقد و نکاح کردن در میان عید
فطر و عید قربان خوب نیست اصلی ندارد و شاید که اصلش از طریق عامه بوده باشد و در ماه شوال
چون عقد عایشه واقع شده و اکثر مفاسد اسلام از او بظهور آمده شاید که اصلش از این جهة
بوده باشد **فصل سیم در اختیارات ماههای دوازده گونه است** محرم الحرام را از این جهة
محرم نام گذاشته اند که حرام بوده است درین ماه قتال و غارت نزد عرب در ایام جاهلیت
و بت پرستی و چون مسلمان شدند حلال دانستند کشتن اهل بیت رسالت را و اسیر کردن
زنان و اطفال و غارت کردن اموال ایشان قاتلهم الله و این ماه شوم است بغیر میمنت
و برکت نباید دیدن روز اول ماه محرم نزد ملوک عرب عظیم بوده است و تعظیم آن میکرده اند
و اول سال مسلمانان است و سال هجرت که حضرت رسول صلعم قرار داده است چون آن
حضرت از مکه معظمه هجرت نمود و بمدینه مشرفه نزول اجلال فرمودند در ماه ربیع الاول بود
اول هجرت را از محرم قرار دادند که حساب سال درست باشد و دوازده ماه تمام باشد زیرا
که پیش از اسلام در ایام جاهلیت عربان هر سالی را نامی گذاشته مثل عام الفیل سالی بود
که ابرهه فیل را آورد و دیگرانی مکه معظمه و عام الحزن و عام الفرغ سالی بود که حضرت
ابوطالب

ابوطالب و خدیجه رضی الله عنهما فوت شدند و عام الخط و عام الجدب و عام الرخص و عام الفیل
از این قرار حضرت آنها برطرف کرد و بنا را بسال هجرت قرار داد و همه کرده مسلمانان بغیر از شیعه
اثنی عشریه که مبداء حساب ایشان است نیز از اول این ماه است و سال نو ایشان نوروز است
اما این ماه و این روز را تعظیم نمیکنند از برای حکایت کربلا و سال رومیان و مبداء
حساب ایشان با اکثر فرنگیان از زمان خروج اسکندر است و حساب یهود از خرابی
بیت المقدس است که بخت النصر خراب کرد و حساب مجوس از خرابی کیومرث است
و حساب هنود و براهمه از هبوط حضرت آدم ع است بدنیا و ازبک دو حساب دارند
یکی از سلطنت ابو الترک بن یافث است و اغوز پسر او و دیگر از پادشاهی افراسیاب
و قلیلی از پادشاهی خروج چنگیز خان را مبدأ حساب میدانند و حساب نصاری از
عروج حضرت عیسی ع است بر آسمان در سال یازدهم از پادشاهی طیباریوس قیصر و حکومت
فیلاطوس در یهودا و هیرودس چهارم بود در خلیل و حکومت فیلفوس برادرش در
ایطوریا و ولایت لوسانیا و ولایت طراخونیا و اهل یمن از خروج زید بن علی بن الحسین ع است
و غلمان و نغای از بنای ساختن سدی که ذی القرنین ساخت و اروس و بلغار و ... از
از حکومت چنگیز خان و بعضی از فرنگان در وقتی که ... عابه دیری ساخت که ازین
دیر حضرت عیسی ع بر آسمان رفت و بعضی از مبدأ تاریخ ایشان از وفات حضرت شمعون ع
در والیان فرنگ که قبر آن حضرت در آنجاست که اعلم علمای فرنگ و اروس و ارمنی
و نصاری است قاطبه و را پاپا مینامند که آنرا باصطلاح فرنگان پاپ میگویند و حساب

حبش و زنگبار را از خروج تبع الاکبر اسعد بن ملک ابوب است از ملوک عرب از اولاد ذو المنار
حمیری است و بعضی از خراب شدن سد شهر سبا و بادشاه یاسر بن عمرو میگیرند و حساب
ارامنه و گرجی از بنای اوج کلیسیای ایروان است که کعبه ایشان و اهل نصاری است
زیرا که میگویند که اول کلیسیائی که بعد از حضرت عیسی ع ساخته شد این کلیسیا است که قبر
نور جسل پیغمبر در آنجا است و تغییر نور جسل را الحیر جلیس ع کرده اند و بعضی میگویند که این کلیسیا در
زمان حضرت عیسی ع ساخته شده و حساب اهل خوارزم و اهل ارگنج از رفتن تیمور است به
البرز کوه و دشت قبچاق و منجمین الحال مبدا حساب تاریخ ایشان سه است یکی از زیج خواجه
نصیر علیه الرحمه و یکی از زیج جدید میرزا الغ و دیگر از تاریخ جلالی سلطان ملک شاه سلجوقی و حساب
فارسیان از پادشاهی یزدجرد اثیم است که پادشاه عجم بوده الحال امدیم بر سر حدیث در روز اول
محرم دعای حضرت زکریا علیه السلام مستجاب شد و در این روز حضرت ادریس ع داخل بهشت شد
در روز سیم اینماه حضرت یوسف ع از چاه خلاص شد و روز چهارم این ماه قصر نمرود مردود ملعون
خراب شد و در روز پنجم این ماه حضرت موسی ع از دریای قلزم عبور کرد و هفتم این ماه موسی ع در
کوه طور با حق تعالی مکالمه کرد و در روز هشتم این ماه اهل بیت رسالت را کافران کوفه و شام در
کربلا محاصره کردند و روز نهم این ماه را تاسوعا میگویند که ایشان اب بر اهل بیت رسالت
بستند و هم در این روز حضرت یونس ع از شکم ماهی بیرون امد و در همین روز حضرت موسی ع
و یحیی و مریم علیهم السلام متولد شدند و در روز دهم این ماه مقتل حضرت سید الشهداء و امام السعداء حسین بن
علی علیهما السلام و سایر شهدا است و انرا روز عاشورا میگویند و روز حزن و اندوه شیعیان است

درروز

و در روز شانزدهم این ماه تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه واقع شد روز هفدهم این ماه عذاب
بر اصحاب الفیل نازل شد و در روز بیست و پنجم این ماه وفات حضرت سجاد علیه السلام است
ماه صفر این ماه را بجهت این صفر نام گذاشته اند که صفر در لغت بمعنی زردی است که عبارت
از زرد شدن و رسیدن میوه است و زرد شدن برگ درختان در ینامی بود و عرب
درین ماه نیز خانهای خود را خالی میگذاشتند و بیرون میرفتند برای غارت کردن بریکدیگر
و صفر را نیز بیک اعتبار بمعنی صفر گرفته اند که بمعنی خالی بودن است که بعد از محرم اوطان
و خانهای خود را میگذاشتند و حرکت میکردند و عامه میگویند که در اول این ماه حرکت
نکردن از مقام خود بهتر است از سفر کردن و روز اول این ماه سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را
داخل دمشق کردند و این روز را بعضی مقتل حضرت امام زین العابدین ع گرفته اند و در روز سیم
اینماه مسلم بن عقبه علیه اللعنه از جانب یزید ولد الزنا در کعبه را سوخت و دیوارهای انرا
انداخت و خراب کرد و ستونها را باتش سوخت و مسلم سردار بود از جانب ان ملعون
و با ابن زبیر در ان روز در ان خیر البلاد جنگ کرد و درین روز حضرت باقر علیه السلام متولد
شده و روز هفتم این ماه بروایت دیگر حضرت امام حسن ع وفات یافته است و مولد
حضرت کاظم ع درین روز بود و در هفدهم این ماه حضرت امام رضا ع وفات یافت و روز
بیستم این ماه اهل بیت رسالت داخل مدینه شدند و درین روز جابر بن عبد الله انصاری
بکربلا امده و حضرت سید الشهداء را زیارت کرد و کسی قبل از ان نیامده بود بزیارت
کردن ان حضرت و در بیست و سیم اینماه امارت و خلافت بنی امیه باولاد عباس

رسید و در سال صد و سی و دو هجری ابو مسلم مروزی از برای ایشان در خراسان بیعت گرفت
و عبد الله سفاح خلیفه شد و در دو شب از این ماه مانده حضرت رسالت پناه صلوات الله و حضرت امام حسن ع
وفات یافتند و روز اخر این ماه هلاکو خان کوفه را خراب کرد و در اخر این روز شام را قتل
عام کرد ربیع الاول بهار عرب بود این ماه و ماه اینده بهاران و در اول این ماه وفات حضرت
امام حسن عسکری ع است و امامت بحضرت قائم علیه السلام رسید و در شب اول این ماه حضرت
رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت کرد در سال سیزدهم بعثت و ان شب پنجشنبه بود و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه درین شب بر فراش ان حضرت خوابید و حضرت رسالت پناه بغار ثور
تشریف بردند و در صبح ان مشرکان بر در غار امدند و حضرت سه روز در غار ماند و در روز چهارم
بیرون امد و متوجه مدینه شد و در روز دوازدهم این ماه داخل مدینه شد و بیک روایت روز
هشتم این ماه حضرت امام حسن عسکری ع وفات یافت و در نهم این ماه مقتل عمر بن الخطاب
علیه اللعنه والعذاب است و این قول مخالفت دارد با انکه ارباب سیر و تواریخ ضبط نموده اند زیرا
که علمای سیر مقتل ان ملعون را در چهارم ذی الحجه میدانند و مستند شیعه در روز نهم حدیث صحیح
حذیفه است و این عید بزرگ شیعیان است و اما ابن ادریس و شیخ مفید علیهما الرحمه و بعضی
از علمای شیعه میگویند که ان حرامزاده در روز دوشنبه چهارم ذی الحجه سنه ثلث و عشرین بجهنم
رفت و در دهم این ماه تزویج حضرت خدیجه رضی الله عنها بحضرت سید المرسلین و خاتم النبیین
و مخاطب بخطاب یاسین محمد مصطفی صلی الله علیه واله واقع شد و ان حضرت در ان وقت بیست و پنج سال
داشت و بعضی بیست گفته اند و چهاردهم این ماه یزید ولد الزنا بجهنم واصل شد و در ان وقت

از عمر نحس او سی و هشت سال گذشته بود و خلافت ناحق او دو سال و نیم کمتر بود و درین روز حضرت
رسالت پناه مامور شد بکشتن یهود و عبد الله بن انیس را با چهار نفر دیگر فرستاد به خیبر برای کشتن
ابو رافع برادر کنانه شوهر صفیه بنت حیی اخطب و در هفدهم این ماه مولود حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله است بطریق شیعه و اما سنی در روز دهم این ماه میدانند و در هفدهم این ماه نیز مولود
حضرت صادق ع بوده و در هجدهم این ماه حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود مردود جنگ کرد و
حق تعالی پشه را فرستاد تا نمرود را اکثر پرانید و لشکرش هلاک کرد و در نوزدهم این ماه حضرت داود
علیه السلام بجنگ جالوت رفت و در بیست و دویم بهشت شداد تمام شد بعد از انکه سیصد سال
در انجا کار کرده بودند و در بیست و چهارم حضرت موسی ع عوج بن عنق را کشت و در اخر
این ماه سفینه نوح ع بجودی قرار گرفت ربیع الاخر در چهارم این ماه مولود حضرت امام حسن
عسکری ع است و در پنجم این ماه المتوکل علی الله عباسی بجهنم رفت و پسرش منتصر اورا کشت
و در ششم این ماه جعفر واثق بعد او را بنا کرد و فتح کابل نمود در ایام ولید ملعون و هفتم این ماه شد
و در دهم این ماه فرض نماز سفر و حضر قرار گرفت و بعضی فرض صلوتین و ابتدای تاریخ هجری را
از ماه گذشته میدانند و در اخر اینماه دولت یزدجرد بن شهریار بسر رسید و سلطنت از عجم بعرب
رسید و خالد بن ولید در اخر این ماه بجهنم واصل شد جمادی الاول متعارف ایام زمستان
بود که اب یخ میکرد و شدت سرما بود و جمادی الاول را جمادی خمسه و جمادی ثانی را جمادی
سته نیز میگفتند از برای انکه اول پنجم از ماه محرم بود و دویم ششم محرم بود و پنجم این ماه ملخ طلا بحضرت
ایوب علیه السلام باریده و روز ششم این ماه منوچهر نهر فرات را کند و در نهم این ماه در سال سیصد

بعضد الدوله

هفتاد و یک عضد الدوله بزیارت حضرت امام حسین ع رفت و در نیمه این ماه مولود حضرت سجاد علیه السلام است
و درین روز واقعه جمل روی داد و نصرت بر حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد **جمادی الثانی**
در روز اول اینماه ملک بر حضرت رسالت پناه ص نازل شد و در پنجم این ماه وفات حضرت فاطمه صلوات الله
علیها شد و در نیمه این ماه ابن زبیر والی شد در مکه و آن ملعون کعبه را خراب کرد و دو در از
برای او نصب کرد که از یکی داخل شوند و از یکی بیرون روند و بعد از آن عبد الملک بن مروان یکی را
گرفت و سد و در کرد و دیگری را بجائی که اول بود نصب کرد و در این روز عبد الله زبیر کشته شد
و در سال هفتاد و سیم از هجرت بدست حجاج بن یوسف و عبد الله کشته شد و در آن وقت هفتاد و
سه سال داشت و در بیستم این ماه که سال دویم بعثت بود تولد حضرت فاطمه صلوات الله علیها واقع
شد و بعضی بسال پنجم بعثت گفته اند و اصح این قول است و در بیست و هفتم اینماه ابوبکر علیه اللعنه
والی این امت و حکومت بآن قائم شد **رجب المرجب** از این جهت این نام بردی که اشهر الله
که رجب در لغت بمعنی تعظیم است و در جاهلیت نیز تعظیم این ماه میکرده اند و حرب و قتال نمیکردند
و اصب هم میگویند زیرا که حضرت ستار و غفار درین ماه رحمت و مغفرت خود را بر بندگان میریزد
و اصم هم میگویند از برای آنکه کسی صورت شغب و قعقعه صلاح را نمی شنید و شب جمعه اول
این ماه رغایب است و رغایب جمع رغیبه است و رغیبه بمعنی بخشش بسیار است و تمام ملائکه آسمانها
و زمینها درین شب در بیت المعمور و حوالی آن نازل و جمع میشوند و آمرزش برای امت
حضرت رسالت پناه ص میخواهند و احادیث بطریق خاصه و عامه در فضیلت این شب
بسیار است و روز اول اینماه حضرت نوح ع بکشتی نشست و در این روز که جمعه بود حضرت باقر ع
تولد

متولد شد و ابن عباس مولود حضرت هادی ع در دویم این ماه میدانند و بعضی پنجم گفته اند و در
سیم این ماه وفات هادی ع است و در دهم این ماه مولود حضرت باقر است و در سیزدهم
این ماه مولود امیر است ع و در نیمه اینماه حضرت رسالت از شعب بیرون آمد و بعد از پنجاه از
هجرت درین روز حضرت رسالت پناه حضرت فاطمه ع را بشاه ولایت پناه تزویج نمود
و حضرت فاطمه ع سیزده سال داشت و درین روز توبه آدم ع قبول شد و این روز را استفتاح
میگویند و دعای ام داود درین روز مستجاب شد و این داود پسر حسن ع بود و بعضی تحویل قبله
درین روز میگویند و در هجدهم این ماه ابراهیم فرزند رسول خدا از دنیا رفت و در بیست و دویم
این ماه معاویه علیه اللعنه والهاویه پادشاه شد و هم این روز بود که بجهنم واصل شد و آن ملعون
هفده سال امارت شام کرده بود و بیست سال سلطنت مستقل داشت و بعضی نوزده سال
گفته اند و این واقعه عشرت فزا در سال شصتم هجری بود و در بیست و سیم این ماه منافقان
کوفه خنجر زهر آلود بر ران مبارک حضرت امام حسن ع زدند و در بیست و چهارم این ماه فتح خیبر
واقع شد و درین روز جعفر طیار ع از حبشه آمد و بیست و پنجم این ماه وفات کاظم ع بود و روز
بیست و هفتم این ماه مبعث حضرت رسالت است و اول روزیست که در دنیا لا اله الا الله
گفته شد و روزه این روز سنت است و ثواب بسیار دارد و در شب یکشنبه بیست و هشتم این ماه
حضرت امام حسین ع از بیم اعدا مخالفان از مدینه متوجه مکه معظمه شد و در بیست و نهم اینماه معاویه
غاویه عائشه غداره را در شام بچاه انداخت و کشت **شعبان المعظم** بمعنی آن است که در
این ماه منشعب میشود روزیهای مردم و اجلها همه قسمت کرده میشود و بلایا و رزق

دویم این ماه که سال دویم هجرت بود روزه ماه مبارک رمضان واجب شد و در روز سیم اینماه
مولود حضرت امام حسین ع است و درین روز آن حضرت که از مدینه هجرت نموده از بیم دشمنان
داخل مکه معظمه شد و در شب نیمه این ماه مولود حضرت صاحب الامر است ع و آن شب لیلة البرات است
که بعوض شب قدر حق تعالی بر ائمه معصومین علیهم السلام شفقت نموده و کسانی که توفیق عمل خیر مییابند
درین شب نوشته میشود و بیستم این ماه نوروز معتضدی است **رمضان المبارک** منع فرموده اند
که رمضان نگویند بلکه باید گفت شهر رمضان از جمله اسماء الله تعالی است و در لغت رمضان سنگ
گرم را گویند که از حرارت آفتاب تابیده باشد و رمض بمعنی شدت حرارت است و مصادف
بود این ماه بشدت حرارت گرما و در روز اول این ماه که سال دویست و یکم هجری بود مبایعت
مامون ملعون با حضرت امام رضا ع واقع شد و آن حضرت را ولی عهد خود گردانید و در نیمه
این ماه مولود حضرت امام حسن ع است و شب هفدهم این ماه لیلة الفرقان است و در روز آن
واقعه بدر کبری واقع شد و اول فتحی که در اسلام روی داد درین روز بود و در شب نوزدهم
این ماه موافق احادیث بسیار رزق حاج را بنویسند و در صبح آن ابن ملجم ملعون ضربت بر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام زد و در بیستم این ماه سال هشتم هجری فتح مکه معظمه روی داد و درین روز
حضرت امیر ع پای بر کتف مبارک حضرت پیغمبر نهاد و بتان را از کعبه بزیر انداخت و در شب
بیست و یکم این ماه معراج حضرت رسالت پناه واقع شد و درین شب عیسی ع از ظلم جهودان
باسمان رفت و وفات یوشع بن نون و حضرت امیر المؤمنین ع درین شب واقع شد و شب
بیست و سیم لیلة الجهنی است و اسم عبد الله بن قیس انصاری است و شب قدر شیعه است و متمم
اکثر

این شب قدر شب نوزدهم و بیست و یکم است باید که این هر سه شب را احیا داشتن و نزول
تمام قرآن باسمان دنیا از بیت المعمور یا از جانب الله درین شب بود و شب بیست و هفتم شب
قدر سنیان است و بروایتی در شب سیم این ماه صحف بر حضرت ابراهیم ع نازل شد و در شب
ششم توریه فرود آمد و انجیل در شب سیزدهم و زبور در شب هجدهم و قرآن در شب بیست و چهارم
شوال المکرم یعنی شالت ذنوب المؤمنین ای ارتفعت درین ماه آمرزیده میشود گناهان
مؤمنان و روزه داران ماه مبارک رمضان و روز اول اینماه عید فطر است و شب اول این
از لیالی اربعه است و اول ماههای حج است و درین روز پروردگار عالمیان وحی بنحل
نمود یعنی زنبور از برای صنعت عسل و درین ماه عقد عائشه با حضرت رسالت پناه واقع
شد و در نیمه آخر این ماه غزوه احد واقع شد و بعضی در هفدهم این ماه غزوه احد را گفته اند
و در نیمه این ماه مقتل حمزه ع بود و درین روز آفتاب بحضرت امیر المؤمنین ع برگشت و آخر
این ماه ایام نحسات است که حق تعالی قوم عاد را هلاک گردانید و روزه شش روز از این ماه
بعد از عید سنت است و اهل سنت علیهم اللعنه مبالغه بسیار دارند در گرفتن روزه این شش روز
و از ارروزه ایام تشریق میگویند و در طریق شیعه نیز وارد شده روزه این روز خواه جمعه
و خواه متفرقه و اکثر غزوات حضرت رسول ص واقع درین ماه بود **ذی قعده** بمعنی قعود
از جنگ و ماه دویم از ماههای حرام است و عرب در ایام جاهلیت تعظیم این ماه و ذی حجه
و رجب که فرادی واقع شده میکرده اند و روز اول این ماه حق تعالی وعده ثلثین لیله میقات
بر حضرت موسی ع داد و در پنجم اینماه حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام خانه کعبه را بنا کردند

و روز بیست و پنجم این ماه دحو الارض است که حق تعالی زمین را پهن کرد و اول رحمتی
که حق تعالی در زمین فرو فرستاد این روز بود و روزه درین سنت است

ذی حجة الحرام

اول ماه حج است ایام معلومات ده روز اول این ماه است و معدودات ایام تشریق است
و در روز اول این ماه ابابکر ملعون معزول شد از بردن سورهٔ برائة بمکهٔ معظمه که بکفار قریش بخواند
و این خدمت من عند الله و من عند رسوله بجناب مرتضوی علیه السلام تفویض شد و درین روز حضرت
خلیل علیه السلام متولد شد و درین روز حق تعالی او را خلیل خود خواند و درین روز حضرت فاطمه صلوات الله علیها را
بعلی بن ابیطالب علیه السلام دادند و بروایتی در سیم اینماه توبهٔ حضرت آدم علیه السلام واقع شد و درین روز حضرت
امام حسین علیه السلام متوجه عراق شد و بروایتی در روز عرفه روانه شد و بروایتی روز هفتم این ماه
روز زینت است که موسی علیه السلام بر سحرهٔ فرعون غالب شد و هشتم این ماه روز ترویه است
که حاجیان آب بر میدارند در مکهٔ معظمه و تدارک می بینند از برای رفتن روز دیگر بعرفات
و درین روز آدم که سه شنبه سال شصتم هجرت بود مسلم بن عقیل رضی الله عنه در کوفه خروج
نمود و در روز نهم عرفه است و مسلم درین روز شهید شد و درین روز آدم و حوا یکدیگر را شناختند
و این روزیست که میباید که ششصد هزار کس از شیعه و سنی و زیدی و غلات و خوارج
در عرفات جمع شوند اللهم اجعلنا من الواقفین بعرفات بحق محمد و آله و درین روز حضرت
رسالت پناه صلعم سد ابواب مسجد خود نمود و در خانهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باز گذاشت
و درین روز ابن زیاد ملعون هانی ابن عروه را شهید کرد و بعضی میگویند که معراج حضرت رسول صلعم
درین روز واقع شد و ولادت حضرت عیسی علیه السلام درین روز بود و دهم این ماه عید اضحی است

و خواندن تهلیلات در دههٔ اول این ماه هر روز ده مرتبه سنت است و در روز عید افعال عمرهٔ
تمتع حاجیان شیعه و افعال حج سنیان تمام میشود و درین روز حضرت ابراهیم علیه السلام خواست که حضرت
اسمعیل علیه السلام را قربان کند و در چند حدیث وارد شده که اسحق [illegible] خواست که قربان کند و یهود
باسحق علیه السلام قایل شده اند و درین روز هدی واجب [illegible] درین روز قوچ فدای اسمعیل علیه السلام آمد
و روزهٔ این روز حرام است بالاتفاق بر حاجیان [illegible] یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
این ماه ایام تشریق است و روزهٔ این روز بر حاجیان حرام است باید که این سه روز اهل
حاج در منا باشند و شب در آنجا بیتوته کنند و هیجدهم این ماه عید غدیر است که رسول خدا صلعم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بامامت نصب کرد و او را خلیفه گردانید و عاقبت صحابه گشتند
و اقرار را انکار کردند خصوصا ثلاثه لعنهم الله و نگذاشتند که آن حضرت خلیفه شود و درین روز
مواخات حضرت رسول صلعم و آله واقع شد و درین روز عثمان لعنة الله علیه را کشتند و در شب نوزدهم
این ماه وفات حضرت فاطمه علیها السلام بود و در شب بیست و یکم اینماه توبه بر آدم نازل شد و روز
بیست و یکم روز لباطات است و بروایتی در شب بیست و چهارم جناب امیر علیه السلام در فراش حضرت
رسول صلعم و آله خوابیده و این قول ضعیف است و در روز بیست و چهارم نیز میگویند که بر فراش
آن حضرت نیز خوابید و درین روز تصدق خاتم واقع شد و آیهٔ انما ولیکم الله در شان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و این روز مباهله است که حضرت رسالت پناه صلعم با وفد نجران
مباهله کرد و نصاری درین روز جزیه قبول کردند که بدهند و روز بیست و پنجم سورهٔ هل اتی نازل
شد بر آل عبا و در بیست و ششم و بقولی بیست و چهارم فرعون این امت عمر بن الخطاب

علیه اللعنة و العذاب را کشتند و درین ماه در سال دویست و هفتاد و سه غارت تقیف حضرت
امام حسین علیه السلام فرموده اند

فصل چهارم

در بیان ساعات بدانکه ساعت جزئی از اجزاء شب
شبانه روز است و اصطلاحات در آن مختلف است اما ساعت مستقیمه جزئی از بیست و چهار
جزء از شبانه روز است و هر ساعتی شصت دقیقه است و هر دقیقه شصت ثانیه است و هر
ثانیه شصت ثالثه و گاهی اطلاق میکنند ساعت را بر دوازده جزء خواه بلند و خواه کوتاه و همچنین
در شب و گاه هست که اطلاق میکنند بر قدری که مختلف است بزیاد و کم چنانچه وارد شده است
در اخبار که از صبح تا طلوع آفتاب یکساعت است که شبانه روز بیست و پنج ساعت باشد و صدوق
رحمة الله علیه باین قول قائل است و از فرو رفتن آفتاب تا سقوط شفق غسق است و بعضی
به بیست و پنج ساعت و نیم غیر مستقیم قائلند و باصطلاح منجمان ساعات حقیقیه و معوجه دارند
و ساعات دنیا در آن تفاوت بسیار است که مذکور میشود و ساعات آخرت هزار
سال دنیاست موافق قرآن و احادیث و در قرآن نیز هست که روزی پنجاه هزار سال
باشد و در نزد حق تعالی روزی هزار سال است چون آدم را آفرید از ابتدای روز تا چاشت
که دویست سال باشد یا سیصد سال علی اختلاف ملائکه در سجدهٔ آدم علیه السلام بودند چون سجده را شکستند
تا میان روز که سیصد سال یا دویست باشد مشغول تعلیم ایشان بود و از ظهر تا عصر که دویست
سال باشد مشغول حوا و تمتعات جنت بود و از وقتی که شجره خورد تا وقتی که توبهٔ او قبول
کردند سیصد سال بود و آن از عصر تا شام بود و موافق حدیث دیگر دنیا یکروز است نزد حق تعالی
و آخرت یکروز ابن طاوس علیه الرحمه عمر دنیا را صد و بیست هزار سال گفته است و صد هزار سال

از اهل بیت حضرت رسالت صلعم و آله و حکومت ایشان است که باقی مانده است و بیست هزار سال
از سایر خلایق و تعیش ایشان است و منجمین دنیا را هر سی هزار سال خراب و دوازده هزار سال
آباد میدانند و طبیعیین و براهمه هر سیصد و شصت هزار سال یکبار دنیا را خراب میدانند و بعد از
آن آباد و ملاحده و سوفسطائیه دنیا را همیشه میدانند که بوده و خواهد بود **واما ساعات**
دنیا و آنچه در ربع مسکون و محل سکنای بنی آدم است آن را اصحاب رصد ضبط کرده اند و موافق
حدیث نیز درست است پس میگویند که اهل رصد که عمارت دنیا بر یک ربع کمتر است و ابتدای
معموره از گوشه است که کنگ دز چین است از ابتدای مشرق تا انتهای معموره که جزایر خالدات
و الحال تا آب معمور شده هفت قسمت فرض نموده اند و هفت مبداء بر آن قرار داده اند و در
هر مبدائی نیم ساعت زیاد میشود و این هفت حصه را باصطلاح هفت اقلیم میگویند و ساعت
در اقلیم اول مبداء آن دوازده ساعت است و نصفی تقریبا و در وسط آن طولش سیزده
ساعت است و در مبداء دویم سیزده ساعت و ربع باشد و در وسط آن سیزده ساعت
و نصف رسد و مبداء سیم سیزده ساعت و نصف و ربعی بود و وسط آنجا چهارده ساعت
و مبداء چهارم وسط معموره است نهایت طولش چهارده ساعت و نصف و ربع بود و وسط
آن بچهارده ساعت میرسد و نصف و مبداء پنجم چهارده ساعت و نصف و ربع باشد
و وسط آن بپانزده ساعت میرسد و مبداء ششم پانزده ساعت و نصف میرسد و وسط آن
بپانزده ساعت و نصف میرسد و مبداء هفتم پانزده ساعت و نصف و ربع باشد و وسط
بشانزده میرسد و آنچه از احادیث ظاهر میشود در عمدهٔ معموره پانزده ساعت و یکدو

و نوزده و تا به وقت بهار بر سد و بجائی که شش ماه روز و شش ماه شب باشد و در اکثر اقالیم پیدا
نشود و اما آنچه مشهور است ساعت معموره شانزده و ربع می رسد مشهور است که امیر تیمور
گورکان در ایام جهانگیری در دشت قبچاق بجائی رسید در حوالی البرز کوه که چون
نماز شام را گزارد آفتاب طلوع کرد و فرصت نماز خفتن نیافت **فصل در احکام**
نوروز فرس و در فصل نوروز از مخترعات جمشید است و سابق بر آن نبوده است در میان اولاد
آدم و آن تحویل آفتاب است در نقطهٔ برج حمل و اول سال نو است و اول بهار است
و ابتدای خوشی است و احادیث در فضیلت و بزرگواری این روز بسیار وقوع شده اما اگر
نوروز **روز یکشنبه** باشد صاحب سال آفتاب بود و حال بزرگان و ملوک میانه بود و طرب
و نکاح بسیار باشد و نعمت فراوان بود و نرخها ارزان بود و پنبه قصور کند و کشتها را آفت
رسد و برف و سرما کم بود و مرض بسیار بود و جو و گندم ارزان بود و انگور نیکو بود و در فصل
بهار باران بسیار بود چنانچه مردم به تنگ آیند و مرگ بسیار باشد و تابستان گرم بود اما
زمستان میانه بود و اگر **روز دوشنبه** باشد صاحب سال قمر بود و حال پادشاهان
نیک بود و با قوت و عظمت باشند و دیگر مردم را کم میانه بود و نعمت فراوان و نرخها
ارزان و غله نیک بود و حال بازرگانان و ملاحان خوب بود و با منفعت باشند و تابستان
گرم بود و زراعت و کنجد و پنبه و فالیز نیکو بود و زمستان سرمای سخت بود و سیلها بسیار باشد
و فتنه و حرب کم باشد و سرما بوقت در آید و بیماری بسیار بود و مور و مگس کم بود و مار
و عقرب بسیار باشد اگر **روز سه شنبه** باشد صاحب سال مریخ است حال بزرگان

و سلاطین و ملوک نیکو باشد اما کار مردم دیگر بسته بود و دلهای مردم پر غم و اندوه بود و کار
تجار بسته بود و نرخها گران بود و فتنه و آشوب و حرب و اراجیف بسیار بود و گزندگان
و حشرات بسیار باشند و زمین شام آفت و بیماری بسیار بود و خلایق تباه شوند و در فارس
زراعت را آفت رسد و قحط و تنگی پدید آید و ارزاق شود و بعد از آن و در آخر میوه ها پر بها
باشد و در تابستان گرما و خشکی بسیار بود و بیشتر رگها در آبله بود و دروغ و خیانت در میان
مردم بسیار باشد و کهتران با مهتران درآیند و زنان با شوهران خصومت کنند و طلاق
خواهند و در میان شرکا مخالفت پدید آید و یکی از بزرگان هلاک شود و بجانب مشرق
بزرگی بمیرد و باران بسیار بود اما بوقت و بفایده بود و زمستان بغایت سرد بود و بعضی از
میوه ها را آفت رسد و کرم پیله و ابریشم بسیار بود اما گران و جراحت و دمل بسیار بود و کار دهقانان را
خوب بود و اگر نوروز **روز چهارشنبه** بود صاحب سال عطارد است و لیکن دلیل کند
که در آن سال فتنه و آشوب و حرب و مصاف و جنگ بسیار بود و نرخها گران شود و بیماری
بیشتر از گرمی و خشکی بود و درد گلو نیز باشد و در حدود گیلان و طبرستان و جرجان آشفتگی
و تنگی و قحطی بود و کار مردم بسته شود و تجار را زیان رسد و انصاف از میان مردم برخیزد و اما
عامه و نادان را نیک بود و با یکدیگر کینه و حسد برند و فوت بعضی از مشاهیر ایشان باشد
و باران بی هنگام ببارد و سیلها بسیار بود و احوال سلاطین متغیر بود و گاه گاه بیدی
و مرد رعایا بر سلطان عاصی شوند و کهتران با مهتران کینه پیدا کنند و بعضی از میوه ها را
آفت رسد و در تابستان بیماری و بادهای مخالف بسیار بود و پنبه و فالیز و گندم و جو

نیک بود و اما وقت بهار اندک آفتی برسد و حال میوه ها در بهار نیک بود و در این سال خشکی
و کمی آب بود و دلهای مردم با ترس و بیم بود و راهها از سرما و برف زمستان گرفته شود
و اگر **روز پنجشنبه** باشد صاحب سال مشتری باشد در آن سال علما و فقها و سادات
و حفاظ را نیک بود و بزرگان را رغبت بکار خیر بسیار بود و احوال ملوک و سلاطین و قضات
نیکو گردد و مرادهای ایشان برآید و حال درویشان نیک بود نباتات خوب باشد و پنبه
و کنجد میانه باشد و در بهار بسیار بود و ارتفاعات نیکو آید و تابستان میانه بود و بیماری
کم بود و کرم پیله وافر و ابریشم میانه بود و چهارپایان بسیار شوند و حال زنان و کسانی که با این
کار دارند مثل عطار و گوهر فروش و صباغ و زرگر و شعرباف و پیله در میانه بود و رونق
داد و ستد در میان مردم کم باشد و روز بروز حال مردم بازار بدتر باشد و خداوند طالع مشتری
همه حال او را نیکو بود و اگر **روز جمعه** باشد خداوند سال زهره است حال علما و قرآن
خوانان و زهاد و عباد نیک بود و حال حیوانات نیک بود و حال ملوک و سلاطین نیک بود
اما گاه گاه مشغول خود باشند و به بدی گرفتار شوند و به تعب افتند و مردم را لهو و طرب
و شادی بسیار بود و پنبه اگر بکارند ضایع خواهد شد هر چند دیر کارند بهتر بود و در بابل
بیماری و حادثه بسیار باشد و فرمان فرمائی از هند را آفت رسد و دریا در شورش
و اضطراب باشد و دکان خراب شود و درهم و دینار در میان مردم کم شود اما حال
ملاحان و کشتیها در خوف باشد و تابستان گرم باشد و بیماری بسیار شود و خداوند این سال را
حال نیک بود و حال مردم در تزلزل باشد و اگر **روز شنبه** باشد خداوند سال
زحل است

زحل است دلیل رنج و الم و خلاف کننده بود و میانه سلطان و رعیت منازعه پیدا شود و در این
گندم و جو نیک بود و فالیز نیکو بود و انجیر را آفت رسد و باران و سیل بسیار بود و سلطان
بیماری سخت پیدا کند و هندوستانیان را آفت و بیماری رسد و مار و ملخ و زنبور و کیک
و کژدم بسیار بود و بزرگان را نیک بود و بر زمین طبرستان فتنه و آشوب بود و مخالفت
پدید آید و بی محل سرما پیدا شود و در تابستان نیز سرما بود و درد سینه و بیماری و مرگ زنان
و کودکان بسیار بود و حال علما و اهل صلاح بسیار نیک بود و عسل کم بود و به حدود روم کو را
آفت رسد و آخر سال نرخها ارزان (گران) باشد و میان زنان و مردان پیکار بود و در زمستان
موش بسیار بود و پنبه در این سال کم بکارند و فالیز و کنجد و غیر آن نیکو بود و خداوند این سال را
همه حال نیکو گذرد **در عمل روز نوروز** روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که سنت است که در روز نوروز غسل کنند و جامه نو در پوشند و بوی خوش بکار برند و روزه
بگیرند و هر که در این روز بعد از زوال و فراغ از نماز پیشین و پسین چهار رکعت نماز کند بدو
سلام در رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد ده
بار سوره جحد بخواند و در نماز دویم در رکعت اول بعد از حمد ده بار قل هو الله احد بخواند و در
رکعت دویم بعد از حمد معوذتین را هر یک ده بار بخواند و چون فارغ شود سر بسجده نهد و شکر گوید
و حاجات خود را از حق بخواهد که برآورده شود ان شاء الله و بعد از آن این دعا بخواند اللهم
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الاَوصِیاءِ المَرضِیّینَ وَ صَلِّ عَلَی جَمیعِ اَنبِیائِکَ وَ
رُسُلِکَ بِاَفضَلِ صَلَواتِکَ وَ بارِک عَلَیهِم بِاَفضَلِ بَرَکاتِکَ وَ صَلِّ

على اَزواجِهم واَجسادِهم اللّهم بارِكْ على محمّدٍ وآلِ محمّدٍ وبارِكْ لنا في يومِنا
هذا الّذي فضّلتَه وكرّمتَه وشرّفتَه وعظّمتَه خطرَه اللّهم بارِكْ لنا
فيما انعمتَ به علينا حتّى لا نشكرَ احداً غيرَك ووسِّعْ علينا في اَرزاقِنا
يا ذا الجلالِ والاكرامِ اللّهم ما غابَ عنّي فلا يغيبَنّ عنّي عونُك وحفظُك
وما فقدتُ من شيءٍ فلا تفقدْني في عونِك عليه حتّى لا اتكلّفَ
ما لا احتاجُ اليه يا ذا الجلالِ والاكرامِ بعد از ان بسيار بگويد صلّى اللّه على
محمّدٍ وآلِه الطاهرينَ الاخيارِ الابرارِ كفّاره گناهان پنجاه ساله باشد و منقول است
که هرکه درين روز سيصد و شصت نوبت آية الكرسى تا وهو العلىّ العظيم بخواند و بعد از ان سيصد و شصت
اين دعا بخواند اللّهم هذه سنةٌ جديدةٌ وانتَ ربٌّ ملكٌ قديمٌ اسألك
خيرَها وخيرَ ما فيها واعوذُ بك من شرِّها وشرِّ ما فيها واستكفيك
مؤنتَها وشغلَها يا ذا الجلالِ والاكرامِ يا محوّلَ الحولِ والاحوالِ حوِّلْ
حالَنا الى احسنِ الحالِ تا اخر سال از بليّات محفوظ باشد و از حضرت امير المؤمنين
منقول است که هرکه اين هفت آيه را که مشتمل است بر هفت سين در اوايل
در روز نوروز بر کاسه چينى نويسد بمشک و زعفران و گلاب بشويد و هرکه از ان بخورد
تا سال ديگر هيچ الم و حزنى باو نرسد و اگر گزنده او را بگزد زهر بروى کار نکند بقدرت الله
١ سلامٌ على نوحٍ في العالمين ٢ سلامٌ قولاً من ربٍّ رحيمٍ ٣ سلامٌ على
ابراهيم ٤ سلامٌ على موسى وهارونَ ٥ سلامٌ على آلِ ياسين ٦ سلامٌ
عليكم

عليكم طِبتم فادخلوها خالدين ٧ سلامٌ هي حتّى مطلعِ الفجرِ و در کتاب
معتبرى ديدم که فارسيان در روز جمعه مشرقه اين رامى نويسند براى دفع گزندگان و درد
ايشان اعتبارى عظيم دارد و بتجربه رسيده با خود بايد نگاهداشت پيام بن دو پيام
افرايد و بت که معنى سلام على نوح في العالمين است فصل ششم در ذکر حوادث
که مشتمل است بر احکام خسوف و کسوف و حوادث هر سال و احکام محرّم شيخ بزرگوار امام
قطب الدين راوندى در کتاب قصص الانبياء روايت کرده است بسند خود در بيان حوادث
و وقايع محرّم که ابتداى سال است و اين حديث از شيخ صدوق محمد بن بابويه قمى روايت
کرده که سند را متّصل گردانيده بحضرت مبيّن الحقايق امام جعفر بن محمد الصادق که آن حضرت
فرمود که در کتاب حضرت دانيال نوشته است که هرگاه اول ماه محرّم روز شنبه باشد
در ان سال زمستان بسيار سرما باشد و باد و باران بسيار باشد و يخ فراوان باشد و گندم
گران باشد و طاعون و مرگ کودکان بسيار باشد و تب بسيار بهم رسد و عسل کم باشد
و دملان بسيار باشد و زراعتها از آفت بسلامت ماند و بعضى از درختان ميوه دار را
آفت برسد و در روم حرب باشد و عرب با ايشان حرکت کنند و اسير و غنيمت بسيار
از ايشان بدست عرب در آيد و پادشاه را در جميع امور غلبه باشد و بتحقيق حق تعالى
و بروايت ديگر در ميان چهارپايان بهم رسد و اسپان را قولنج عارض شود و در مردمان
درد گلو و زکام و دردها بسيار باشد و در همه بلد مرگ پيران و زنان بسيار باشد خصوصاً
در عراق و کرمان و بغداد و اطراف آن و در روم مرگ بسيار باشد و ميان عرب و روم

[illegible]

کارزار افتد و عرب بر روم غالب آيند و لعنت و ملعنت در بابل بوده باشد و در بحرين و در
بحرين و نواحى آن اختلاف بسيار در ميان مردم پديد آيد و قحط و غلا در ايشان بهم رسد و از عرب
ترسان باشند و عمّال بر ايشان تعدّى کنند و گياه در صحراى عرب بسيار باشد و در اخر سال
کسى بر پادشاه خروج کند و بر ايشان غالب آيد و در ان سال فتنها و آفتها و گرگى بسيار باشد
و مرغان بسيار بميرند و روغن و گوشت و عسل و کتان گران باشد و خرما در درخت فاسد
گردد و انگور در بلاد همدان و فارس نيکو باشد و بر درختان بلاد روم و بصره و اطراف آن
آفت رسد و ميوه در اکثر بلاد گران باشد و گنجد بسيار باشد و در زمستان باران بسيار ببارد
و اندک آفتى بانها برسد و ظروف مس و اشباه آن و ابريشم و موى گران باشد و مرغ خانگى
کم باشد و مرغان شکارى بسيار بميرند و در بلاد يمن اختلاف عظيم ظاهر گردد و شايد به نهب
و غارت منتهى شود و شايد که يکى از آفتاب و ماه منخسف گردد و شب بسيار باشد و در يکماه
اين سال خون بسيار ريخته شود و گويند چنين سال نحس است و قابيل هابيل را در چنين
سالى کشت و اخرش نيک است و هر سالى که اول ماه محرّم روز يکشنبه باشد زمستان
نيکو گذرد و باران بسيار ببارد و بعضى از درختان و زراعتها را آفت رسد و دردهاى
مختلف و مرگها بر صعب شايع شود و عسل کم بعمل آيد و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد
و در اخر سال پادشاه را غلبه روى دهد و بروايت ديگر درين سال زمستان سرد و تابستان
معتدل گذرد و حبوبات و زراعات در اکثر بلاد عراق نيکو باشد و آفتى بميوهاى
بحرين و حلب و قطيف و حوالى آنها برسد و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانى باشد

و گوسفند و شير بسيار باشد و گياه صحرا فراوان باشد و در شتران ديوانگى و سستى بهم رسد
و آبله کودکان بسيار باشد و زاييدن زنان دشوار باشد و در گاوان مرگ بهم رسد و در
يکماه درد سر بسيار باشد و در اخر سال گرانى بهم رسد بسبب اختلاف سلاطين و در غير بلاد
يمن و در بلاد هند اطفال بسيار بميرند و جو و روغن بسيار باشد و اختلاف جنگها در ميان
پادشاهان شود و همچنين اختلاف در ميان عامّه ناس و خويشان ايشان فتنها حادث
شود و در شام حرب و فتنها پديد آيد و حاکم بعضى از اهل فساد را بقتل رساند و در بلاد
جبل و همدان و نواحى آن باشد کشتن بسيار واقع شود و مرد جليل القدرى از ايشان
کشته شود و پادشاه بابل بر مردم مستولى گردد و بعضى از وزرا و ملوک اختلافى ظاهر شود
و بر پادشاه بشورد و بگريزد و يا کشته شود و گروهى بر پادشاهى طغيان کنند و مغلوب
گردند و کوکبى از آسمان ظاهر گردد در ناحيه مشرق که دو دنباله داشته باشد و اين سبب
حدوث قتل و غارت و گرانى گردد و باين سبب علامت ورزيدن بادهاى سخت
و وفور امراض و بسيارى دزدان در صحرا و دريا و عسل گران شود و حاجيان را غارت
کنند و تمام ماه يا بعضى از ماه منخسف گردد و هر سال که اول ماه محرّم روز دوشنبه
باشد زمستان نيکو گذرد و تابستانش بسيار گرم باشد و باران در وقتش بسيار ببارد
و گاو و گوسفندان بسيار بوجود آيند و عسل بسيار باشد و نرخ خوردنيها در بلاد جبل
يعنى در شهرهائى که در ميان آذربايجان و عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضى
گويند يعنى همدان و حوالى آن ارزان باشد و ميوها بسيار باشد و زنان بسيار بميرند و در

آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند و در نواحی مشرق و بعضی از فارس و لشکر غالب رسد و زکام
در بلاد جبل بسیار باشد و بروایت دیگر دران سال فراوانی باشد و شر حیوانات بسیار باشد
و بروایت دیگر دران سال باران فراوان باشد خصوصا عدس و ماش و باقلا و نرخها ارزان
و عسل فراوان باشد خصوصا در فارس و همدان و ارزن و زرت در هند و فرنگ بسیار
شود و زردآلو و سایر میوه‌ها در بلاد فارس و بصره و شام نیکو بعمل آید و خربزه و خیار در ولایت
مشرق و عمان نیکو باشد و درین سال خرما و میوه و گوشت و روغن فراوان باشد ولیکن
زر در میان مردم کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف هند و اسکندریه موجب مرگ بسیار
باشد و مرض سودا و دیوانگی بسیار باشد و در زمستان زفاف و تزویج بر زنان بسیار شود
و دریا طغیان کند و بعضی از بلاد را غرق کند و آب فرات و نیل کم باشد و باین
سبب مدت دو ماه در مصر قحط عظیم بدید آید و مواشی و چارپایان در صحرا هلاک باشد
و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد [gap] و حبوب و میوه‌ها در مکه
معظمه بسیار و ارزانی باشد و آزاری دران بلده طیبه بهم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه
حادث شود و خارجی از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس وهم و هراس عظیم
از بعضی سلاطین حادث شود و قلعه در اطراف مشرق یا جنوب از تصرف صاحبش
بیرون رود و محتمل که یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد و در مردم اضطراب بدید آید
و نان کم و در ترقی باشد و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند و حاجیان بسلامت روند
و در شبی دزدی بایشان برسد و اسبی از او بیابند و هر سال که اول ماه محرم روز
[illegible]

سه‌شنبه باشد زمستان بسیار سرد باشد و یخ و برف بسیار باشد و در بلاد جبل
و ناحیه مشرق و شام حادثه در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بمیرند و بر پادشاه
صاحب خروج قومی خروج کنند و پادشاه بر ایشان غالب آید و در زمین فارس بعضی
از غلها آفت یابد و در آخر سال نرخها گران شود و بروایت دیگر زراعت بسیار بعمل
آید و باران بسیار ببارد و فصل پائیز نیکو گذرد و میوه‌ها در بلاد جبل و تب بسیار باشد
و گندم و جو و عدس فراوان باشد و آب فرات طغیان کند و شاید بارانی در تابستان ببارد
و در بصره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد و خرما کم بعمل آید و در ارزن آفتی بهم رسد در بلاد شبانکاره
و درختان بلاد فارس از ملخ بزراعت آفت برسد و میوه درین سال بسیار باشد و زر کم
باشد و گردکان و مویز و بادام بسیار باشد و نرخها در اول سال در جمیع بلاد ارزان باشد
و پنبه گران و کاه ارزان باشد و عسل فراوان و خربزه و خیار را آفتی برسد و شکار دریا
بسیار شود و آفتی از سرما و گرما بغلات مغرب برسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه
خروج کند و در پادشاه عجم و ترک اضطرابی حاصل شود و در میان عرب و عجم و اهل عراق
قتال بدید آید و شیخی از مشایخ عرب کشته شود و در میان عرب و مواشی ایشان در آخر
سال مرگی بدید آید و در آسمان ستاره دم داری پیدا شود که علامت جنگ و گرانی
باشد یا سرخی عظیم ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزرا باشد و در مصر و شام و صفاهان
فتنه بهم رسد و هر سال که اول ماه محرم روز چهارشنبه باشد زمستان وسط باشد
و در بهار بارانهای نافع ببارد و غلات و میوه‌ها در بلاد جبل آفتی برسد و نرخها ارزان

ارزان باشد و پادشاه بر دشمنان ظفر یابد و بروایت دیگر عسل بسیار باشد و اکثر اطفال بمیرند
و ملخ مزروعات اهل شام را تلف کند و در آخر سال قحطی در میان مردم شام بهم رسد و باران درین
سال بسیار ببارد که بسیاری از عمارتها منهدم گردد و درختان خرما ضایع شود و رعد و برق عظیم
ظاهر گردد و بادهای تند بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستن بسیار بمیرند و در آخر سال در
ناحیه فارس مرگ بسیار باشد و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند و بزغاله نیکو باشد
و بیع و شری و معاملات بسیار رواج شود و در شتران گرمی بهم رسد و شاید مرگی در چارپایان
بهم رسد و در فصل پائیز بیماری باشد و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد و مشایخ
و علما بمیرند و بلاد یمن از خوف قتل و غارت خراب شود و باز معمور شود و در میان عرب
وبا و دیگ کشش بسیار شود و باد شمال بوزد و متاعها و پنبه گران شود و کتان ارزان باشد
و ابریشم و حریر نیز ارزان باشد و در میان عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم غالب شوند و پادشاه
روم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد و مردم دیلم نیز بسیار بمیرند و در فصل پائیز مرض زحیر بسیار باشد
و اختلاف در میان سلاطین هند بهم رسد و فتنها در بصره و ولایات فارس حادث شود
و هر سال که اول ماه محرم روز پنجشنبه باشد زمستان ملایم گذرد و در نواحی
مشرق گندم و جو و عسل بسیار باشد و در اول و آخر سال تب بسیار باشد و روم را
بر مسلمانان غلبه بهم رسد پس عرب بر ایشان غالب شوند و در زمین سیستان کارزار
واقع شود و پادشاهان عرب مظفر باشند و بروایت دیگر در اول سال بارش و مطر
کم شود و ابر و رعد بی باران بسیار باشد و در آخر سال بسیار شود و غلات و میوه‌ها در همه
بلاد

بلاد جبل ارزان و فراوان و فراوان باشد و شکر و دریا درین سال نیکو باشد و شکارهای بسیار
شود و روغن و نان گران شود و آب نیل طغیان کند و روم بر مسلمانان حمله آورند
و مسلمانان بر ایشان غالب شوند و جنگ بسیار شود و شاید که یکی از مشایخ ایشان کشته
شود و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و منهزم گردد و کارزار در اکثر بلاد خصوصا
در فارس بسیار شود و دزدان و راه‌زنان دست بر آورند و حکام بر رعایا ستم کنند
و بادهای تند بوزد که درختان را بر کند و در حلب و قطیف و نواحی آن فتنه میان عربان
و پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب گردد و در بلاد حبشه و اطراف آنها
کارزار بسیار شود و در بلاد فارس در آخر سال میان سه طایفه فتنها حادث شود و فساد
بسیار دران بلاد باین سبب ظاهر گردد و در ناحیه دریا [gap] حادث شود و درین سال مرگ
در میان گاو بسیار باشد ولیکن گوسفندان فراوان گردند و شاید ماه منخسف گردد و بروایت
دیگر حاکم قسطنطنیه که همراه پادشاه استنبول باشد او را بکشند و یا بگریزد و مفقود شود و یا
او را خلع نمایند و بولایت عجم جرائی را او دهد از ظلم پادشاه و نایبان او و زر در میان
مردم کم باشد و خلق از تنگی معاش بفغان آیند و دادرس در میان خلایق برطرف
شود و عرب بر عجم زیادتی بکنند و خلق بسیار بکشند و ولایت ایشان را خراب
کنند و عربان بر رومیان بتازند و بعضی اماکن از تصرف اولیای روم بدر رود
و پادشاه عجم در اکثر جا مغلوب شود و باران در وسط سال بسیار ببارد و بیفایده و رعد
و برق بسیار باشد و از همه اطراف بر پادشاه بیرون آیند خصوصا طایفه بزرگان خوارزم

دارد تحت قطب شمال حرکت کننده و کوالی در بار رسند و خرابی بسیار بعضی بستان رسانند و لشکر
با عجم در آویزند و بر ایشان غلبه نمایند و خلق بسیار از فقرا و رعیت پامال و کشته شود و احتمال
دارد که این حال یا سال اینده پادشاه عجم و در سمت مشرق بحرکت امده چین و بند را اباد
راه یابد و در راه حادثه او را عارض که مدتی مدید توقف کند و امرا و بیماران و سکان
بی و نالان باشند و احتمال دارد که لشکری از عجم در خراسان و عراق جمع شوند و رسولان
از ولایت کفر به پادشاه ایند و در اول سال گندم گران و نان عزیز شود و در دریا فتنه پیدا
شود و اضطراب عظیم باهل جان راه یابد و اکثر ولایات دریا خراب شود و قتل و غارت
و کشتیها در بعضی اماکن بدست والیان افتد و رمانی بیا بند و این علامت از پادشاه باشد
و صاحبان خروج و امیر جلیل القدری کشته شود و موت علما بسیار شود و در میان این
طایفه جند و نزاع بسیار شود و اگر افتاب کسوف کند بعضی اماکن از اطرف و اعیان
اعلام بدر رود و هر سال که اول ماه محرم روز جمعه باشد در زمستان سرما باشد
و باران کم بیارد و اب رود و قناتها کم باشد و در بلاد جبل حصه مجموع پنج در صد فرسخ
غله کم باشد و مرگ بسیار در میان هر مردم باشد و در ناحیه جنوب گرانی باشد
و بعضی از ترکان را افت رسد و مردم را بر فرس غلبه عظیم بهم رسد و بروایت
دیگر غلات در مصر و شام و حبشه کم بعمل اید و گرانی در بلاد مغرب و فرنگ و اطراف
اندلس حادث شود و ارزانی بسیار در بلاد فارس بهم رسد و غلات بصره و عراق
نیکو شود ولیکن از جهت سلاطین و عمال ستمها بایشان برسد و غلات در بلاد جبل و نواحی
ان

که از منزلی بمنزلی رود و از شهری بشهری منتقل گردد و اگر همه با هم حرکت میکردند با حرکات فلک
سریعه بود و این معنی بعمل نمی امد و از حدیث توحید مفضل ظاهر میشود که غیر کواکب سیاره که قمر
و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل است حرکت خاصه نداشته باشند چنانکه در اول
حکما چنین توهم کرده بودند و باین سبب انها را ثوابت نامیده بودند و بعد از ان
بارصاد حرکت قلیلی یافته اند که فلک ثوابت در هفتاد سال یکدرجه قطع میکند و در بیست و
چهار هزار سال یکدور تمام میکند و افتاب دو سال تقریبا یکدور قطع میکند و ماه در ماهی و زحل
در سی سال دوری تمام میکند و مشتری در دوازده سال الا یکماه و نیم و زهره و عطارد
قریب بیکسال و عرب انتقال بروج را از کواکبی میدانسته اند که صور بروج از انها منتزع شده
و ظاهر ان است که احتراز از بودن قمر در عقرب که در تزویج و در سفر در احادیث وارد
شده نیز محاذات ستارهای عقرب باشد زیرا که اصطلاحات منجمان دران زمانها متداول
نبوده و ان در این زمان بود از خروج از عقرب میشود و بعضی از ایشان گاه پنهانند و گاه
اشکار مانند جوزا و ثریا و شعری و سهیل و بعضی دایم الظهورند که هرگز پنهان نمیشوند مانند بنات
النعش صغری که هفت ستاره اند و جدی و فرقدان از انجمله است و اینها علامت اند از برای
دانستن قبله و جهات طرف و مسالک در دریا و صحرا و اینها در اکثر معموره ابدی الظهورند
و استعلام سموات و جهات و طرق و بعضی از اینها علامت اند از برای تضجیح میوه ها و رسیدن
غلات و اب دادن زراعات و بار کردن شتران و چیدن انگور و خربزه و سایر میوه ها
از برای ذخیره و مطلع شدن بر سردی هوا که ضرر بمیوه ها نرساند مثل ستاره جدی بیند که در

میان اهل عراق مشهور است و دیگر از برای تخم کاشتن و درخت نشانیدن و سفر دریا و حوادث و ضبط
غلات و وزیدن بادها و باریدن بارانها و ظهور سرماو گرما بر انها نیز هدایت مییابند مسافران
در شبها بمدد انها منتفع میشوند در قطع بیابانهای تار و دریاهای زخار و افلاک را حکما نه گرفته اند
فلک اطلس و فلک اعظم و فلک الافلاک نیز میگویند و فلک البروج و معتقد اسمان نهم در احادیث
افلاک هفت است و عرش و کرسی و حجب و سرادقات بسیار ظاهر میشود که حکما اثبات نکرده اند
اتفاقی هم نکرده اند و حرکت شبانروزی که اسرع حرکات است در شبانروزی یکدور قطع
میکند بفلک نهم منسوب میدانند و بعد محدب انرا از زمین بغیر از ضد الکسی و دیگر منجمان بعد
معقران که باعتقاد حکما مماس سطح فلک ثوابت است از زمین موازی سی و سه هزار بار و
هزار و پانصد و بیست و چهار هزار فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت ان در شبانروزی دو بیست
هزار بار هزار فرسخ است هر نقطه از ان این مسافت را طی میکند در روزی و از ین قیاس
کن که سرعت در چه مرتبه است ذلک تقدیر العزیز العلیم اما لون اسمان کبود رنگ است و حکما
توهم کرده اند که کوه قاف از زمرد سبز است و بغایت مرتفع است و محیط است بر عالم
از لون ان کوه اسمان کبود است و در طلوع صبح اول سفیدی در افق اسمان بهم رسد و انچه تا
ان که محاذی زمین است سیاه است گویند که باعتبار اب دریای چنین است که تاثیر
میکند و در کتابی دیدم نوشته است که اسمان اول نامش رقیع است و لونش برنگ اهن است
و دران فرشتگان خوج افریده از نور و اتش و اب و مهتر ایشان فرشته ایست که نام او
رعد است و موکل بر ابر و باران و تسبیح او این است سبحان ذی الملک والملکوت
در اسمان

و اسمان دویم برنگ مس افریده شده و نامش قیدوم است و دران انواع فرشتگانند و
تسبیح ایشان این است سبحان ذی العزة والجبروت و دران فرشته ایست عظیم الشان و نامش
حبیب است و یک نیمه ان از برف است و نیمه دیگر از اتش است و تسبیح او این است یا مولف
بین الثلج والنار الف بین عبادک المؤمنین و اسمان سیم برنگ برنج است و نامش ماعون است
و ذکر ملائکه او این است که سبحان الحی الذی لا یموت و اسمان چهارم برنگ سیم است و نامش
ارفلون است و تسبیح ملائکه او این است سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا هو و اسمان پنجم
برنگ زر است و اسمان ششم برنگ یاقوت سرخ است و نام او عاروس است و ان
جای کروبیان است و اسمان هفتم برنگ در سفید است و نام او رفیع است و موافق احادیث
معتبره از زمین تا اسمان اول پانصد سال راه است و غلظت و ضخامت اسمان پانصد سال راه است
و همچنین هر اسمان تا اسمان دیگر پانصد سال راه است که از زمین تا اسمان هفتم هفت هزار سال راه است
و از انجا تا بکرسی و عرش حضرت باری تعالی مسافت انرا خود میداند و اسمان درها دارد که
می بندند و میگشایند بخلاف حکما که میگویند که اسمان فرجه ندارد و خرق والتیام در ان
ممکن نیست و این نه افلاک که قایلند میگویند که فاصله در میان ایشان نیست و بهم چسبیده اند
و اما زمین پیش اسمان اول مثل حلقه ایست در بیابانی و هر اسمانی به نزد اسمان دیگر
مثل حلقه ایست در بیابانی و تمام اسمانها نزد کرسی مثل حلقه ایست در بیابانی و کرسی
در نزد عرش مثل حلقه ایست در بیابانی و اما در حقیقت افتاب خلاف است
در میان حکما که ایا از چه چیز است بعضی گفته اند فلکی است میان تهی مملو از اتش است

ودهانی دارد که این حرارت وشعاع ازان ساطع است وبعضی گفته اند که مانند ابر است و
بعضی گفته اند که از ابگینه است وقبول ناریت از عالم میکند وشعاعش بر عالم تمام می افکند وبعضی
گفته اند که جسم لطیف است از اب دریا منعقد میشود وبعضی گفته اند که اجزای ان بسیار است که از اتش
مجتمع شده وبعضی گفته اند که جوهر پنجم است بغیر از عناصر اربعه وباز در شکل ان اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند که صفحهٔ عریضی است کره مدحرجه وهمچنین در مقدارش اختلاف کرده اند بعضی گفته اند
که کمتر از زمین است وبعضی گفته اند که از جزیرهٔ عظیمه بزرگتر است واصحاب هندسه میگویند که صد و
هفتاد برابر زمین است ومشهور ان است که جوهر دیگر است غیر از عناصر اربعه وشکلش کروی
بودن ومقدارش صد وشصت برابر زمین است وربع وثمنی واین اقوال مذکوره اقوال قدمای
حکماست ودرین زمان متروک است موافق حدیث معتبره نور افتاب از نور عرش الهی است
وحرارت او از گرمی جهنم است ووسعتش موافق تفسیر مولانا فتح الله علیه الرحمة شش هزار و
چهارصد فرسخ است وماه موافق مذهب حکما قطر ان با قطر زمین برابر است وموافق
حدیث وسعتش چهار هزار فرسخ است وکلف در روی ماه عکس جزیره ومرغزاریست که [illegible]
در پشت زمین افریده است وجرم ان سیاه است وصیقلی واقتباس نور از افتاب میکند
وگویند که بزرگی ستاره سها که در پیش ستارهٔ بنات النعش است هست مقابل زمین است
والله اعلم **فصل چهاردهم** در سبب خسوف وکسوف موافق احادیث معتبره
ان است که خداوند عالمیان در هرچند مدت امر میفرماید بملائکه که ایشان را بدریای ظلمت
فرو برند تا غره نشوند بنور خود ومعصیت الهی نکنند ومشبهه ومجسمه وکرامیه از اهل اسلام

گویند که افتاب وماه بر گوساله سوارند واز گوساله می افتند بدریائی که در اسمان [illegible]
فرو میروند وتر میشوند وبعد از ان ملائکه ایشان را بدر می اورند وسوار میکنند ومجوس میگویند
که ماه غلافی دارد ودر شب اول اورا بتدریج از غلاف بیرون می اورند تا شب وباز بتدریج
ملائکه اورا در غلاف میکنند وعلت خسوف ماه ان است که غلاف میشود وماه مدتی [illegible]
میکنند در اندرون غلاف تا بعد از ان بدر میاید وافتاب گاهی بغلط در غلاف ماه می افتد
در حرکت وغلاف علت کسوف این است ومنجمین گویند علت کسوف وخسوف ان است
که افتاب وماه بعقده راس یا ذنب که رسیدند سیاه میشوند بالله والله اعلم **فصل پانزدهم**
در بیان مساحت زمین وطول ان وقطرش بدانکه زمین موافق مذهب حکما کروی است
وجثه بسیار بران دلالت دارد ومعظم معمور قطب شمالی مرتفع است چون از کره حقیقه
بیرون رفته است وطرف شمالی همه جا بلندتر است از طرف جنوب از این جهت است
که اسافل بربر وحبشه وسراندیب همه سیاه وجعد مویان اند وباین سبب اکثر انهار مانند
دجله وفرات از جانب جهت شمالی بجانب جنوب جاریست وچون انهار که در جوف زمین است
در ارتفاع وانخفاض چون چشمها وقنوات که جاری میکنند همه از شمال بجانب جنوب میاید
تا بر روی زمین جاری میشود واگر اب در بلندی باشد بر روی زمین جاری نمیشود واگر
اب زیاد می اید بدریاها میرود اما اب به اکثر سطح زمین محیط است وعمارات کمتر از یک
ربع است از سطح ان وان ربع را ربع مسکون خوانند ودایره عظیمه که معدل النهار بر سطح ان
احداث کنند انرا خط استوا خوانند وابتدای معموره از انجا گیرند ومبداء عمارت از شرق

از کنگ دز است تا جزایر خالدات که الحال خراب است واز انجا تا ساحل دریای مغرب وده درجه است
ونصف از زمین در اعظم که اوقیانوس خوانند معموره است ونیم نصف ظاهر است مثال بیضه که در
اب افکنند نیمی ظاهر ونیمی مخفی است ودر این نصف که ربع مسکون است نصفی که در جانب جنوب افتاده
خراب است پس در چهار ربع زمین یک ربع عمارت دارد که در شمال خط استواست وبزعم بطلیموس طول
معموره از شرق تا مغرب صد وهشتاد درجه است که هزار هزار فرسخ باشد ونزد متقدمین طول معموره
از اقصای مغرب است ونزد بعضی از ساحل محیط غربی گرفته اند وبعضی از جزایر خالدات گرفته اند که در
سمت اراضی حبشه افتاده است وعرض معموره ابتدای خط استوا شصت درجه است که هزار وچهارصد و
ثلث باشد وبطلیموس گوید که از پس خط استوا در اطراف زنج وحبشه تا بمسافت شانزده درجه
وبیست دقیقه عمارتهای دیگر یافتم ودر اقصاص اورده که طول معموره نزد من هشتاد ودو درجه و
بیست وپنج دقیقه است که هزار وهشتصد وسی ویک فرسخ ونیم باشد وطول بلاد عبارت است از بعد ان
مواضع از ساحل دریای محیط تا اقصای مغرب تا جزایر خالدات وعرض بلاد مراد دوری بقاع است
از خط استوا وابتدای استوا از شرقی اراضی چین است وبر جزایر ملکوت گذرد ولیس بر جنوب بلاد
چین وکنگ از پس بر جزایر زاده که انرا عرض المذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب
ومیان جزیره کله وسوبره ووسط جزایر دیبه وشمال جزایر بربند ومعظمات بلاد زنگیان
بگذرد تا بجبل عظم منتهی شود وهر شهر وهر جا که بر خط استوا بود شب وروز در ان مساوی
باشد واما مساحت تمام زمین حکما حصه هر درجه از درجات فلک را نوزده فرسخ یافتند
تقریبا اورا در سیصد وشصت عدد درجات فلک ضرب کردند ششهزار وهشتصد فرسخ حاصل

اید پس حکم کردند که این دایره روی زمین باشد وبراین تقدیر قطر زمین دو هزار وصد وشصت و
سه فرسخ باشد پس نصف قطر زمین هزار وهشتاد ویک فرسخ ونیم باشد ومساحت سطحش بفراسخ
تکسیری چهل وچهار هزار وصد وسی وهشت هزار وهشتصد فرسخ بود ومساحت معموره اش
هشتهزار وصد وچهل وسه هزار وسیصد وبیست وپنج فرسخ باشد وبطلیموس از حکما هر درجه را
بیست ودو فرسخ ودو دانگ گرفته وطول معموره از مابین خط استوا تا عرض پنجاه وشش
درجه وبیست دقیقه که میل کلی است چهار فرسخ است وتکسیر این مجموع سه هزار بار هزار وهشتصد و
پنجهزار وسیصد وبیست وپنج فرسخ است اما طبقات زمین نزد حکما عبارت است از طبقه اتش وطبقه
زمهریر وطبقه سیم طبقه اب وطبقه زمین وطبقه گل وطبقه خاک صرف واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که از انجا که افتاب طلوع میکند تا انجا که فرو میرود دویست وبیست وششهزار فرسخ است پنجاه وچهار هزار
جای غولان ودیوان وحشرات است وچهل وشش هزار وچهار فرسخ است که ابادانی است ودوازده
هزار فرسخ هند وچستان است وچهار هزار فرسخ ماوراء النهر است مثل ترکستان ودشت قبچاق
وخطا وختن ولاهور وچین وماچین وبروایتی ترکستان هفت هزار فرسخ است وهفت هزار فرسخ
[illegible] است وسه هزار فرسخ ولایت [illegible] است وهشت هزار فرسخ
هشترخان وچرکس است ونه هزار فرسخ روم است ودوازده هزار فرسخ فرنگ است
وهزار فرسخ عراق عرب است مثل کوفه وبغداد وبصره وچهارصد فرسخ یونان است که الحال
اب گرفته دریا شده است وهزار فرسخ بیابان است وششهزار فرسخ کرد اکراد وکوه قاف است
وششهزار فرسخ شهرزان ودو هزار وسیصد فرسخ عراق عجم است واذربایجان بالله والله اعلم

فصل شانزدهم در ذکر اقالیم سبعه و حدود آن **اقلیم اول** متعلق است بزحل و عامهٔ
این بلاد اسود اللون‌اند و ارتفاع قطب شمالی درین اقلیم دوازده درجه و ثلثی باشد
و حد اول آن به نزدیک خط استوا از جهة مشرق و شمال جزیرهٔ یاقوت باشد پس بر جنوب
بلاد چین و شمال دریای سراندیب و وسط بلاد هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب
بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد حبشه گذرد و از آنجا نیل
مصر را قطع کند تا به بحر محیط منتهی میشود و این اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم و هزار شهر کوچک دارد
و بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ مع مضافات و معمورهٔ این اقلیم را دوازده هزار فرسخ گفته‌اند
و معظم آن بلاد هند و سند و سودان است **اقلیم دوم** بمشتری منسوب است و رنگ عامهٔ این بلاد
گندم گون و سیاه باشند و ارتفاع قطب درین اقلیم بیست و چهار درجه و نصف رسد و کمی بیفزاید
بود و ابتدای این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب کشد پس بر وسط
بلاد هند و قندهار و وسط کابل و سند و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند
و بر بلاد عمان و وسط بلاد جنوب گذرد و از آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد ... و افریقیه
و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مغرب گذرد و بساحل بحر اقصی بوس منتهی شود
و از معظم این اقلیم مکه معظمه و مدینه مشرفه است و شهرهای عظیم این اقلیم سیصد و شصت باشد و شهر
کوچک دو هزار دارد و کوه عظیم هفده دارد و رودخانه هفده و معمورهٔ این اقلیم چین است بحسب
اقلیم سیم متعلق است بمریخ و اهالی آنجا گندم گون باشند و ارتفاع درین اقلیم سی و سه درجه
و ثلث آن درجه باشد و ابتدای این اقلیم از جهة مشرق از بلاد چین بود و بر جنوب بلاد یاجوج ماجوج

گذرد و وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل پس بر بلاد قندهار رود و وسط بلاد
مکران و سیستان و وسط کرمان و بلاد عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام
بگذرد پس بلاد مصر و اسکندریه رود و وسط قادسیه و وسط بلاد قیروان و بلاد طنجه برود تا به بحر اعظم منتهی
شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و نه باشد و بلاد کوچک قریب سه هزار شهر دارد و شش
کوه رفیع دارد و بیست و دو نهر بزرگ و عمدهٔ معمورهٔ این بلاد بلخ است و شصت هزار معموره این اقلیم است
اقلیم چهارم اهالی آنجا سرخ و سفیداند و اندک بزردی مایل باشند و وسط معمورهٔ عالم است و ابتدای
این اقلیم از مشرق تا شمال و بلاد چین بود پس از آنجا بلاد تبت و صحرای ختا و ختن آید و از آنجا جبال
الکهر و کوه غور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد
هند و وسط بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خوزستان و از آنجا بوسط بلاد عراق
و دیار بکر و دیار ربیعه و شمال بلاد شام بگذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیرهٔ قبرس و صقلیه
و شمال بلاد شام و مصر و اسکندریه و بلاد مغرب و افریقیه و افرنگ و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط
منتهی شود و این اقلیم دویست و پانزده شهر عظیم دارد و چهار هزار شهر کوچک دارد و دویست و
پنج کوه بزرگ و بیست و دو نهر عظیم دارد و ارتفاع قطب درین اقلیم سی و شش درجه رسد
و رسد سی بود و معظم معمورهٔ آن خراسان است **اقلیم پنجم** متعلق بزهره است و عامهٔ این بلاد
سفید و سرخ باشند رنگهای ایشان و ارتفاع قطب درین بلاد چهل و یک درجه و ربعی باشد و حد
آن از مشرق است تا بوسط بلاد ترکستان و ما وراء النهر و از آنجا بحر جیحون را قطع کند و بر
شمال بلاد خراسان گذرد و از آنجا بکار زرم پس از آنجا بگذرد و سیستان و کرمان آید و از آنجا

بفارس قدری و شمال عراق و اصفهان و جنوب آذربایجان و وسط بلاد اندلس و ارمنیه و بلاد
روم و جزیرهٔ یونان گذرد و بر جنوب هیکل الزهره و وسط بلاد اندلس گذشته به بحر اوقیانوس
منتهی شود و اصفهان داخل این اقلیم است و این اقلیم دویست و پانزده شهر بزرگ و دو
هزار و هفتصد شهر کوچک و سی و سه کوه رفیع و سی رودخانهٔ عظیم دارد و معمورهٔ این اقلیم ما وراء النهر
باشد **اقلیم ششم** متعلق است بعطارد و رنگ عامهٔ این بلاد اشقر است و ارتفاع قطب
درین بلاد چهل و پنج درجه و ربعی باشد و مبدأ آن از مشرق باشد و از شمال بلاد یاجوج و
ماجوج و بلاد خاقان و شمال کیماک و بتاب بگذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و نواحی جیلان
و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قبلقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالبه و شمال هیکل الزهره و اندلس
گذرد تا به بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم دویست و چهل عدد باشد و کوچک
بیست و دو هزار باشد و بیست و دو کوه عظیم و سی نهر بزرگ دارد **اقلیم هفتم** متعلق است
بقمر و عامهٔ این بلاد رنگ ایشان سفید مایل بزنگاری است و بزردی و سفیدی نیز و ارتفاع قطب
درین اقلیم چهل و نه درجه و ربعی است مبدأ آن از مشرق اراضی چین است تا بساحل دریای
گیلان و رود اتل و ولایت ارس و بلغار و بعضی از ولایت گرج و شمال شام و بحر محیط
و صد و سوت تا ساحل بحر اعظم منتهی میشود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و چهل و دو باشد
و کوچک هزار و چهارصد و نهرها دوازده و جبال نه باشد **تتمه** بدانکه از موضعی که داخل
اقالیم سبعه نیست موضعی است که آنرا ما وراء الاقالیم السابع خوانند و عمارت آن پنجاه درجه و
ثلثی است که آخر اقلیم هفتم است بقول اصح عرضش شصت درجه باشد و بعضی آخر اقالیم را

تا شصت و دو درجه و بحر قبض گفته‌اند که فراسخ آن بحساب بطلمیوس چهارصد و هشتاد و سه فرسخ و نیم
باشد تقریباً و بنابر رصد مامونی چهارصد و نود و ده فرسخ باشد و چون از این عمارت بگذرد از
شدت برف و سرما نتوان پیش رفت و عمارت کرد و حیوان بدینه نیابند و از بلاد مشهورهٔ
این مواضع یکی شهر ایسوس است که اهل بلغار بیازرگانی بدانجا بروند و دیگر شهر نوبوره
که اهالی آنجا وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند و سنجاب و سمور متاع آن شهر است و با جمله
در عرض پنجاه و شش فرسخ و شصت و یک درجه باشد و روزهای دراز این موضع بیست و هفده و
نوزده ساعت است و در عرض شصت و سه فرسخ عمارت بزرگ باشد و سکان آنجا
تابستان در حمام و زیر زمین و جاهای گرم بسر برند و روزهای دراز ایشان بیست ساعت
باشد و در عرض شصت و چهار درجه لطف قومی باشند که هیچ خبر ندانند و کسی را نشناسند
و از جمله سفاهت باشند و روز دراز ایشان بیست و یک ساعت باشد و در عرض شصت و
پنج و کسری عمارتی عظیم است و اهالی آن موضع رایج سبز قامت باشند و عرض روی ایشان
سه شبر بود و پوست بدن ایشان سیاه باشد و بدان نقطه‌های زرد و سفید باشد و بعضی از
ایشان بال دارند که طیران کنند و اما از مقام خود بیرون نتوانند آمد و چون بیرون آیند
فی الحال بمیرند و روز دراز در آن موضع بیست و دو ساعت باشد و در عرض شصت و
شش و کسری که تمام میل کلی است بر قومی باشند که در طبع مشابه وحوش باشند و در
میان ایشان نباشد و روز دراز آنجا به بیست ساعت رسد و همچنین در عرض شصت و هفت
درجه و نیم شمال بزعم معد مین عمارتی چند هست و چون عرض ربع مسکون هشتاد و چهار درجه

رسید روزی پنجاه باشد و چون عرض بنود رسد که ربع دور فلک است شش ماه شب و شش ماه
روز که شبان روزی یکسال باشد و درانجا دور فلک رحوی باشد یعنی مثل آسیا بگردد
و معدل النهار برافق منطبق شود و قطب شمالی بسمت الراس رسد و مشرق و مغرب
معینی نیست هرچند عرض بیشتر میشود قطب شمالی که جدی به نزدیک ان است بلندتر میشود
و قطب جنوبی از افق پست تر میشود و انچه عرضشان کمتر از میل کلی است مانند مکه معظمه
سالی دو مرتبه افتاب در وقت زوال بسمت راس میرسد که دران وقت هیچ
چیز سایه ندارد و انچه مساوی میل کلی است سالی یکمرتبه چنین میشود و انچه زیاده
از میل کلیست مثل این بلاد که اصفهان است و اکثر معموره افتاب بسمت الراس
نزدیک میشود و در تابستان دور میشود و در زمستان چندانکه دوری از خط استوا
بیشتر میشود تفاوت میان شب و روز بهم میرسد و اختلاف کم میشود در زیادتی
ساعات شب و روز باین اعتبار راست باشد والله اعلم **فصل هفدهم** در مساحت
دریا و طول و عرض و عدد ان در زمین و مد و جزر ان اما در مد و جزر ان بدانکه نقصان
نقصان و زیاده و ارتفاع و انتقاص اب دریا در اوقات متفرقه اغلب هیجان اب
متشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح ان می افتد و اتصالات کواکب با قمر
و نزول ان در منازل معینه درین باب اثر عظیم دارد و اگرچه در نزد اهل شرع این
اقوال متروک است اما حکما و اهل رصد گویند که هیجان اب دریا در یکبار مثل هیجان
اخلاط است در بدن ادم و ارتفاع اب را سبب ان است که اب بجهة قرار در

در موضع خود گرم میشود و افتاب و سایر کواکب در روی اب تمام میشکند بعضی از اجزای ان تکثف
یافته مکان وسیع تر از مکان اول طلب کنند پس ان اجزا یکدیگر را بجهة مختلفه تدافع مینمایند
و علت مد چنان باشد که در قعر دریا صخور و احجار بسیار باشد و چون قمر مسامت قعر دریا
شود و اشراق جو در ابدان افکند و شعاع ان بدان احجار و صخور صلبه رسد و از انجا به تراجیح
منعکس شود و اثر اگرم کند چون اب مطارح اشعه قمر گشته لطیف و گرم گردد و تحلل پدید اگرچه مکان
فراخ تر از اول خواهد و امواج ان متلاطم شود تا قمر بوسط السماء رسد چون او را انجا زایل
شود این جوش و مد ساکن شود و اجزای اب بقوام خود اید پس جزر عبارت از این باشد
و چون قمر بافق غربی رسد باز اغاز در جانب افق شرقی مد پیدا شود تا وقتی که قمر در تحت
الارض شود بوسط السماء رسد باز اغاز جزر باشد و دریاها که درین ربع مسکون است همچنین است
و طایفه امت شبیه گویند که صد از ملکی است که پای در دریا گذارد و اب از جای خود حرکت کند
این است علامت مد و چون پای بردارد اب بجای خود برگردد این است علامت جزر و عدد دریاها
که در دنیا عظیم است این است **بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر**
طبرستان **اول بحر الهند** انرا بحر اسند خوانند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند
و طول ان از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و هشت و شش فرسخ است و عرضش هفتصد
فرسخ است و سیصد و سی فرسخ شمالی ان دریا است از خط استوا و باقی در جنوب خط
استوا است و در میان مواضع میرود که داخل اقلیم سبعه است و هشت و پنج شعبه از این دریا
بمیان عالم میاید و انرا خلیج بربر و خلیج فارس و خلیج هند و بحر هند و بحر خضر میگویند و درین

دریا بیست هزار جزیره است و یک جزیره ان در برابر ملک چین است که هزار فرسخ است
بحر الشام انرا بحر روم و بحر افریقیه و دریای بزرگ خوانند طولش از مشرق تا بمغرب است
و هزار و ششصد فرسخ است و عرضش انجا که بمحیط پیوندد ششصد و شصت و سه فرسخ است و در
بعضی مواضع عرض او به دویست فرسخ رسد و چون بحدود شام رسد دویست و شصت فرسخ
شود و شعبه از ان بمیان عالم اید یکی را خلیج اوریش و یکی را خلیج یونان میگویند و درین دریا دویست و
شصت و دو جزیره است **بحر المغرب** این دریا را بحر اندلس و بحر طنجه و بحر سودان و بحر الاکبر
خوانند این بحر از اقصای جنوبی از محاذات ارض سودان است و بر حدود سوس و بلاد
سوس و بلاد اندلس و فرس میگذرد و میرود بجانب مشرق و گویند که بحر اوقیانوس است
و دریای هند در ناحیه مغرب بدین دریا پیوندد و مجمع البحرین این دریا است از هنگام
طلوع افتاب تا زوال بحر مغرب بالا گیرد و بدریای هند ریزد و از زوال تا وقت غروب
حال برعکس باشد و بواسطه عظمت دریا عبور کسی از انجا میسر نیست و طول و عرض ان
مشخص نیست و جزایر خالدات از جمله جزایر این بحر است که در اب معموره شده **بحر نیطس**
انرا بحر الطرابزون و بحر الروس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه بزمین روس و صقلاب
ممتد میشود و بنا شهر قسطنطنیه برین بحر واقع است طول وی چهارصد و سی و سه فرسخ است
و دو شعبه دارد یکی قریب بجزیره سودان و دوم خلیج فرنگ است تا قریب بشمال صقالبه و بلاد
ممتد میشود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریا است **بحر الطبرستان** این را
دریای گیلان و گرگان و باب الابواب و خزر نیز گویند و طول این دریا از مشرق

بمغرب دویست و شصت فرسخ است و این دریا مدور است و از این سکون و ممتد میشود
بطرف دیلم و طبرستان و شروان پس از خزر بگذرد و با بسکون منتهی میشود و رود ارس
و رود کر و اتل و بعضی رود در دریا بریزد و کشتی راندن درین دریا مشکل است **بحر جنوبی** انرا بحر
زنج نیز گویند و از جمله خلیجات دریای هند است طول او صد و شصت فرسخ است و عرض ان صد و سی
پنج فرسخ است راکب این دریا سهیل و قطب جنوبی را بغایت ظاهر بیند و قطب شمالی را نتواند دید
و کف این دریا بخلاف دریاهای دیگر منعقد میشود و صندل و ابنوس و عنبر از سواحل ان بدست
اید **بحر قلزم** انرا لسان البحر و بحر الاحمر و بحر الیمن و بحر العدن نیز گویند و از جمله خلیجات بحر هندست
و اراضی یمن و عدن در کنار شرقی وی افتاده است و هلاک فرعون ملعون درین دریا بوده
چه از این دریا تا مصر چند مرحله راه است و دریای اسرا باد که بقلزم اشتهار یافته است غلط است
بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند طول این دریا چهارصد و
شصت فرسخ است و عرضش صد و هشتاد فرسخ است و میان این دریا تا قلزم پانصد فرسخ
راه است که از ارض جزیره عرب خوانند و اب دجله بغداد و در جریان و فرات و دیگر انهار
و کرنگ اصفهان و خررود بدین دریا ریزد **بحر هند** این شعبه را جهة انکه در مقابل ارض
هند افتاده است بدین اسم میخوانند و حال انکه منشعب از بحر اعظم است و طول این
دریا از مشرق تا بمغرب پانصد و هفتاد و سه فرسخ است و عرضش از جنوب تا شمال
سیصد و پنجاه فرسخ بود و جزیره سراندیب درین دریا است **بحر اخضر** این دریا در
اقصای بلاد چین نیز خوانند و بعضی گفته اند زمین این دریا تا افر صد و هشتاد درجه که طول معمور است

میکشند بحر آدرینی از خلیج بحر شام است طول این دریا بطرف شمال دویست و پنجاه فرسنگ
و بحر دیگر متصل نباشد و دلیل بر این است که از بیابان صقلاب و روس از راه خشکی بقسطنطنیه
میتوان رفت بحر یونان این دریا بنزدیک رومیة الکبری است از بحر شام منشعب میشود
و جزایر یونان درین اب غرق شده مشهور است که چون کشتیها و سواران مرکب در برابر
زمین یونان رسند البته اکثر مردم را بخشر ازان بد و سال یا سه سال از خاطر محو شده باشد
بخاطر میاید عرض این دریا هفتاد فرسخ است و طول آن میان مغرب و شمال بجهة الخوف
و میل ان تعیین نیافته اما شصت و دو جزیره معموره دارد بحر طنجه دریای طولانی است
اما عرضش دویست فرسخ بیش نیست و یکشعبه ان تا حدود روم کشیده شود و دیگری
بر زمین جنوب رود و در بلاد زنگبار و سیاهان و زمین مغرب ممتد میشود بحر سودان
از خلیج تیطس است و عرض وی صد فرسخ است و طولش در جانب شمال باشد و معلوم
نیست بحر زنک این بحر شعبه است هم از بحر طراندون و در شمال اراضی سقلاب
از وی منشعب میشود و انتهای وی در حدود بلغار و کیماس باشد و اهل فرنک
در سواحل ان مقیم اند بحر خنج دریای بزرگ است در ترکستان گویند که افراسیاب
خود را از دست هوم عابد خلاص داده درین دریا انداخت بحر الماس این دریا را
بان جهة دریای الماس خوانند که جزیرهٔ الماس درمیان وی افتاده است بحر شمال
این دریا در زیر قطب شمال و قعر ان معلوم نیست ادم ابی درین دریا بسیار است
بحر سحاب دریاست در ولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخار بر بالای سر

ان ایستاده باشد و اعتقاد زنگیان این است که حضرت ادم ع در جزایر این دریا میبود بحر مظلم
بحر عظیم است در دریای مغرب واقع است و جزیرهٔ یاقوت درین دریا میباشد و این دریا
در ظهر بلاد فوق و سیلان کشد و چون بقلعهٔ قبضه رسد از انجا بکناب یاجوج و ماجوج ممتد
شود و بکدو سد ذوالقرنین منتهی کردد فصل هجدهم در ذکر بحر است در دنیا و عدد انها
بحر و مایوطس طولش از شرق تا مغرب و صد و پنج فرسخ است و عرض این دریا یکصد و سی
چهار و تا حدود قسطنطنیه ممتد میشود و در حوالی مصر بدریای شام بپوندد بحر خوارزم بحدود شهر
خوارزم واقع است و قطرش نود فرسخ است و بقولی صد فرسخ است این بحیره تا دریای خزر
بیست فرسخ است و گویند رود جیحون و سیحون بدین بحر ریزد و ابش تلخ است و حیوانات
ابی درین بحر کمتر اند بحر طبریه در اراضی شام و دورش هفتاد فرسخ است و طعم ابش مثل
بحیرهٔ خوارزم است بحر کلبکوی انرا بحیره قبطیان نیز گویند و نزدیک اراضی چین است
و دورش هفتاد فرسخ است و در وی دوازده جزیره است و سکان این مواضع را دین
و ملتی نباشد بحر قارص منشعب از بحر مغرب است و دورش شصت فرسخ است
و کدو و قارص واقع شده بحر ارمنیه در حدود اذربایکان واقع است بحر طبلیک
این ابی ایستاده است میان دو کوه شام و گویند حضرت خلیل علیه السلام ابراهیم اباد در بیرا
درین بحیره بنا نهاده و میته نیز گویند جهة انکه درین اب جانوری ندیده اند بحر قلمه نزدیک
دریای روم است و قلمه نام قصبه است که در سواحل ان جزیره واقع شده بحر اشکون
بحیره روم باشد و دوازده روز راه است تا بروم و سمور و سنجاب در انجا هم رسد

بحر الطیل بقرب جبال و بلاد جلایه است طول ان چهار فرسخ است و عرضش دو فرسخ و نیم باشد
بحیرهٔ طیس در زمین مصر است و بدریای روم پیوسته است و یکشعبه از رود نیل بدان منتهی
میشود و ماهی درین دریا میباشد که انرا زلفین گویند که در علم سیمیا بکار برند و خوردن ان
موجب زیادتی فهم است و نوعی دیگر است که چون بخورند خوابهای هایل بهم بینند و فزع کنند
بحیرهٔ نقعان در حدود بلاد نعمان است و قبیله اتراک که ایشان را جمیل گویند در سواحل
ان مقیم اند و طول ان سه روز راه است پوست روباه سرخ موی لطیف از سواحل ان
حاصل میشود دیگر بحیرهٔ اخابه از جملهٔ بحیرات شام است بغایت بعید العمق است یکی
از ملوک چهار هزار گز ریسمان بان بحیره فرستاده بود بته ان نرسید بحیرهٔ بن هیجان
در ترکستان است چهار فرسخ در چهار فرسخ مسافت دوران است و ابش گرم است بحیرهٔ
نیلی در جنوب خط استوا باشد و در جنوب معموره و کوهها است که انرا جبال القمر گویند از ان
جبال رودهای بسیار بران بحیره ریزد و قطر ان چهل فرسخ است و از انجا بدریای مصر اید
و بروم منتهی شود بحیرهٔ الکونیه انرا بحیرین نیز خوانند از برای انکه رود هیر ص در او ریزد
طول ان چهل فرسخ است بحیرهٔ ارمنیه که بدو و بلاد حو واست و طول ان هشتاد فرسخ است
و سگ ابی درین بحیره بسیار است بحیرهٔ فرغانه دوران پنجاه فرسخ است بحیرة الصخره
این بحیره کوچکیست که بدو و شمال کوشه اب این دریا چنان سیاه باشد که مثل شب تار
چون خاک را بدون اب سیاه گل سازند و در افتاب گذارند سنگ شود یکی از ملوک چهار ده
هزار گز ریسمان فرو گذاشت و بعمق ان نرسید و گویند که کیخسرو جام جهان نما را درین

در بستند از ظهر گورات فارسی است در طول ان پنج فرسخ است

ان [illegible] اید و انکور در [illegible] و شام [illegible] بسیار [illegible] و بر [illegible] گشته شود
[illegible] در ان سال [illegible]
بر [illegible] کرد و در بلاد [illegible] از [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] مردم بسیار شود [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شام [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] ظاهر شود فتنهای عظیم
از او بظهور رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و کردان و عثمان قوی [illegible] و در زمین عراق حرب
و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و خوفی بحاجیان برسد و مرد بزرگی در شام بقتل
رسد و در بلاد خراسان فتنه عظیم حادث شود و در اطفال دردها پیدا شود و اب چشمها
بسیار شود والله اعلم فصل هفتم در احکام کسوف و خسوف شیخ بزرگوار قطب الدین
راوندی رضی الله عنه ایضا در کتاب مذکور از حضرت صادق ع روایت کرده است
که در کتاب دانیال ع نوشته است در باب گرفتن افتاب و ماه در شهور اثنی عشریه
پس در هر سال که در ماه محرم افتاب بگیرد در ان سال ارزانی باشد و در اخر
سال دردها و بیماریها در مردم حادث شود و پادشاه بر دشمنان ظفر یابد و زلزله
حادث شود و مردم از ان بسلامت باشند و هر سال که در ماه صفر افتاب بگیرد
بگیرد در ناحیه مغرب ترس و بیم و گرسنگی مردم را روی دهد و جنگ و کوشش در مغرب

بظهور آید پس در ماه ربیع الاول صلح شود و پادشاه ظفر یابد و هر سال که در ماه ربیع الاول
آفتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید آید و اختلاف کم باشد و پادشاه در مغرب ظفر
یابد و قحط و گرسنگی بسیار باشد و در آن سال فراخی و ارزانی هم رسد و در بادیه و در میان ترکان
ترکی بهم رسد و هر سال که در ماه ربیع الاخر آفتاب بگیرد در میان مردم اختلاف
بسیار باشد و خلق عظیم بقتل رسند و کسی بر پادشاه خروج کند و ترس و قتال حادث
شود و مردم کشته بسیار باشد و هر سال که در ماه جمادی الاولی آفتاب بگیرد روزی
مردم فراخ گردد و در ناحیه مشرق و مغرب پادشاه با رعیت خود در غم شفقت باشد
و با ایشان احسان نماید و پاس خواطر ایشان بدارد و هر سال که در ماه جمادی الثانی
آفتاب بگیرد در بلاد مصر جنگهای عظیم واقع شود و در بلاد مغرب در آخر سال گرانی بهم رسد
و هر سال که در ماه رجب المرجب آفتاب بگیرد زمین سبز و آبادان و پرگیاه
شود و در کوهستانها و ناحیههای مشرق باران بسیار بارد و در ناحیه فارس ملخ فرود
آید اما ضرر بر ایشان نرساند و هر سال که در ماه شعبان المعظم آفتاب بگیرد
مردم از شر پادشاه ایمن باشند و پادشاه در مغرب بر دشمنان ظفر یابد و در
بلاد جبل در آخر سال مرگی در میان مردم بهم رسد و بر روی بر طرف شود و در
هر سال که در ماه رمضان المبارک آفتاب بگیرد مردم [illegible] پادشاه فارس را
اطاعت کنند و روم را بر عرب غلبه عظیم بهم رسد بعد از آن ایشان بر روم غالب

شوند

شوند و غنیمت بسیار از ایشان بگیرند و هر سال که در ماه شوال المکرم آفتاب بگیرد در بلاد
هند و زنگبار قتال بسیار واقع شود و گیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد و هر سال که
در ماه ذی قعدة الحرام آفتاب بگیرد باد بسیار بوزد و میوههای درختان کم باشد و در
شهرهای مغرب خرابی پدید آید و جو و گندم گران باشد و باران بسیار ببارد و خرابی در ناحیه
فارس بظهور آید و هر سال که در ماه ذی الحجة الحرام آفتاب بگیرد و کسی بر پادشاه خروج کند
و از او بسیار آزار به پادشاه رسد و در فارس [illegible] بهاگران شود و در سال دیگر ارزان
شود اما آثار گرفتن ماه پس در هر سال که در ماه محرم الحرام ماه بگیرد در مغرب بزرگی
بمیرد و میوه در بلاد جبل کم باشد و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد و در زمین
بابل درد سر بسیار بهم رسد و مرگ بسیار باشد و نرخها گران باشد و کسی بر پادشاه خروج
کند و پادشاه بر او ظفر یابد و لشکر او را بقتل آورد و هر سال که در ماه صفر المظفر ماه بگیرد
قحط و بیماری در شهرهای بابل حادث شود بحدی که بیم هلاک باشد پس بعد از آن باران
بسیار ببارد و گیاه زمین بسیار شود و احوال مردم نیک شود و در بلاد جبل میوه بسیار
باشد و هر سال که در ماه ربیع الاول ماه بگیرد در بلاد مغرب قتال بسیار واقع شود و
مرض یرقان در میان مردم بهم رسد و در ناحیه و شهرهای مشرق میوه بسیار رسد و در
بلاد جبل کرم در سبزیها افتد و خرابی بسیار در شهرها پدید آید هر سال که در ماه ربیع الثانی
ماه بگیرد آب در کوهها بسیار باشد و فراوانی بهم رسد و آب بسیار باشد و آن سال مبارک
باشد و پادشاه در مغرب ظفر یابد و هر سال که در ماه جمادی الاول ماه بگیرد خون بسیار

در بابل خونریخته شود و پادشاه را بلای عظیم برسد و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه ظفر یابد
و هر سال که در ماه جمادی الثانی ماه بگیرد باران کم ببارد و در نینوی که ولایت موصل با
حوالی کوفه است در آن محل جزع عظیم و گرانی شدید بهم رسد و پادشاه بابل را بلای عظیم رو دهد
و هر سال که در ماه رجب المرجب ماه بگیرد در ناحیه مغرب طاعون و قحط شدید پیدا شود
و در بابل باران بسیار ببارد و در بعضی شهرها درد چشم بسیار شود و هر سال که در ماه شعبان
المعظم ماه بگیرد پادشاه بعضی از نواحی کشته شود و شعیرات بالا رود و قحط در میان مردم
پیدا شود و هر سال که در ماه رمضان المبارک ماه بگیرد در بلاد جبل سرما سخت شود
و برف و باران بسیار ببارد و آب بسیار باشد و در زمین فارس درندگان بهم رسند
و در شهریور ماه مرگ زنان و اطفال بسیار باشد و هر سال که در ماه شوال المکرم
ماه بگیرد پادشاه بر دشمنان غالب شود و در میان مردم بلا و فتنه بسیار باشد و هر سال
که در ماه ذی قعدة الحرام ماه بگیرد پادشاه را شهرهای عظیم فتح شود و گنجها در بعضی
زمین و کوهها پیدا شود و هر سال که در ماه ذی الحجة الحرام ماه بگیرد مرد بزرگی در
مغرب بمیرد و مرد فاسق فاجری دعوی پادشاهی کند فصل هشتم در بیان فصول
اربعه در هر سال بدانکه زمان عبارت است از مرور ایام و لیالی و آن منقسم میشود بقرنها و قرنها
بسالها و سالها بماهها و ماهها بهفته و هفته بایام و ایام بساعات و تشبیه کرده اند اوقات
شب و روز را بفصول اربع صبح را بمنزله بهار گرفته اند و میان روز را بمنزله تابستان
و شب را بمنزله پائیز و نصف شب را بمنزله زمستان و هر بلادی که بر خط استوا است

چهار بهار و چهار زمستان دارند و هر بقاعی که از بلاد خط استوا دور است دو بهار و دو
زمستان دارند و در وسط معموره یک بهار و یک زمستان دارد و اما بهار در نزد عرب
آن است که آفتاب در حمل و ثور و جوزا باشد و ماههای او آذار و نیسان و ایار است و در این
سه ماه خون گرم در بدن جمع میشود و خوب است در بهار خون گرفتن و خوردن تخم نیم
برشت و کاسنی سبز و شیر بز و میش و سرکه و شکر آنچه معتدل باشد مثل جوجه و دراج
و منع است از خوردن سیر و پیاز و بقولی که از باغ تر مانده باشد مثل چغندر و زردک و هر
طعامی که دیر هضم میشود و خوب است در این سه ماه جماع بسیار کردن و اسهال البطن و قی
بخود دادن و بحمام رفتن و علامت آنکه خون دارد سرخی صورت و امتلاء بدن و جستن
رگها و تیزی بینی و دهن اما تابستان آن است که آفتاب در سرطان و اسد و سنبله باشد
و ماههای آن حزیران و تموز و آب است در این سه ماه بحرکت می آید صفراوی گرم و خشک است
و در این ایام باید طعامهای ترش خوردن و گوشت گوساله در سرکه و جوجه فربه و آرد جو و شیر
پخته و خوردن آلوچه و آلو و انار ترش و بقولی که غالب در برودت باشد و تخم مرغ نیم برشت
و مذموم است کثرت جماع و رفتن بحمام و تعب و گرفتن خون و بوئیدن ریاحین گرم
و بوئیدن عنبر و مشک و نباید در این ایام غرغره کردن و مسهل خوردن مگر بضرورت اتفاقی کردن
خوب است و علامت غلبه صفرا آن است که روی زرد میشود و ضعف دل بهم میرسد و
خوابش خبرهای سرد میکند و نفس تند کشیدن و جستن نبض و تلخی دهن است اما
فائیز و مهرگان آن است که آفتاب در میزان و عقرب و قوس باشد و ماههای آن

ایلول است و تشرین الاول و تشرین الاخر و درین ایام بحرکت می اید سودا و بارد و سزاوار است
کثرت جماع و فصد کردن و بحمام رفتن و خوردن دوای مسهل و اقسام حلویات و بوییدن
ریاحین حاره و خوردن غذا و دوای گرم و تر مثل جوجه مرغ و گوشت بره و انگور شیرین و امثال
ان و علامت وی سیاهی لون است و هزل بدن و خون و خوف و شدت فکر و عفونت
دهن و خشکی بدن **اما زمستان** ان است که افتاب در جدی و دلو و حوت باشد
و ماههای ان کانون اول است و کانون اخر و شباط درین ایام بحرکت می اید بلغم تر
و سرد و سزاوار است خوردن گوشت کبوتر و گنجشک و بزغاله و بره و کردکان و انجیر و نخودات
فایز و حلویات و اجتناب کند از خوردن طعامهای سرد و اب سرد و بود از خواب و اسهال
و استفراغ مگر بضرورت و منع است بسیاری جماع و حرکت کردن و علامت وی بسیاری خواب است
و تری دهن **فصل نهم** در معرفت زوال روز از حضرت صادق ع منقول است
که افتاب را حلقه است نزد زوال که در انجا داخل میشود و این حلقه بنا بر مشهور دایره
موهومه است که در میان حقیقی مغرب و مشرق هر روز صحیح است زیرا که بیک نسبت
مشارق و مغارب در قرب و بعد و اعتدال در اینجا مراد دایره است بود از ان و این
از جانب مغرب زیرا که افتاب تا در بن دایره و سط حقیقی است زوال نشده است
و چون از دایره بیرون میرود زوال است و ممکن است که همان دایره باشد و تا داخل
شود زوال نشود زیرا که تا داخل شده است میرود و زمانی فاصله نمیشود ولیکن چون ظهورش
بر ما محتاج است بزمانی و این بود از رعایت بسیار می باید کرد پس چون داخل شود در ان

دایره زوال میشود پس هر چیزی که است در میان عرش بتسبیح و تحمید پروردگار در می ایند
سبحان الله و بحمده و این تسبیح غیر ان تسبیحات است که بان ناطقند و بسند صحیح منقول است
از عبدالله از حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده اند که زوال افتاب در نیمه حزیران که از ماههای
رومی است و نود و هشتم نوروز است تقریبا که اول سرطان است و اوایل تابستان که دو سه
روزی اول تابستان است که گذشته است و نهایت ارتفاع شمس است بر نیم قدم یعنی
چهارده یک شاخص که از سایه مختلف میماند در عراق عرب ظاهر میشود و در نیمه تموز که اول
ماه دویم تابستان است و افتاب پست شده است سی و چهار درجه زوال میشود وقتی که سایه
یکقدم و نیم مانده باشد و شروع در زیادتی میکنند و قدم هفت یک شاخص است هر چه باشد چون
در مستوی الخلقه کف پای او مقدار هفت یک قد اوست و چون سایه زیاد میشود از هر چیزی
نسبت بطول اوست و چون ماههای تابستان و بهار افتاب بلند است و روزها بیشتر
دوازده ساعت است روز چهارده ساعت و چهار دقیقه تخمینا درین بلاد هر ماهی یکقدم
زیاد میشود و چون شش ماه پاییز و زمستان افتاب است نسبت در روزها کوتاه میشود تا ده ساعت
و پنجاه و شش دقیقه هر ماهی دو قدم زیاد میشود و در نیمه اب که اول ماه سیم است از تابستان
زوال میشود وقتی که سه قدم و نیم مانده باشد که نصف شاخص است و در نصف تشرین الاول
که اول ماه دویم پاییز است زوال میشود بر پنج قدم و نیم که میماند و در نیمه تشرین الاخر که اول
ماه سیم است از پاییز در نهایت پستی است زوال میشود وقتی که هفت قدم و نیم میماند و در
نیمه کانون که اول ماههای زمستان است و افتاب در نهایت پستی است زوال میشود

وقتی که نه قدم و نیم مانده باشد از سایه چون اوایل زمستان افتاب شروع در بلندی میکند بهمین نسبت
نیز بر میگردد و در نیمه کانون اخر که اول ماه دویم است از زمستان زوال میشود بر هفت قدم و نیم
و در نیمه شباط بضم شین که اوایل ماه سیم است از زمستان زوال میشود وقتی که پنج قدم و نیم مانده باشد
از سایه و در نیمه اذار که اوایل ماههای بهار است زوال میشود وقتی که سه قدم و نیم مانده باشد
و در نیمه نیسان که اوایل ماه دویم است از بهار زوال میشود وقتی که دو قدم و نیم مانده باشد ایار
به تشدید یا که اوایل ماه سیم است از بهار زوال میشود وقتی که یکقدم و نیم مانده باشد و در نیمه حزیران
نیم قدم بهمین منوال است در همه سالها و این که بد در اصفهان تقریبی است و از نیم قدم بیشتر می ماند
در حزیران بدو ثلث قدم می ماند همچنین در باقی و شیخ بهاء الدین رحمه الله فرموده است که من در
نجف اشرف ملاحظه نمودم تقریبی است و ان حضرت فرمود که ظاهر شدن زوال افتاب
بالست که چوبی برداری که یکذرع و چهار انگشت طول ان باشد پس چهار انگشت او را بزمین
فرو بری که حرکت نکند و چون افتاب بر می اید و سایه در جنب و در ازیست و هر چند افتاب
بلند میشود سایه کم میشود تا چون افتاب بنهایت ارتفاع میرسد بنهایت کمی میرسد بود از ان
شروع در زیادتی میکند و چون اندک زیاد میشود ظاهر میشود که افتاب از وسط اسمان
گذشته است و میل بغروب کرده است دیگر سایه زیاد میشود تا وقت غروب مانند طلوع
و چون زوال افتاب شد درهای اسمان گشاده میشود و از جهة امدن رحمت و بر اورده میشود
حاجتهای عظیم خلایق **ضابطه دایره هندی** در دانستن زوال است که زمین را
هموار کنند که پست و بلند نباشد و بود از ان دایره بکشند هر چند دایره فراخ تر باشد



زود تر ظاهر میشود و بر مرکز این دایره چوبی نصب میکنند مخروطی که سرش تیز باشد و طول این
چوب میباید مقداری باشد که سایه ان داخل دایره شود و اگر دراز تر شود که فاصله دخول و
خروج بیشتر شود ظاهر میشود و هر چند باعتبار اختلاف غیر محسوس حرکت افتاب اگر فاصله کمتر
باشد گفته اند بهتر است و میباید که میانه چوب بر مرکز دایره راست باشد که از سر این چوب
بهر طرفی از اطراف دایره بعد مساوی باشد و استقامت این چوب بشاقول میشود
بر لسان و چوبی که بر سر این چوب گذارند و باطراف دایره بگردانند که از همه طرف
مساوی باشد و اگر محیط دایره را بر چهار قسمت صحیح کشند به پرگال دو جزء ان و بر لسان
یا چوب را بر چهار طرف یا سر چوب ملاحظه نمایند بهتر میشود و چون مقیاس راعمود
کردند میباید که ملاحظه نمایند که چون سایه این مقیاس داخل دایره شود نقطه بر ان
گذارند از سیاهی یا غیر ان و چون سایه بیرون رود از دایره محل خروجش نیز نقطه بگذارند
و میان حقیقی این دو نقطه را از پرگال یا غیر ان درست کنند و از این خطی درست
بکشند تا مرکز دایره و اگر ستاره بگذارند و از ان خط کشیده شود بهتر است و این
خط نصف النهار است پس تا سایه باین خط نرسیده است یا رسیده است و بیرون
نرفته است زوال نشده است و چون سایه سر مقیاس از این خط بیرون رفته است
در زوال افتاب از نصف النهار شده است و چون سایه سر چوب در میان این
خط است نصف روز است نه زوال والله اعلم **فصل دهم** در رکود شمس است
در وقت ظهر یعنی درنگ کردن افتاب در مقام خود و بسند کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است

که سئوال کرد از حضرت امام محمد باقر ع از رکود افتاب در وقت ظهر که بچه سبب درنگ میکند
و حرکت نمیکند یا بسرعت حرکت میکند ان حضرت فرمودند که چه صغیر است جثه و بدن تو و چه
مشکل است مسئله تو اما تو قابلیت جواب داری بدرستیکه چون افتاب طالع میشود میکشانند
او را بجانب بالا هفتاد هزار فرشته و گرفته اند هر شعاعی از افتاب را هزار فرشته و بجانب مغرب
میکشند و چهار هزار فرشته دیگر بجانب مشرق چون جمیع کواکب و افلاک غیر فلک اطلس
دو حرکت دارند یک حرکت بتبعیت فلک اطلس از مشرق بجانب مغرب در شبانروزی
یکدور حرکت میکنند و حرکت دیگر از مغرب بجانب مشرق است و ان در شمس سیصد و شصت و
پنج روز است تقریبا یکدور است و باین نحو حرکت میدهند تا وقتی که افتاب از دریچهای مشرق
بیرون رود پس چون بمیان اسمان میرسد میگردانند افتاب را که قسمی است ملک نور پس
طرفی که بجانب زمین است می افتد و بحسب ظاهر این حدیث دلالت میکند که شمس را فلک نبوده
باشد و علماء اثبات نکرده اند فلک تدویر را از جهة شمس اما نفی نیز نکرده اند و در این حرکت
شعاع افتاب باطراف عرش میرسد و این وقت تسبیح فرشتگان حاملان عرش و ساکنان
سموات است و در اینحالت فرشتگان همه مشغول این تسبیح میشوند که منزه است خداوندی
که از همه نقایص بریست و بهمه کمالات موصوف است و نیست خداوندی که غیر
ان معبود برحق و خداوند مطلق و ستایش میکنم خداوندی را که منزه است از انکه او را
زنی باشد یا فرزندی چنانچه نصاری مریم را زن خدا و عیسی را فرزند او میدانند یا مراد
صاحب صفات زایده باشد و از ولد صفات حادثه و نبوده است او را هرگز شریک

در پادشاهی و نبوده است او را کسی که رفع مذلت و خواری از او کند و خداوند خود را بزرگ
گردان به بزرگی عظیم پس چون زوال افتاب شد و افتاب میل به پستی کرد فرشتگان از پشت
سر بر میگردند و حرکت میدهند افتاب را تا غروب بکند و حرکت افتاب سریع است تا بزوال و
بعد از ان قرار میگیرد و حرکت بطی او محسوس نمیشود و در حدیث دیگر ان حضرت فرمود که چون بام
الهی افتاب تا وسط السماء حرکت کرد رخصت میگیرد از جناب اقدس الهی که زایل شود و
حرکت بجانب مغرب بکند یا نکند و چون مامور میشود حرکت میکند بانه والله یعلم **فصل یازدهم**
در بیان معرفت لیل عمر بن حنظله از حضرت صادق ع سئوال کرد که بچه چیز زوال شب را
بشناسیم حضرت فرمود که ستارها هرگاه از دایره نصف النهار میل کنند بجانب غروب
و مراد از ان ستارهائی است که در اول شب ظاهر میشود و اولی ان است که از جهة بعضی
نشان کنند و ستارهای ثوابت اگرچه خود حرکت ندارند بحسب ظاهر اما باعتبار
حرکت افتاب انها نیز مختلف میشوند و همین که از ثوابت ستارها یکسال نشان کرده
اکثر اوقات ملاحظه انها میباید کرد و چون جدی و فرقدان نزدیک است بهتر محسوس
میشود و چون در شبانه روزی یکدور حرکت میکنند پس از وقتی که برابر یکدیگرند تا
وقتی که یکی از انها بالا رود و دیگری بزیر اید شش ساعت میشود و اگر در میان باشند
باین نسبت که حساب میکنند با حساب ساعت شب در هر فصلی نصف شب خوب ظاهر
میشود و این معنی از مجربات است والله یعلم **فصل دوازدهم** در بیان معرفت
قبله بسند قوی از حضرت صادق ع منقول است که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی کعبه را قبله

اهل مسجد الحرام گردانیده است و مسجد الحرام را قبله اهل حرم گردانیده است و حرم را قبله اهل دنیا
گردانیده است و ابراهیم بن ابی البلاد و از ابی غرة سمندی از ان حضرت روایت کرده است
که خانه کعبه قبله اهل مسجد الحرام است و مسجد قبله اهل مکه است و مکه قبله اهل عالم و الطرفی و دیگر از مفضل روایت است
که گفت سئوال کردم از حضرت صادق ع از انحرافی که شیعیان ما میکنند بجانب چپ از قبله و پرسش
چیست و چه سبب دارد حضرت فرمود که چون حق تعالی حجر الاسود را از بهشت بیرون اورد
و در جای خود گذاشت و علامات حرم را نصب کرد حضرت ادم ع از ان جائی که نور حجر الاسود
بانجا رسیده و نور از جانب راست کعبه بچهار میل رسیده بود و از جانب چپ بهشت میل رسیده
بود که مجموع دوازده میل باشد که مقدار حرم است که چهار فرسخ در طول است و چهار فرسخ در عرض
پس اگر اندک انحرافی در بین بلاد واقع شود بجانب راست نمازگذارنده از حد قبله که ان حرم است
بیرون میرود چون منتهای حرم کمتر است از جانب یمین و اگر اندک انحرافی از دست
چپ واقع شود از حد قبله بدر نمیرود و در حدیث دیگر فرمود که زیرا که کعبه را شش حد است
چهار حد ان بر دست چپ تست و دو حد از ان بر دست راست تست پس از این جهت است
که منحرف میشوند بجانب چپ و بدانکه علامت قبله انچه در میان فقها مشهور است علامت قبله
عراق مثل بغداد است که ستاره جدی را در پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی
از ان بلاد مثل موصل ان است که مشرق را بر جانب چپ بگیرند و مغرب را بر جانب
راست و علامت قبله بعضی از بلاد و شام ان است که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامت
بعضی از ان بلاد ان است که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد ما بین چشمها گیرند

اب انداخته شد و در یا بلیس بعمق رفتن الکس هلاک میشود **بحیره مصر** مساحت دورش صد و بیست
فرسخ است در بلاد خزر واقع است و در این بحیره انوشیروان سدی ساخته است که هنوز اثر ان
باقیست که مردم انجا از هجوم ادراک امواج در امان باشند و گویند که ساختن این سد را در خواب
تعلیم انوشیروان کرده اند **بحیره اجنس** در حد و فلسطین و ماهی طریخ در انجا بهم رسد و فلسطین
نزدیک شهری باشد که انرا ازعر خوانند و این شهریست از شهرهای پنجگانه حضرت لوط علیه السلام
که ان حضرت در انجا بوده و بسبب قبول دعوت او از عذاب نجات یافتند **بحیره دوهم**
در سه فرسنگی شهر مقته واقع شده طولش پنج فرسخ باشد **بحیره اخلاط** دریائی است بمغرب
و گویند که در این بحیره مدت دو ماه ماهی نباشد و دو ماه در این بحیره ماهی بسیار باشد **بحیره**
بجکان بحدود ولایت فارس است و اب وی بغایت شور است **بحیره دشت**
ارژن طول ان دو فرسخ است و اب ان خوش طعم بود **بحیره کاوخوان** ما بین یزد
و اصفهان است و اب وی بغایت شیرین است و منشعب از زاینده رود است و گویند
که منبع اب ولایت کرمان است و از این بحیره چنان استنباط کرده اند که سالی که در اصفهان
اب وفور دارد در ولایات کرمان نیز اب بسیار باشد و سالی که اب این بحیره کم باشد
در ولایات کرمان نیز اب کم باشد و چون این اب از زاینده رود در گل الود بیاید در کوه
ولایات کرمان نیز اب گل الود بیرون اید **بحیره نجف** در حوالی کوفه است که الحال خشک
شده است و نجف اشرف در کنار ان واقع است **بحیره جودن** بحدود مغرب زمین
باشد و بسیار بعید العمق است کعب الاحبار گوید که حضرت خضر ع در این دریا فرو رفته تا اکنون

ثلث از قرآن برنسه و این است که همواره میرود و هرچند که عقل از آن امتناع دارد لیکن صاحب
روضة الصفا چنین گفته که موج این دریا از قعرش حادث میشود بخلاف امواج دریاهای دیگر
بحیرهٔ مکوین بحدود سند باشد و بدریاهای سند منتهی میشود بحیرهٔ ساوه هست و پنج فرسخ
دور وی بوده و در شب تولد حضرت رسول صلعم واله باعجاز آن حضرت خشک شده و آتشکدهٔ فارس
خاموش شد و عبور سفاین از آن دیار مشکل بود چون یک کس را غرق میکردند شورش
آن فرو می نشست و عبور را سان بود والله اعلم فصل نوزدهم در ذکر نهرهای عظیم که در
دنیا بقدرت کاملهٔ الهی جاریست در احادیث واقع شده که حضرت جبرئیل هشت نهر را بانگشت
مبارک کنده است نهر فرات و نیل و دجله و سیحون و جیحون و سنجان و جهان و در بعضی
تواریخ مسطور است که نهر فرات را منوچهر حفر نمود واما نهر آمل مبداء آن از جبال روس
و بلغار است و حدود شمال و از آن هفتاد و شش شعبه جدا میشود و منشعب آن نهر سکون بود
نهر آذربایجان اب خوشگوار دارد و مبداء آن از جبال آذربایجان است و منتهی آن
بحیرهٔ طبریه باشد نهر جیحون ابتدای ان از جبال صغانیان است و میان مغرب و شمال
گذرد و بحدود وخش چهار ابگاه دیگر بدو پیوندد و آن موضع را پنج اب گویند و بحدود بلخ
و ترمذ و کشمر گذرد و از آنجا بکالف آید پس باموبه آید و در بحیرهٔ خوارزم آید و اب آن در
زمستان یخ بندد بنوعی که چند ماه کاروان بدان گذرد نهر سیحون جوی بزرگ است
و سیحون موضعی است در ترکستان و از بحیرهٔ خوارزم اب بدین بحیره ریزد نهر جهان
[illegible] روم بیرون آید و میان مرعش و مصیصه گذرد و بدریای شام ریزد نهر سنجان

از حدود روم آید و بمیان مصیصه و ارتز بگذرد و به نزدیک شهر طلبوس بدریای روم منتهی میشود
نهر دجلهٔ بغداد مبداء ان از جبال روم باشد و بشرقی بلاد جزایر بگذرد و در وان شدن این نهر
از جانب شمال بجنوب باشد و در زیر عبادان در بحر فارس منتهی شود و گویند که مبداء ان از جبال
نصیبین و حصن ذو القرنین باشد نهر صیح در اقصی بلاد ترکستان است و در آنجا نوعی از مار
بود که چون چشم ادمی بران افتد انکس هلاک شود و نهر الذهب مابین شام است و در صفت
ان گفته هو نهر بیاج اوله بالمیزان و اخره بالکیل یعنی در حد اول زراعت بسیار کنند چون باخر
رسد بزمین فرو شود و هلاک شود نهر کرد در ولایت اذربیجان است و بدایت ان از جبال
روم است میانه تفلیس و ایروان گذرد و بولایت ارمنیه منتهی شود نهر ارس روانی این
اب از مغرب بمشرق است و ابتدای ان از جبال ارمنیه است و قضا و قدر ان پسر درین
نهر بوده که لعبازان که ملاح او را از اب بر اورد و دیوار بر سرش فرود آمد نهر زاب انرا
نهر مجنون نیز گویند میان موصل و اردبیل گذرد نهر تستر در حدود فارس و منبع ان در جبال
اصفهان است و بمیان ولایت فارس و خوزستان اید نزدیک قلعهٔ مهدی به بحر فارس
ریزد نهر فارس از حدود خوزستان اید و نزدیک عسکر به بر بلاد اهواز گذرد و هم نزدیک
قلعهٔ مهدی به بحر فارس ریزد نهر کاوسور ابتدای ان از جبال اقلیم اول باشد و در بلاد
زنج گذرد و در بحر بربر ریزد نهر زنده رود زنده رود نهریست بزرگ در حدود جنوب
معموره در کوههای الطرف در عرض پانزده درجه جنوبی دو شعبه از وی منشعب میشود یکی را جوسار
و یکی را قانونس خوانند و از قعر این نهر مرجان بدست اید نهر سنجد در ولایت اصفهان است

و مصب این بحر فارس است نهر طاب قریب بمصر باشد از یک سنگ رخام بچشمه طاق یکپارچه
بدان نصب کرده اند نهر فرات از کوههای روم خیزد و در میان ثغور شام اید و بر غربی شهرهای
جزایر ممتد گردد و بغرب بغداد یکشاخ بدجله پیوندد و دو شاخ دیگر بجانب کوفه رود نهر سلیمانی
بعضی گویند که ذو القرنین او را حفر نموده است و سیصد و شصت جدول از آن منشعب میشود
نهر مهران در حدود سند و مکران میگذرد و در بزرگی نزدیک است به نیل مصر و مصب
ان بحر فارس است نهر سند ابتدای ان از جبال اردبیل و منصوره باشد و از نه منزلی
مولتان بمهران رود و بریزد نهر سفید رود از جبال اذربایجان و ارمنیه خیزد و میان
اردبیل و زنگیان گذرد و به بحیرهٔ اسکون منتهی شود نهر هرات رود بدایت ان از جبال
خراسان است از مشرق بمغرب رود و بحدود سرخس منتهی شود نهر هیرمند جریان ان از مشرق
و از جبال غور تا میان کابل بر خیزد و در برابری کرمان گذرد و گویند چندین جوی از ان جدا شود
و اصل ان تفاوت نمیکند نهر اندلس این است که کشتی در ان نرود و در کنار ان اب در بلندی
بنائی نهاده از مس خالص و بر ناحیه ان نوشته اند که یا ایها الرجل لاتجاوز فانک لم ترجع
نهر خابور در حدود بلاد جزیره است و منبع ان از جبال راس العین است و امتداد ان
هست مرحله فرسخ باشد و نزدیک شهر قرقیسا برود و بفرات متصل شود نهر صحاری ابتدای
ان از جبال چین باشد و گویند که ابی شوم باشد که کشتی را افت رساند و مردم ابی در روی باشند
که چون مردم از اموال خود غافل شوند چیزها بربایند و باب فرو روند نهر تکریت بسواد بغداد
منتهی گردد و بسیاری از صلحا در کنار این اب حضرت خضر علیه السلام والیاس علیهما السلام را دیده اند

نهر طبریه یک نیمه ان اب گرم باشد و یک نیمه سرد و مصب نهر طبریه باشد نهر جلع این نهر را
و شاش نیز گویند ابتدای ان از جبال ترکستان است و بحدود ان کیرد اید و در آنجا جوی اطلاق
بدو پیوندد و بحدود اخسیکت و خجند اید و از آنجا بجنب خوارزم منتهی گردد نهر کنک جوی
بزرگ است در اقصای هندوستان است و بدایت ان از جبال تبت باشد و به بحر هند پیوندد
نهر باجه در ولایت اندلس است و بحدود مغرب اید نهر نجیل شعبه ایست از دجلهٔ بغداد و نهر
مرغاب نهر مرغاب بحدود باوقیس است و او را مرورود خوانند نهر کات و او را کاو
خواره نیز گویند و از رود جیحون منشعب شود نهر عیسی شعبه ایست از فرات نهر سمور
بحوالی اخلاط باشد و به بحر خزر منتهی میشود نهر نیل از جنوب شمال بجنوب رود و ابتدای ان
از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب ان بحر روم است و چون از ان دراز تر در معمورهٔ عالم نیست
یکماه در بلاد اسلام و دو ماه در بلاد نوبه و چهار ماه در صحراها و خرابها اید و هر نهری در تابستان
کم شود الا این نهر که زیاد شود و سبب ان است که چون در بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان
در اید چون افتاب از سمت الراس ایشان دور افتد و باین طرف نزدیک شود عبد الله بن ابراهیم
وقاعی در کتاب اسباب العجایب اورده که سبب ارتفاع و هیجان اب نیل ان است که اب بحر روم
در فصل خزان اشعهٔ کواکب در او افتد هیجان و موج زند از مواضع خود مرتفع گشته در پیش اب سد تا
شود و نگذارد که اب نیل در دریا ریزد و بدین سبب نیل میل در رجعت کند و بر گردد و زیاد شود
باقی والله اعلم فصل بیستم در ذکر چشمها که در دنیا بقدرت کاملهٔ الهی جاری شده چشمهٔ
ادوشک در قزوین است و اب ان مسهل باشد و چون از ان موضع نقل کنند این خاصیت

نهر بدچشمهٔ لطف در میان غزنین و جرجان است در بعضی اوقات منقطع گردد و بجوی که در انجا
بازی کنند باز جاری شود چشمهٔ باد خال در حدود دامغان است چون اندک نجاست حیض یا
نجاست یا جگر دران افکنند چندان باد و صاعقه اید که بهم هلاکت باشد چشمهٔ بانیان در بیرون
اب این چشمه صدائی مثل رعد از وی بیرون می‌آید و بوی کبریت میدهد و اتش علت برص را
زایل کند چشمهٔ ملطیه اب سفید از انجا بیرون اید و بیاشامند مضرتی ندارد و چون مقداری
راه برند و خورند اب سنگ شود و خوردن آن موجب هلاکت شود و در انجا گیاهی است که هر که
در انجا غسل کند ان گیاه در وی پیچد و هر چند اضطراب کند محکم تر شود و اگر صبر کنند تا صفت اب
از وی جدا شود چشمهٔ دو ولق اب ان گرم است و دخانی از او مرتفع گردد که شعلهای ان سفید
و سبز و سرخ باشد و این اب در دو موضع شود یکی مخصوص بمردان و یکی مخصوص بزنان و امراض
بلغمی را این اب نافع باشد و اگر کسی دفعهٔ در این اب رود بدن او بسوزد چشمهٔ ذراعیه
نزدیک موصل است و ازان نیلوفر روید چشمهٔ ملخ و این چشمه مشهور است در سرحد لرستان است
و هر جا که ان اب را برند بشرط انکه در راه بزمین نگذارند تا بدان موضع که خواهند بلکه در هر منزل
مشک ان اب را بر روی چهارپایه از چوب بگذارند یا بیاویزند بقدرت کاملهٔ حضرت باری مرغی
کوچک که سار نام دارد چندان از عقب ان اب می ایند دران ملخی که در زراعت و حاصل افتاده
میکشند و این بتجربه رسیده است چشمهٔ سکون در اراضی اندلس است نزدیک بکوهی است
که انرا اسکوره خوانند بقدر سرادقی بیش نیست هر لشکر عظیم که در انجا نزول کنند اب دهد
چشمهٔ اتش در اراضی انطاکیه است اگر عصائی دران افکنند فی الحال بسوزد چشمهٔ موش

در نواحی مصر است و در انجا مرغزاریست که اگر این اب را با خاک ان مرغزار گل سازند و بگذارند
موش مکون گردد چشمهٔ اذربایجان چون این اب ظرفی بماند سنگ مرمر گردد چشمهٔ اوند
در سیستان است و از انجا حاصل گردد و انچه در میان اب باشد سنگ است و انچه بیرون باشد نبات
چشمهٔ میلوان در زمین بیت المقدس است چشمهٔ دیلم شفاء درد والمهاست اتش در بهار
سرد و در زمستان گرم است چشمهٔ فرازان در خراسان است صاحب تب ربع چون در این اب
رود شفا یابد چشمهٔ کلس قریب بطوس است چشمهٔ دشله از جملهٔ بقاع خوی و سلماس است
خوردن ان اب موجب اسهال باشد چشمهٔ اردشیر کون ان نیز همین خاصیت دارد و بعضی
گوارنده است چشمهٔ نوح ع بحدود فارس است در دشت بارین باشد اکثر علل مضمنه را نافع باشد
چشمهٔ سلیمان ع در حدود کرمان است منسوب است بحضرت سلیمان ع که هر پادشاه زاده ازان
خورد پادشاه شود اما تحصیل ان در غایت اشکال است چشمهٔ کوبنان در حدود حیرت
باشد چشمهٔ مومیائی در ولایت کوه گیلویه است چشمهٔ حیات در ظلمات است چشمهٔ
مغزل بقرب بیابان مور است چشمهٔ سراب بقرب رباط کوکواه است و دران سنگهای
رنگین باشد و دران خاصیت عظیم باشد چشمهٔ نوتید بحدود غور باشد چشمهٔ نقره بحدود
مغرب است هر که جرعهٔ ازان اب خورد بقدر یک مثقال و نیم نقره باشد بر دارد چشمهٔ کرم الکوی
در حدود بلغار است هر که درخت تاک که خشک شود چون قدری ازان اب در بیخ وی ریزند
سبز شود چشمهٔ نهاوند از شکاف کوه نهاوند است چون کسی محتاج اب شود و نزدیک
وی رود فی الحال بسته شود و اگر کسی اب نخواهد بر انجا رود جاری شود چشمهٔ عین التجر گویند

که این چشمه در راه جرجان است در پای کوهی افتاده است و در میان این چشمه درخت عظیمی است
هر سال چهار ماه این درخت غایب میگردد یکی از ملوک فرموده تا ان درخت را بمسمار اهن
استوار کردند چون وقت غایب شدن رسید طنابها گسسته و مسمارها کنده شده بود و درخت
نبود غواصی را دران اب فرستادند چون بدر امد گفت قریب بهزار گز فرو رفتم درخت نبود
چشمهٔ عباد الله اباد میان قزوین و همدان است و بمثابه گرم است که بیضهٔ مرغ اگر دران
گذارند پخته شود و اصحاب امراض چون در انجا روند شفا یابند چشمهٔ بقرع قریب بکنگ است
یهود و نصاری در انجا زیارت کنند اعتقاد ایشان ان است که گاوی که جهة حضرت ادم ع
امد که زمین شیار کند ازین چشمه بیرون امده است چشمهٔ بواد در ادربایکان است که جامها
دران رنگ کنند بالوان مختلفه و چشمهٔ در عالم بغیر این از برای صبغ نیست چشمهٔ مغرب
در دیار مغرب واقع است و صندوقی مقفل بر سر ان موضوع است چون سر صندوق
بگشایند و ان اب را بخورند شور باشد و چون قطرات ترشح کند شیرین باشد و چون
اب کم شود هندوان بانجا ایند و طعامی سازند که هزار نفر را کفایت کند و خلایق از ذنوب
و معاصی توبه کنند ان اب زیاد شود و کم شدن ان اب بشومت معاصی باشد چشمهٔ
علاج میان خرقان و قزوین باشد هر صاحب علت جذام و برص یا حیوانات
معلول بدانجا روند سالم شوند و استخوانهای شکسته را از بدن بیرون اورد و قولنج و
استرخا را سود دهد و پیکان را از جراحت بیرون کشد و نمک اندرانی و توتیای
صفایح و امثال این اشیاء از انجا بدست اید و عجایب بسیار دارد چشمهٔ حجر گویند

در قریهٔ منحادا است از توابع دامغان اگر زنبور در انجا افتد سنگ منقش گردد چشمهٔ تل ما
در حوالی حمص است بقرب قصر فغفور اب ان بغایت شیرین است چون سی فرسخ از انجا بدر برند
زهر قاتل شود چشمهٔ ذهب انقی ران از کوه بیستون باشد چون هزار درهم نقره در وی
می افکنند چون روز دیگر بیرون اورند شش هزار درهم شده باشد و سبب ان معلوم نباشد
پادشاهان دیالمه ان چشمه را مستور کردند چشمهٔ شمس در زمین قبچاق است چون افتاب
طلوع کند بطرف مغرب روان شود و سبب ان معلوم نیست چشمهٔ مشک در دریای
چین است هر که خود را دران شوید یا جامه اب کشد بوی مشک ازان اید باقی والله اعلم
فصل بیست و یکم در ذکر چاهها چاه قضا در مدینهٔ مشرفه است حضرت رسالت
پناه صلوات الله اب دهن مبارک خود دران افکنده شفاء جمیع امراض است چاه زمزم در
مکه معظمه است و مشهور است چاه یوسف ع نزدیک بقریهٔ نخل است از اعمال مصر برادران
یوسف ع را دران چاه انداختند اب او شفاست چاه توفیق در اراضی مغرب است که بخاری
عظیم از انجا مرتفع میشود چنانچه اگر سنگ بزرگی دران چاه افکنند بقعر چاه نرسیده بیرون اندازد چاه
ادرق در طرف طرابلس است هر که ازان چاه اب خورد احمق میشود چاه ساسان چون
سنگ خشت خام در وی افکنند اوازها براید و بعد از یک ساعت ساکن شود چاه حوائج
هر که اب وی را بخورد بدنش بیمار اید چون اندکی اب دران ریزند خون شود و اگر بیشتر ریزند
سنگ شود و اگر خرقهٔ حیض دران افکنند صاعقهٔ عظیم پدید اید و بادهای تند وزیدن گیرد
بحیثیتی که دیوارها بیفکند و عمارتها ویران کند چاه ماهیان گویند که نخجیر تشنه شود

وقصدان چاه کند اب بالا اید وچون ان نخچیر باب خوردن مشغول شود اب اورا غرق کند وبعد از سه
ساعت استخوانهای ان بر کناره ان چاه افتد وسبب ان معلوم نیست **چاه صدا** بحدود تبت
واقع است هرکه ان چاه را نزدیک رود اوازهای عجیب بشنود وسخنهای فارسی وترکی وهندی
وغیر ذلک بشنوند وچون باران اید اواز منقطع شود وبعد از انکه باران برطرف شد این اصوات
ظاهر شود **چاه سنکندن** بر سر کوه تبت است هرکس خواهد که بر قعر ان چاه نگاه کند سنگ
مانند تیر بر روی ان اید که افکار شود وسبب ان معلوم نیست جمعی کویند که دران چاه مرقد یکی از
انبیاء است **چاه بابل** مشهور است که هاروت وماروت بعقوبت عاجل دران کرفتارند **چاه
دماوند** کویند که ضحاک تازی دران چاه محبوس است وهنوز زنده است وکبریت احمر
دران چاه یافت شود **چاه بئر العلم** مشهور است که حضرت امیر المؤمنین ع درانجا با جنیان
جنک کرد **چاه بدر** مشهور است وان چاهی است که حضرت رسالت پناه صلوات الله بنفس
نفیس خود با کفار قریش مقاتله نموده است یکی از مشاهیر صحابه روایت کند که در وقتی از
اوقات در میان چاه رسیدم یکی را دیدم که ازان چاه برون امده وتعجیل در رفتن کرده
ناکاه دیدم که شخصی هایل ازان چاه برون امده با تازیانه اتش وان شخص را ضربت عظیم زده
وبدان چاه معاودت نمود **چاه اصفهان** بسیار عمیق است در وقت حکومت اسحاق
مجور کودکی دران چاه افتاد ومادر او بسیار جزع کرد مردی که مستوجب قتل بوده در زنبیلی کرده
دران چاه کردند که کودک را مرده یا زنده برون ارد چنین کویند که سه شبانروز رسن بر
یکدیگر کرده بدان چاه کرده وان شخص سنگ ریزه چند داشت ودر چاه می افکند وکوش میداد

اواز سنگ نمی شنید که بقعر چاه رسیده باشد وعاقبت او را بالا کشیدند وپرسیدند از او کفت غیر ظلمت
چاه هیچ چیز معلوم نشد کویند که دجال ازین چاه بیرون اید **چاه صمغ** در دریای هند است اب را چون
در ظرفی کنند واز اول حمل تا میزان کذارند تریاقی منعقد شود بغایت نافع واکر از اخر حوت
کذارند زهری قاتل کردد وحکمت ان را جز حق تعالی کسی نداند **چاه قیصوم** [illegible] است نوعی
از ماهی در وی باشد که چون از اب بیرون اید سنک کردد **چاه عبد الرحمن** در ناحیه [illegible]
اکثر اوقات قعر ان خشک باشد ودر هر سال بوقت معین بیکنوبت اب [illegible] بدید اید
چنانکه از محل خود ببالا میل کند وبر روی زمین فرو شود که کویا هرکز اب نداشته **چاه مسیح**
در نواحی مصر است درخت بلسان در حوالی ان چاه است کویند که حضرت عیسی ع ازین چاه وضو
ساخته است **چاه خور** در میان حوضی است در شهر خور وبر سر ان چاه دیکی از مس نهاده
واین دیک را سوراخی است بسیار تنک وچند جوی اب ازان بیرون اید کویند که اکر
این دیک نباشد اب شهر را ویران کند **چاه سیامک** در حدود فارس است ازانجا
بخاری کرم بیرون اید وحرارت ان موثر است بنحوی که اکر مرغی از بالای ان پرواز کند بسوزد
ودر چاه افتد **چاه شرع** در میان رباط عمرو بن عدی باشد که دو بیابان مور بر سر ان
چاه کنبدی است کویند که از قعر ان چاه فیروزه توان یافت **فصل بیست ودویم** در
افرینش اسمانها وزمین خداوند عالمیان جل جلاله پیش از همه اشیاء نور پاک جناب پیغمبر اخر
الزمان صلی الله علیه واله وسلم را افرید وبعد ازان نور اهل البیت صلوات الله علیهم را افرید پس
بعد ازان از نور ان حضرت جوهری افرید وانرا بدو نیم کرد ودر یک نیم ان بنظر هیبت

نظر کرد پس اب بسبزی شد ودر نیم دیکر بنظر شفقت نظر کرد وعرش ازان افرید وعرش را بر روی
اب کذاشت پس کرسی را از نور عرش افرید واز نور کرسی لوح را افرید واز نور لوح قلم را افرید
پس از نور حضرت ص بهشت را افرید پس از دودی که ازان اب برخواست اسمان را خلق کرد
واز کف ان اب زمین را در روز بیست وپنجم شهر ذی قعده افرید وپهن کرد وچون زمین را
خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد از موج اب تا زمین قرار کرفت پس ملکی
خلق کرد تا زمین را بر داشت وسنگ عظیمی افرید که پای ملک بر روی ان سنگ است وکاوی عظیم
افرید که سنگ بر پشت ان کاو قرار کرفت وماهی افرید که پای کاو بر پشت ان ماهی قرار کرفت
وماهی بر روی اب است واب بر روی هوا است وهوا بر روی ظلمت وانچه در زیر ظلمت است
بغیر از خدا کسی نمیداند پس در روز شنبه ابو الجان را افرید ودر یکشنبه زمین را افرید ودر روز دوشنبه
کوهها واب بحر را افرید ودر روز سه شنبه اشجار ونباتات را افرید وانچه در نهرها وهوام باغهاست
ومواضع ودر روز چهارشنبه ارکان اتش را افرید ودر روز پنجشنبه ملایکه واقتاب وماه وستارکان را
افرید ودر روایتی دران روز ملایکه تنها را افرید ودر روز جمعه حضرت ادم ع را افرید ودر روایتی
دیکر است که ابتدای افرینش در روز شنبه کرد ودر شش روز دنیا وما فیها را افرید این است
اقوال اهل شرع ومذهب مسلمانان **اقوال فارسیان** در افرینش مجوس در کتاب زند
وپازند زردشت نقل میکنند که خلق عالم وادم را در شش کاه افرید وان شش روز را
کاهنبار وکاهینار میکویند باصطلاح ایشان وهر کاهی نامی دارد **وکاه کاهینار اول**
میداد است بورزم نام وان خور روز باشد که روز یازدهم اردی بهشت ماه قدیم است وکویند

که یزدان ازین روز تا چهل روز افرینش اسمانها را باتمام رسانید **کاه کاهینار دویم** میدیوشم
نام دارد وان خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم باشد وکویند که یزدان ازین روز تا شصت
روز افرینش اب را تمام کرد **کاه کاهینار سیم** پتیهشهیم نام دارد وان هشتاد روز است
که بیست وسیم شهریور ماه قدیم باشد وکویند که یزدان ازین روز تا هفتاد وپنج روز افرینش زمین را
باتمام رسانید **کاه کاهینار چهارم** ایاسرم نام دارد وان هشتاد روز است که بیست وششم
مهر ماه قدیم باشد کویند که یزدان ازین روز تا سی روز افرینش نبات واشجار را تمام کرد **کاه
کاهینار پنجم** میدیارم نام دارد وان اول مهر روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد
کویند که یزدان ازین روز تا هشتاد روز حیوانات را افرید وحیوانات دویست وهشتاد ودو نوعند
صد وهفتاد ودو چرنده وصد وده نوع پرنده **کاه کاهینار ششم** همسپتمدم نام دارد وان اهنود
روز است که روز اول خمسه مسترقه قدیم باشد کویند که یزدان ازین روز تا هفتاد روز افرینش ادم ع را
کرد که بزعم ایشان کیومرث باشد ومساوی این ایام بر تقدیر لیست که خمسه مسترقه قدیم را در اخر
بهمن ماه افزایند وبهمن را سی وپنج کیرند وبعضی کویند که اول کاه اول بیست وششم اردی بهشت
ماه قدیم است واول کاه دویم بیست وششم تیر ماه است واول کاه سیم شانزدهم شهریور ماه است
واول کاه چهارم پانزدهم مهر ماه است واول کاه پنجم یازدهم دی ماه است واول کاه ششم سی ویکم
اسفندار ماه است که اول خمسه مسترقه است واول اسفند باشد وجمعی کویند که اول کاه اول یازدهم
دی ماه قدیم است واول کاه دویم یازدهم اسفند ماه است واول کاه سیم بیست وششم اردی بهشت
ماه است واول کاه چهارم بیست وششم خرداد ماه است واول کاه پنجم شانزدهم شهریور ماه است

و اول کاه ششم بیستم آبان ماه است که اول خمسه مسترقه باشد و مهرگان خاصه روز بیست و یکم مهرماه
باشد عجمان گویند که حق تعالی درین روز روی زمین را گسترد و اجساد را درین روز محل و قرارگاه ارواح کرد اند
و مهرگان عامه شانزدهم این ماه است و گویند که جمشید خلق عالم را چهار طایفه کرد اول را کاتوزی نام
نهاد و در کوهستانها فرستاد و دوم را نیساری نام نهاد و سپاهی نام و وزارت را منسوری و اهل حرفت را
اهنوخوشی **مقالات فلاسفه** عالم را قدیم دانند و نفی صانع مختار کنند و صانع را علت
اولی خوانند و گویند که عالم معلول علت اولیست و هر دو باهم بودند چنانکه قرص آفتاب و نور شا
گویند که اول چیزی که در علت اولی پدید آمد عقل بود و او بمنزله دویم است در علت اولی در عدد
نه در قدم و انرا عقل کلی و فعال خوانند و گویند که این عقل است که در قران مجید انرا قلم خوانند و تاثیر
این در نفس همچون تاثیر قلم است در لوح و گویند که نفس ان لوح است که در قران یاد کرده شده
و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند که عقل جزء است و بدان نیک ازبد و نفع از ضرر بدانند
و قوتیست از قوتهای نفس کل و گویند که عقل ساکن است و حرکت نکند و نفس و عقل ثابت
و همیشه متحرک است و عقل چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک شود و گویند که در عالم
عقل چون مشتاق علت اولی شود بعلت اولی رسد و گویند که علت اولی داند که عقل معلول است
و جز این هیچ نداند و جاهل است بانچه برپا او لاولیست زیرا که بکمال نشناسد و جاهل است
بانچه در زیر وی است از برای انکه نفس خود را به از ان نشناسد و گویند که هرچه در زیر فلک قمر است
معلول طبایع است و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی و گویند که زمان
محیط چیزهای زمانی باشد و نفس محیط زمان است و عقل محیط نفس و علت اولی محیط عقل یعنی

علت اولی که او را صانع خوانند و گرد جملهٔ موجودات در آمده و دانش باری تعالی بذات بنود بنفس و عالم
و عالم و علم و معلوم هر سه یکذات اند و علت او را جز از صانع هیچ صنعت نیست و گویند که کواکب در
افلاک علت او را بینند و هرچه در بالای ایشان است نه بینند و حرکت ایشان دایم است
و ایشان همه زنده اند و تغیر در ایشان روا نیست و گویند که مشتری فاعل عالم ارض است و قوتی که
از علت اولی دارد و کواکب و زمین ذوات عقول اند و افتاب و کواکب گویند و شنوند و
بینند انچه در زیر ایشان است و زمین حس دارد و بیند و شنود و انشاء الله اگر چه باو نتماید
و گویند که از عقل مجرد عقل دویم و فلک نهم پدید امد و از عقل دویم عقل سیم و فلک ثوابت پدید
امد و از عقل سیم عقل چهارم و فلک زحل پدید امد و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری پدید امد و از
عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ پدید امد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید امد و از عقل هفتم
عقل هشتم و فلک زهره پدید امد و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد پدید امد و از عقل نهم عقل دهم و فلک
قمر پدید امد پس عقول ده باشد و افلاک نه بعضی این عقول مجرده را هیولا خوانند و ازلی دانند
و گویند که اینها خود بخود بهم میرسند و اقوال ایشان بسیار است باین اکتفا نمود العاقل تکفیه الاشارهٔ
فصل بیست و سیم در احوال کاینات جو طبیعیین و حکما اینها را نسبت بعناصر اربعه
میدهند که ما تحت فلک قمر است و اهل شرع انرا بجناب اقدس الهی نسبت میدهند و علامه شیرازی
در کتاب درة التاج چنین اورده که انچه متکون میشود از عناصر بی انکه یکی از انها جزوی باشد
از او منقسم میشود در ارض و انچه حادث میشود در فوق الارض از ان بعضی ان است که سبب
ان اشراق افتاب است و انها و زمینهای تر چه اشراف از تحلیل میکند از رطوبت و تری

بخار را و از یابس دخان که مراد دود باشد و چون بخار صعود کند بسیار باشد که لطیف گردد و هوا
شود و بسیار باشد که بطبقه بارده از هوا رسد و متکاثف شود و ابر شود و مجتمع و بارانی متقاطر
گردد و گاه باشد که سحاب از تکاثف هوا باشد بسرمای سخت و بسیار باشد که سرما قوی تر باشد
از ان ابر را بیفشارد و پیش از ان شکل ان بشکل قطرات و برف بیارد و اگر بان طبقه نرسد بسیار
باشد که سحاب گردد و اگر اندک شد متکاثف بسرمای سخت و اگر فسرده نشود شبنم فرود اید و اگر
فسرده شود صقیع فرود اید یعنی ژاله و اگر بشدت فسرده شود و مجتمع گردد و تگرگ گردد که دانهای
بزرگ داشته باشد و چون دخان و بخار منعقد شود بسحاب و دخان محبس شود در ان و اگر دخان
بحرارت خود بماند قصد صعود کند و اگر سرد شود قصد نزول کند و هرچه بدین گونه باشد و تحریق عنیف
کند یعنی بدر و ابره را که بردن رود و رعد گردد و اگر اتش مشتعل شود و از ان بشدت محاق
برق از ان حادث شود یا صاعقه گردد و هر دو باهم باشند باختلاف شرایطی که ما انرا شمرده ایم
و چون بکرهٔ اتش رسد اتصال او بزمین منقطع شود و مشتعل گردد و اشتعال در او بینند که گویا کوکبی را
می اندازند و اگر مشتعل شود ولیکن محترق باشد و احراق او دایم بماند بر صورت و ابه باشد یا ذو ذنب
یا ماری یا حیوانی که او را سرو پا باشد و گاه باشد که حادث شود و در علامات مانند سرخ
و سیاه باشد و گاه باشد که زیر کوکبی باشد و بایستد و یا اتش شود و بعد هر ان فلک روزی چند
بگردد و اگر منقطع نشود و باتصال دخان از ارض تا کرهٔ اتش رسد و مشتعل شود و باز بزمین فرود
اید و چون حرارت دخنیه از برد هوا منکسر شود و بسیار باشد که متکاری شود و قصد نزول کند و هوا سبب
ان تموج شود و قصد نزول کند و ریح از ان حادث شود و بسیار باشد که گلی هوا و حرکت از جانبی

بجانبی حادث و بخار ثقیل نماید و گاه باشد که دو بار مختلف الجرم گردند و هر دو مستدیر گردند و زوابع
از ان حادث گردد و بخار ثقیل سینماید بر مناسبات حرارتی شعاع نور افتاب و ماهتاب
و ان مناسبات را در علم مناظر و مرایا بدانند و صاعقه گاهی باشد اهن است و گاهی مانند
مس و گاهی مانند سنگ پس اگر مادهٔ او اتش بود و این اختلاف میشد بلکه از ادخنه و الجزء
ان معدن است که ان جوهر در ان غالب است و بعضی گویند صاعقه اجزای ناری است که ...
جدا شده و بنا بر ثقل جدا شده و نازل شده است **فی الشهاب** گویند که دخان مرتفع شده
هرگاه برسد حواقصی که حار و بالفعل است یعنی بکرهٔ اتش رسد و ان دخان دهنی باشد یعنی دودی باشد
از اجسام چوب و ازهیا و رت اب در زمین سی لطه الجزء ارضی و مائی دور باشد بواسطه قرب بنار
حرف حرف بالای ان دخان اول شعله در گیرد و برود و این اشتعال تا اخر بطریق امتداد ان دخان
این مسمی بشهاب است و چون اجزای ارضیهٔ ان جدا شود و نار تحمل بنار حرف گردد و رویت
ان بر طرف گردد چنان می نماید که منطفی شده است و در واقع منطفی و خاموش نشده است بلکه نار
حرف گردیده که ان غیر مرئی است **فی المطر** پس دانسته شد که انچه مرتفع شود از جسم رطب از اب
و زمین ان بخار است و انچه مرتفع میشود از جسم یابس از زمین ان دخان است و ارتفاع و بالا رفتن
هر دو بسبب تاثیر شعاع افتاب است و جمیع حریق منتهی میشود بسوی نور فعال و مبنی بر ان است
پس بخار عبارت است از اجزای مائی مخلوط با رضی بتوسط جاذبهٔ افتاب و به تسخین و تلطیف ان
تصعید میکند و بالای برند و اجزای ناریه را میل بکلی بمکان طبیعی خود برگشت و هرگاه بجائی برسند
که انعکاس شعاع شمس بانجا نمیرسد که کرهٔ زمهریر است بنا بر برودت متکاثف میشوند از انجا برف

دباران و سایر مذکورات ظاهر میشود و دخان مخلوط با بخره که از ان مکان بگذرد و در نزدیک کوه برسد
و بنا بر ترک ذوات الاذناب پیدا میشود **فی الرعد** بدانکه رعد صدائی است از حرکت دخان محتبسه
در سحاب که بنا بر خلاص شدن و بیرون آمدن بسوی فوق یا تحت حادث میشود و بمسامع سوامع میرسد
و پیش از رسیدن این صوت بسامعه لمعه نوری مرئی میشود که این برق است از شدت محاکت و بر
هم ساییدن بهم میرسد چون صوت بحرکت و تموج هوا بسامعه میرسد بنا بر این بعد از رویت برق آن
والا هر دو را سبب یکی است که حرکت تمزیق عنیف است رعد و برق بسبب حرکت دخان است از
حرارت و حرارت تاثیر شعاع افتاب است و ماده دخان جدا شده از سحاب نازله بسوی زمین صاعقه است
علی الاختلاف و ظاهر تر این است که دخان کثیرة المواد مرتفعه از ارض محتبسه در سحاب بنا بر حرارت
حرکت کند بسوی فوق و چون تمزیق سحاب نماید و نزدیک کره نار رسد از حرارت اثری
و ماده اخلاط ارضی و دهنیت شعله ور گردد و اجزای لطیفه ناریه تلطیف دیگر یافته به نار صرف میشود
و اجزای کثیفه از شدت حرارت صرف گداخته و جمع گشته و صلب شده بنا بر ثقل نازل شود و تمزیق
عنیف سحاب متکاثفه گردد و رعد و برق بسیار احداث نموده فرود اید بان تندی و شدت و صلابت
که هر جا رسد و مصارف هر چه شود بسوزاند و بشکند و بشکافد و نیست و نابود گرداند و تا بزمین
فرو رفته قرار گیرد و دلیل بر ان است که ماده صاعقه باین آتش نرم نمیشود و به هیچ چکش و سندان
و چکش شکسته نمیشود و مصنوع نا له لبیط از نار مرکب تاثیر نشود و بعضی صواعق بدریا فرو رود و احراق
میکند هر چیز را که بران بگذرد از حیوانات بحر را بسوزاند و بسا باشد که بر کوهی افتد و انرا خورد کند
و گاه باشد که جرم صاعقه بغایت رقیق باشد مانند کناره شمشیر و اشیاء صلبه را دو نیم کند و تجاوز

انفراج

انفراج نباشد و گاه باشد که نفوذ کند در ثیاب و اشیاء و حل و متصادم شود باشیاء صلبه چون اهن و
طلا را بگدازد تا بحدی که طلا کیسه را بگدازد و کیسه را نسوزاند و طلا و نقره که بر لحوم زمین باشد بسوزاند و بگدازد
والا نسوزاند و بعضی صاعقه را حجم صلب میدانند و گاهی ریح غلیظ میدانند که در رنگ باد سموم باشد و گاهی
ریح رقیق میگویند و این ریح ناری بقعر دریا فرو میرود با وجود انکه اب جوهر غالب بر نار است اورا
علاج نکند و ان ریح حیوانات ابی را میسوزاند **هاله و قوس و قزح** ان است که برگرد ماه در
میاید و گاه برگرد شمس و از کار است که به تناسب جمع شدن اجزاء رشته ان بگرد و جرم انعکاس
شعاع بان شکل و لون مینماید و ان وقتی بود که هوا در غایت صافی بود این است هاله و قوس
ان است که عکس افتاب هرگاه بر بخار تر افتد که از زمین برآید و در هوا شود مدور و در دور جرم
قمری ایستد برای انکه نور قمر مدور است **زلزله** انچه در ارض حادث شود مثل زلزله از اجزای
ریحی یا بخاری و یا دخانی و انچه مانند اینها باشد چون در جوف زمین جمع شود بخار بسیار به تلطیف
متخلخل شود و متموج گردد و خواهد که بیرون اید به حرکت عنیف شدید و زمین متکاثف و سخت
باشد و مسامات ان بسته باشد و راه خروج نیابد بشدت نور و حرکت زمین بجنباند و بیرون
اید و بسیار باشد که بیرون نیاید و همین زمین را متزلزل گرداند تا انکه زمین را بسخت بشکافد
بسبب قوت ماده و کوه را ببرد و قله کوه را بشکند و بپراند بجای دیگر اندازد که از افتادن کوه
زلزله دیگر در زمین پیدا شود و گاه باشد که بناهای شهر را بکند و ان شهر را معدوم گرداند و گاه
باشد که از آتش منفعل شود که زمین و اشجار و نباتات را بسوزاند و گاه باشد که بعضی زمین و کوه
و قلعه را فرو برد و زمین را بسیار بگرداند و یا انکه بعضی را ابتد مثل کوه گرداند و نهرهای عظیم جاری

جاری شود و گاه است که قناتها و کاریزها را فرو برد **فی العیون** انچه در زمین حادث میشود مثل عیون
و چشمهای خوش چون ماده ریاح و بخار بسیار در زمین جمع گردد و برودت در او اثر کند ان بخار در ریاح
اب گردد و اراده خروج نماید و زمین را شق گرداند و بیرون اید و او را مددی از بخار و ریاح که در
ان زمین است بنا بر ضرورت عدم خلا برسد و اب گردد و اب از چشمها همیشه جاری و مستمر باشد و گاه
باشد که جاری شدن عیون بنا بر اب برف و باران باشد که در جوف زمین مجتمع گشته زور نموده
گوشه زمین را و دامن کوه را شق نموده بیرون اید و دلیل بر این اب بارانی که میاید از تقاطر بخره
مثل سقف حمام است که چون بخار متصاعد گردد و متقاطر میشود و منعقد میگردد و یا مثل سرپوش است
بر روی دیگ عرق و گلاب کشیدن است و هرگاه باران ببارد و پشت بام حمام تر باشد تقاطر
بیشتر است زیرا که پیوسته جذب بخار میکند بنا بر این است که عرق گیران بالای سرپوش را
اب میکنند و دلیل اب شدن هوا رسیدن قطرات بر بالای سرپوش است که بر طبق یخ و برف
باشد **فی العیون الروایح** و دیگر در ان زمین که معدن گوگرد است و نمک باشد متحجر شود و
بوی گوگرد از او اید و گرم باشد و ابی که از معدن نمک اید شور باشد و اب گوگرد گرم و سوزان باشد
سبب ان باشد که بخار کبریتی اب شود و این است که در احادیث معتبره وارد شده است که
استشفاء از ابهای گرم کوهها و زمین مکروه است و نزدیک باین است نفطه که از زمین محو شده
و مومیائی بهم رسد **فی المعادن** بدانکه اقسام معدنیات چهار است زیرا که بسایط
اینها را ترکیب محکم است یا محکم نیست و اگر محکم است از مطرقه و چکش میشکند و اگر چکش
گیر نیست و میشکند مثل یاقوت و لعل و زمرد و اگر نمیشکند و چکش گیر است مثل ذهب و فضه

وحدید

و حدید و نحاس و اگر ترکیب ان محکم نیست و تری انرا تحلیل میکند یا سائل باشد اگر رطوبت انرا
تحلیل میکند چون نمک و نوشادر و زاج و اگر رطوبت انرا با ساقی و اثر میکند چون زرنیخ و کبریت
و زیبق و ان قسمت چهارم است که چکش گیر است انرا فلزات سبعه خوانند چون طلا و نقره و مس
و سرب و قلع و اهن و اینها همه در اصل از گوگرد و سیماب میشوند و تکون گوگرد از ابی است که با
خاک و هوا امتزاج یافته و حرارت قوی انرا نضج داده و دهنیت در وی حاصل شده و بسبب
برودت بسته شده و تکون سیماب از امتزاج ابی است که با خاک لطیف که طبع کبریت داشته
باشد و ان خاک لطیف چنان باشد که با ان اب بهر طرف که ظاهر شود و ان خاک گرد ان را
بر داشته باشد و جدا نشود و بر مثال قطرات اب که بر خاک نم میریزد هرچند که خمیر کنند و اعمیشود
که خاک لطیف گرداگرد انرا در ارد و در غلاف ان شده تا ان غلاف بشکافد باب دیگر نمی پیوندد
چنانکه در خمیر کردن زرنیخ و نوره مشاهده شده و سیماب از اعجب معدنیات است که حکمت
انرا بجز واجب الوجود حقیقت انرا کسی نمیداند این بود اقوال طبیعیین و مذهب اهل شرع غیر
این است که همه اینها را موثر بنده بر خداوند قدیر میدانند والله یعلم **فصل بیست و چهارم**
در تکوین ماده انسان بدانکه منی چون در رحم زن مستقر میگردد و مدور میشود از جهت انکه اب بالطبع مدور است
انکه بواسطه حرارت غریزی منی طبیعی که در رحم است نضج مییابد و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود اول طبقه
محیط نامعدود یعنی انچه غلیظ است روی بمحیط می اورد و در سطح اعلا نطفه مقر سازد و انچه در زیر سطح اعلاست
و متصل سطح اعلا و انچه لطیفی و خاکی است و بالای مرکز است بدین دستور چهار طبقه میشود و مرکز را که در
میان نطفه است خلط سودا میگویند و سودا سرد و خشک است و طبع خاک دارد و لاجرم بجای خاک

افتاده وطبقه دوم را بلغم میگویند و سرد و تر است و طبیعت آب دارد ولاجرم بجای آب افتاده وطبقه سیم را
که محیط است بهوا وان را خون میگویند و گرم و تر است لاجرم بجای هوا افتاده چهارم محیط است باتش
وان را صفرا میگویند گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاده و جوهر نطفه
چهار عنصر چهار طبیعت بهم میرسانند و این جمله در یکجا بود و موالید سه گانه که معادن و نبات و حیوان
باشد در وی بدید آید و تمامی اعضای اندرونی و بیرونی بدید آیند و اول نطفه مدتی علقه است و بعد از آن
مضغه میشود و در میان مضغه عظام و عروق و اعصاب بدید آید و در اول ماه چهارم که نوبت آفتاب است
آغاز صورت میشود و بتدریج حس و حرکت در وی بدید آید و ولوج روح را گویند همان حرکت خاصه
عناصر است و در ماه نهم که نوبت بمشتری رسد بدین عالم آید حق تعالی چهار قوت در وی ایجاد میکند
اول جاذبه که قبول غذا میکند و وارد معده میسازد دوم ماسکه که طعام را نگاه میدارد در معده
و غیر آن که تا طبیعت فعل خود را در آن بعمل آورد سیم هاضمه که غذا را در معده طبخ میدهد و فضول
از او جدا میکند و در جمیع بدن پهن میکند چهارم دافعه که دفع میکند و آنچه از ثقل غذا می ماند
بعد از اخذ هاضمه خالص منحدر میسازد زیرا که اگر جاذبه نمیبود آدمی حرکت نمیکرد برای طلب
غذا بلکه سایر حیوانات هم و قوام همه حیوانات بغذا است و اگر ماسکه نمیبود و اگر ماسکه
نمیبود طعام در جوف نمیماند و اگر هاضمه نمیبود طعام در معده پخته نمیشد و اگر دافعه نمیبود
ثقل طعام چگونه دفع میشد و آدمی را قوتی چند است که با حیوانات شریک است
و قوتی چند است که مخصوص اوست اما اول غاذیه و نامیه و مولده است و قوة غاذیه
آن است که غذا را مستحیل میگرداند بجزء که مشاکل و مشابه عضویست که بغذا محتاج است

واحتیاج

واحتیاج باین قوت از آن جهت است که چون تکوین بدن از اجزای رطبی چند است و حرارت
غریزی در بدن ضرور است که اخلاط را نضج دهد و زیاده رطوبتها را بتحلیل رساند البته بسبب بعضی از رطوبات
ضروریه بتحلیل میرود و هوای خارج بدنی و نفسانی نیز باعث تحلیل میشود اگر قدری از غذا بدل آنچه از بدن تحلیل
میرود نشود بزودی خشک میشود و بکاهد و بر طرف شود پس حکیم علیم قوت غاذیه را در بدن برای
بدل ما یتحلل قرار داده چون طفل در رحم کوچک مخلوق میشود و بآن کوچکی کارهائی که از انسان
باید بعمل آید از او بعمل نمیاید پس باید که بزرگ شود لهذا حق تعالی قوت نامیه نیز در بدن قرار
داد که داخل کند غذا را در میان اجزای اصلیه بدن که از منی بهم میرسد مانند استخوان و عصب
و رباطات و امثال آنها و زیاد شوند در طول و عرض و عمق تا بحدی برسند که مناسب هر
شخصی است و این قوت تا سی سال عمل میکند و بعد از بیست سال تا چندان عملش ظاهر نیست
و از سی سال که گذشت آن عمل باز میماند و بعد از آن فربه میشود اما نمو نمیکند و چون مرگ
آدمی را ضرور است اگر توالد و تناسل نشود نوع انسان بزودی بر طرف میشود پس قوت
مولده در بدن قرار داده که از ماده که غاذیه تحصیل میکند و قدری را جدا میکند که منی از آن
بعمل آید که ماده وجود شخص دیگر شود و قوت غاذیه چهار خدمتکار دیگر دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه
و دافعه چنانچه مذکور شد اما مراتب هضم چهار است اول در معده که غذا در آنجا کشک میشود
و آن را کیلوس میگویند و اول این هضم در دهان میشود در وقت خاییدن دوم در جگر زیرا که
کیلوس است چون هضمش تمام شد در معده خالص و لطیف آن از رگی که از معده بسوی جگر است
که آن را ماساریقا میگویند و واصل جگر میشود و پهن میشود در تمام جگر در عروق ریزه چند که

بتمام جگر دویده و هضم دوم در آنجا میشود و مستحیل باخلاط اربعه میشود و آن را کیموس میگویند آنچه کف آن است
آن زرداب است و آنچه صاف آن است خون اوست و آنچه لعاب اوست آب است و آنچه
دُرد اوست خاک است و ابتدای این هضم در ماساریقا است و هضم سیم در رگهای بدن میشود
و اولش در وقتی است که اخلاط میشوند در رگ بزرگی که بالای جگر رسته است و از آنجا برگهای دیگر که در
جمیع بدن منتشر است داخل میشود و هضم چهارم در اعضا میشود و ابتدایش در هنگامی است که از دهانهای
رگها مترشح میشود در اعضا اما قوت دافعه بول و غایط را دفع میکند و قوت مولده دو تا است یکی
آن است که فضله هضم چهارم را از خون در خصیه به منی منقلب میگرداند و دوم آنکه هر جزوی از منی را
مستعد عضوی از اعضای حقیقیه میگرداند که بعضی استخوان شود و بعضی عصب و بعضی رباطات اما قوتها
که مخصوص حیوان است که در نباتات نمیباشد دو قسمند محرکه و مدرکه اما محرکه منقسم میشود بباعثه و فاعله
و باعثه قوتی است که هرگاه منقش شود در خیال صورت امری که مطلوب باشد حصول وی یا مطلوب
دفع وی باعث شود قوت فاعله را بر تحریک اعضا پس اگر باعث بر تحریک بجهت طلب امر مطلوب
الحصول باشد قوه شهویه خوانند و اگر بجهت امر مهروب عنه باشد آن را قوت غضبیه خوانند و فاعله قوتی است
که عضلات دارد و اوتار تحریک را مهیای تحریک گرداند و اما مدرکه پس ده قوه است پنج در ظاهر
پنج در باطن اما پنج قوة ظاهر اول قوة باصره است و آن قوتی است که حامل آن روحی است که در
مجمع النورین است موضع ملاقات دو عصبه مجوفه است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته باشد
و بهم ملاقات کنند بحیثیتی که تجویف هر دو در موضع ملاقات یکی شود بعد از آن ملاقات منعطف
شده آنکه از طرف راست رسته بحدقه چپ آید و آنکه از طرف چپ رسته است بجانب

مرتسم

راست

راست آید و باین قوت نفس ادراک کند جمیع رنگها و روشنیها را بالذات و جمیع اشیاء ملونه و مضیئه را
بالعرض و علما را اختلاف است در آنکه مدرکه بالذات عین مرئی است یا صورتی که از آن منطبق گردد
در جلیدیه چشم بوساطت آن و در مجمع النورین از آن منتقل گردد بحس مشترک مذهب دوم معروف است
بمذهب طبیعیین و اصحاب قول اول و جمعی قایلند بخروج شعاعی از بصر بشکل که سرش در مرکز بصر باشد
و قاعده‌اش منطبق بر سطح مرئی و تابش این شعاع بر مرئی سبب انکشاف و ظهور ذات مرئی گردد
نزد نفس ناطقه و این مذهب ریاضیین است و جمعی دیگر قایل بخروج شعاع نیستند بلکه گویند که از هوائی
مابین رائی و مرئی متکیف گردد بکیفیت شعاعی که در بصر است و سبب انکشاف ذات مرئی
گردد و قول بالانطباق اشهر است و از بعضی احادیث نیز چنین ظاهر میشود دوم سامعه است
و حامل آن روحی است که در عصبه مقعر صماخ است و نفس باین قوت ادراک کند جمیع اصوات
و صداها را و صوت کیفیتی است که حادث شود در هوا بسبب تموجی که حاصل شود از خوردن
دو جسم بهم از روی عنف یا از جدا شدن دو جسم از هم بطریق عنف بشرط مقاومت هر دو بهم و آن
تموج مخصوص اوست تا در هوا باقی باشد و صوت موجود بود و چون آن تموج منتشر گردد تا هوائی
که در گوش رسد منتهی شود و بمقعر صماخ که عصبه مذکور است و در آنجا مفروش است صوت
متأدی شود بقوتی که سپرده شده بروح آن و مدرک نفس گردد سیم شامه است و آن
قوتی است که حامل آن روحی است که در آن بر آمده شبیه پستان است و میان بینی از مقدم دماغ
رسته سار لیف و نفس باین قوت ادراک کند جمیع بویها را بسبب وصول هوای متکیف بذی رایحه
بخیشوم چهارم ذائقه است و آن قوتی است که حامل آن روحی است که در عصبه جرم زبان

جاری است و نفس باین قوت ادراک کند جمیع مزها را بواسطهٔ رطوبت لعابیه متکیف بکیفیت
طعم یا مخلوط باخلاط ذی طعم علی الاختلاف **پنجم** لامسه است وان قوتیست که حامل ان روحی است
که ساریست در اکثر اعضا و نفس باین ادراک کند کیفیات ملموسه را مانند حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست و ملاست و خشونت و لینت و صلابت و سبکی و سنگینی و اما پنج قوت
باطن **اول** حس مشترک است وان قوتی است در مقدم بطن اول دماغ یعنی مغز سر که
منادی شود بسوی ان و مرتسم شود دران جمیع صور محسوسه بحواس ظاهره واین قوت را
تشبیه کرده اند بحوضی که پنج جدول اب دران ریخته شود و حواس ظاهره را جاسوسان این
قوت گفته اند و هرکدام هرچه بیابند خبر باو رسانند و نفس دران مشاهده کند و باین
سبب بزبان یونان بنطاسیا گویند لوح نفس **دویم** خیال است ان قوتی است
در اخر بطن اول از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسمه در حس مشترک پس این قوت حافظ حس
مشترک است **سیم** وهم است وان قوتی موخر در بطن اوسط از دماغ که ادراک معانی
جزئیه متعلقه بمحسوسات باین حاصل میشود مانند عداوت جزئیه که گوسفند از گرگ مشاهده میکند
و سبب فرار ان میشود و محبت جزئیه که بره از مادر خود ادراک کند و سبب میل ان
شود بمادر و مراد از این معانی ان است که بحواس ظاهره مدرک نشوند و صور امور یرا
گویند که بحواس ظاهر مدرک گردند **چهارم** حافظه است وان قوتی است در مقدم بطن
اخر از دماغ که حفظ معانی جزئیه کند و نسبتش بوهم چون نسبت خیال است بحس مشترک **پنجم** متخیله است
وان قوتی است که در مقدم بطن اوسط از دماغ که ترکیب کند صور محسوسه و معانی جزئیه بعضی
بالبعض

با بعضی را از بعضی چنانچه ظاهر شود از تخیل انسان که دو بال درخته باشد یا ادم پرواز کند یا تخیل کردن
طوطی را صاحب طعم که در واقع ندارد یا خالی از طعمی که در واقع دارد یا تصور کردن دوست را غیر دوست
و دشمن را از غیر دشمن الی غیر ذلک **اما** قوتها که مخصوص انسان است و در سایر حیوانات نیست
قوت عاقله است که باین تصورات و تصدیقات میکند و قوت عامله ان است که باینها مهیا
مزاولت اعمالی شود و افعالی که او را بمراتب کمالات حقیقه برساند و قوت عاقله چهار مرتبه
دارد اول حالتی که چنین را میباشد در ابتدای تعلق نفس باو که از جمله معقولات خالی است و مستعد
حصول انها است واین مرتبه را با نفس ناطقه درین مرتبه عقول هیولانی مینامند و مرتبه
دویم ان است که تصورات و تصدیقات و بدیهیه او را حاصل شود بفکر یا حدس از بدیهیات
بنظریات منتقل شود واین مرتبه یا نفس را درین مرتبه عقل بالملکه مینامند سیم ان است که معقولات
نظریه برای او حاصل شود اما هیچ را مستحضر نباشد چون خواهد انها را حاضر تواند ساخت واین مرتبه را
یا عقل درین مرتبه عقل بالفعل میگویند مرتبه چهارم ان است که معقولات همه در نزد او حاضر باشند
و او را اتصال بمبادی عالیه یا الواح سماویه بهم رسیده باشد که مطالعه امور از انجا تواند کرد واین
مرتبه را یا نفس را درین مرتبه عقل مستفاد و قوت قدسیه میگویند و بعضی ایه کریمهٔ یکاد زیتها
یضیئ ولو لم تمسسه نار نور را باین مرتبه تفسیر کرده اند و بعضی روایات ایمانی باین وارد و بعضی تایید
بروح القدس را نیز باین معنی تاویل کرده اند واین مرتبه مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است **و قوت
عملیه** نیز چهار قسم است اول ان است که ظاهر خود را بمتابعت شریعة حقه و اداب و سنن مصطفویه
از نماز و روزه و غیر انها پاکیزه گرداند دویم انکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات دنیه طاهر

سازد سیم انکه نفس را بعلوم حقه و حکم حقیقه عرض گرداند چهارم انکه از مرادات و ارادات خود خالی
شوند و بغیر قرب جناب اقدس الهی و تحصیل رضای او امری منظور نداشته باشد و ارادات خود را
تابع ارادات حق جل وعلا کرده باشد و دامن از تعلقات دنیای دنی برچیده باشد و بملاء اعلی
متعلق شده باشد کما قال الله تعالی وما تشاؤن الا ان یشاء الله و قال جل شانه وکنت سمعه الذی یسمع
به ولسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش به واین مرتبه مخصوص ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و بعضی از خواص ایشان این بود بعضی از احوالات ایشان باقی والله یعلم **فصل بیست و پنجم**
در بیان انکه در هر ماهی چند روز نحس است بیک روایت روز سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم واین مذهب مختار اهل شرع و همچنین است در روز عاشورا
از همه روزها نحس تر است و همچنین تا روزها سوای که نهم محرم است ان نیز نحس است و بعضی روز هشتم
محرم را چنین میدانند و بیست و هشتم ماه صفر و بیست و یکم ماه رمضان و از ایام هفته روز دوشنبه و چهارشنبه
نحس است و ایضا منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در سالی بیست و چهار روز نحس است
که در هر ماه دو روز باشد اگر کسی درین روزها بیمار شود بمیرد و اگر بسفر رود برنگردد و اگر جنگ رود
کشته شود و اگر فرزندی متولد شود نماند بدین دستور برای هیچ کاری خوب نیست والله یعلم محرم یازدهم
چهاردهم صفر یکم و هشتم ربیع الاول یکم و بیستم ربیع الثانی یازدهم و پنجم جمادی الاول دهم و پانزدهم
جمادی الثانی دویم و چهاردهم رجب یازدهم و سیزدهم شعبان سیم و چهارم رمضان سیم و بیستم شوال
هشتم و بیستم ذی قعده دویم و پنجم ذیحجه ششم و هشتم و از برای رفتن قمر در عقرب و قمر در اسد بودن
سفر خوب نیست و از برای نکاح قمر در عقرب بد است **فصل بیست و ششم** در معرفت خلاصه
اختیارات

اختیارات از قول حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در هر ماه اول ماه نیک است تزویج و بیع و شری و سفر کردن دویم
مبارک است تجارت کردن و طلب حاجت سیم بد است جمله جهات خاصه دیدن ملوک و سفر کردن
چهارم نیک است همه حالات الا سفر کردن پنجم بد است جمله امور الا خاصه دیدن اکابر ششم نیک است سفر
و قصه کردن و بنا نهادن هفتم نیک است مناکحه و بنا و نقل و حرکت هشتم نیک است همه امور الا سفر کردن
نهم نیک است همه امور الا دیدن عمال دهم نیک است سفر و طلب حاجة یازدهم نیک است و دیدار ملوک
و سفر و طلب حاجة دوازدهم نیک است همه کارها خاصه طلب حاجات سیزدهم توقف در جهات اولی است
چهاردهم نیک است دیدار اکابر و علما و اشراف پانزدهم مختار است طلب حاجات و سفر کردن شانزدهم
بد است همه کارها خاصه سفر کردن هفدهم نیک است کارها و حاجات و معامله کردن هجدهم نیک است طلب
حاجات و نقل و حرکت کردن نوزدهم مختار است سفر و تزویج و ابتدای کارها بیستم نیک است دیدار
ملوک و سفر کردن بیست و یکم بد است جمله کارها خلوت نشستن اولی است بیست و دویم مختار است
سفر و تزویج و عمارت بیست و سیم نیک است دیدار ملوک و مناکحه بیست و چهارم بد است جمله
کارها خاصه سفر کردن بیست و پنجم حذر از سفر و طلب حاجة اولی است بیست و ششم مبارک است
همه امور الا تزویج و سفر کردن بیست و هفتم نیک است هر کار را خاصه تجارت و سفر کردن بیست و هشتم
نیک است طلب حاجات و نقل و حرکت بیست و نهم مبارک است سفر و طلب گم شده کردن سی ام
نیک است حاجات خاصه حرکت کردن **فصل بیست و هفتم** در بیان خواب دیدن در
هر ماه منقول است از حضرت صادق علیه السلام که خواب دیدن در اول ماه باطل است و در دویم و سیم
بر عکس است و در چهارم و پنجم بتاخیر افتد و در ششم و هفتم و هشتم و نهم انکه خواب ببیند راست است

ودر دهم دروغ باشد ودر یازدهم ودوازدهم خوب باشد ودر سیزدهم وچهاردهم نه خیر باشد ونه شر
باشد باطل است ودر پانزدهم راست باشد ودر شانزدهم وهفدهم بتاخیر افتد ودر هجدهم ونوزدهم
درست باشد ودر بیستم وبیست ویکم دروغ باشد ودر بیست ودویم وبیست وسیم فرح وشادی بیند
در بیست وچهارم برعکس باشد ودر بیست وپنجم وبیست وششم نیز برعکس باشد ودر بیست وهفتم
وبیست وهشتم درست باشد ودر بیست ونهم وسی ام راست باشد ودر روایت حضرت سلمان
خوابی که در روز ششم دیده شود بعد از بیست روز یا در دو روز تعبیرش ظاهر شود وخوابی که در روز نهم دیده
شود در همان روز اثرش ظاهر شود وخوابی که در روز دهم دیده شود بعد از بیست روز اثرش
ظاهر شود ودر روز یازدهم تعبیرش بعد از بیست روز بعمل اید وخوابی که در روز سیزدهم دیده شود تعبیرش
بعد از نه روز دیده شود ودر چهاردهم بعد از بیست وسه روز اثرش ظاهر شود ودر نوزدهم بعد از
سه روز اثرش ظاهر شود ودر بیست وهشتم در همان روز اثرش ظاهر شود ودر بیست ونهم در همان
روز تعبیرش بعمل اید همین بود حدیث سلمان رضی الله عنه **فصل بیست وهشتم** در اوقاتی که
فصد دران روزها مکروه است ودر اوقاتیکه فصد دران روزها ممدوح است روز اول ماه فصد
کردن از برای رگها مضر بود دویم بیخوابی اورد سیم ضعف دماغ پیدا شود چهارم درد سر وشقیقه
پیدا شود پنجم زردی رنگ چهره پدید اید ششم لرزه براندام پدید اید هفتم ترک مفاجات
اورد هشتم درد سر پدید اورد نهم رنج در تن پدید اورد دهم ضعف پدید اورد یازدهم سودا
ومالیخولیا اورد دوازدهم رنج وضعف بدن اورد سیزدهم اندوه ودلتنگی اورد چهاردهم گری و
خارش بدن پدید اورد پانزدهم قولنج پدید اورد شانزدهم فرقی ونشاط پیدا کند هفدهم تندرستی

اورد هجدهم صحت وقوت بدن بود نوزدهم درد شکم برطرف کند بیستم صحت بدن اورد بیست ویکم
قوت بدل وباصره دهد بیست ودویم قوت دل پدید اید بیست وسیم زردی روی ببرد ورنگ را
سرخ نماید بیست وچهارم روشنی خاطر پدید اید بیست وپنجم از بیماری خلاص شود بیست وششم از خوف
ایمن شود بیست وهفتم قوت دل دهد بیست وهشتم از رنج وبیماری ایمن گردد بیست ونهم قوت
دل دهد وفرقی بیند سی ام این روز را حکمی نیست ودر احادیث بسیار روایت شده است که در ساعت
مذمومه هر وقت که خواهد که حجامت کند ایة الکرسی بخواند **فصل بیست ونهم** در احکام سر
تراشیدن در کتابی دیدم که حضرت رسول صلعم وصیت کرده بود بحضرت امیرالمومنین ع که در روز اول ماه سر تراشیدن
عمر را کوتاه کند دویم حاجت برآید سیم نقصان بدن اورد چهارم موی ها را دراز کند پنجم خوشحال شود ششم [illegible]
اورد هفتم نیکو بود هشتم بیمار بود نهم مال زیاده شود دهم غم واندوه زیاده شود یازدهم اندوهناک شود دوازدهم
عزیز وگرامی شود سیزدهم خصومت اورد چهاردهم خوشحال شود پانزدهم مراد حاصل شود شانزدهم غمگین شود
هفدهم میانه بود هجدهم نیکو بود نوزدهم غنی شود بیستم از غم خلاص شود بیست ویکم نیکو بود بیست ودویم
مفلس گردد بیست وسیم وبیست وچهارم نیکو بود بیست وپنجم از افلاس خلاص شود بیست وششم از غمها خلاص
شود بیست وهفتم وبیست وهشتم نیکو بود بیست ونهم حاجت روا شود سی ام حکم ندارد وچهارشنبه سر تراشیدن
که در میان عوام شهرت دارد از طیره است که حکم ان اثر نفس است در نیکت وبد **فصل سی ام** در
اوقاتی که جماع دران مکروه است در اول هر ماه الا ماه مبارک رمضان که مباشرت سنت است
ودر نیمه هر ماه الا شب براة که نیمه شعبان است ودر اخر هر ماه مطلق ودر شب عید فطر واضحی که اگر
مباشرت واقع شود فرزند شش انگشت میشود یا چهار انگشت ودر گرفتن ماه وافتاب فرزند

معیوب میشود ودر عقب احتلام وبیوضو ویتیمم اگر مباشرت کند فرزند او کم عقل میشود ودر بیابان
که در باب [illegible] ودر شب اول که از سفر اید ودر شبی که بسفر روند ودر میان شارع وجائی که مردم
اورا بینند ودر جائی که مرد وزن هر دو عریان جماع کنند پس باید که چیزی برخود بپوشند وحرام است در
مشاهد مقدس هر یک از انبیا واوصیا وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ودر مسجد الحرام ومسجد
مدینه ومسجد کوفه وسایر مساجد وبعضی حرام میدانند در ایام حیض مطلق که اگر جماع کنند باید که ان فرزند بجذام
وبرص مبتلا شود یا بمرض اکله که انرا خوره گویند مبتلا شود واگر در اول حیض جماع کنند باید که یک اشرفی
کفارت بدهد ودر وسط حیض نیم اشرفی ودر اخر حیض ربع اشرفی ودر وقتی که از حیض پاک شده باشد
وغسل نکرده باشد بعضی از علما جماع کردن [illegible] مکروه میدانند وبا زن حامله بیوضو جماع کردن مکروه
وحرام است با زن زاینده [illegible] کردن هرگاه غسل نفاس نکرده باشد یا زنی که دست بمیت گذاشته
باشد یا خود دست بمیت گذاشته باشد ومکروه وممنوع است در جائی که اطفال غیر بالغ یا اطفال
غیر ممیز از خود ودیگران باشند ودر نزدیکی او خوابیده باشند وجماع کنند اگر جماع واقع شود پسر
یا دختر که هستند زانی وزانیه میشوند اما طفل را تا سه چهار سال در میان خود میتوان خوابانید و
منع است جماع کردن با زن خود بخواهش زن دیگری ویا بخاطر گذرانیدن زن مردم را از
حسن وجمال وغیره ومنع است در سواری ودر جائی که زن ایستاده باشد که اگر جماع کنند ان فرزند
در رختخواب خود بول کند وهمچنین منع است در زیر درخت میوه دار که فرزند جلاد وخون خوار خواهد
شد واگر بوقت جماع نظر بفرج زن کند ان فرزند کور متولد شود واگر دران وقت حرف بزنند
لال خواهد شد وحرام است جماع در وقتی که چیزی حرام خورده باشند مثل شراب وطعام نجس وشبهه

ودیگران ومکروه است جماع در دهه محرم خصوصا در شب عاشورا وروز ان ومکروه است جماع کردن با زنی
که شبیه بخواهر یا دختر یا یکی از محارم او باشد وحرام است جماع با زنی که همشیره رضاعی یا یکی از محارم رضاعی
او باشد که ان زناست ودیگر در حالت معده پر واول شب وامتلاء معده وناشتا جماع منع است و
بیم هلاکت دارد ومنع است جماع هرچند بوجه حلال باشد با زنی که متهم بزنا باشد یا در واقع زانیه وشهره باشد
نکردن اهل ذمه مثل یهود ومجوس ونصاری که بعقد شوند جماع میتوان کرد وحرام است جماع با زنی که در
عده دیگری باشد یا زن تو باشد وبعد از طلاق از عده تو بیرون رفته باشد وبا زنان شوهردار چه مسلمان
وچه کافر وبا کنیزی که از مال زوجه یا پدر تو باشد ویا کنیزی که با دیگری اشتراک جزئیه باشند وبا دختری
که کمتر از نه سال باشد که اینها همه بمنزله زناست ومکروه است که زنان را بروی بخوابانند وحرام است روی
بقبله وپشت بقبله ودر مقابر ومجالس وغیران ودر برابر افتاب وماه وبرای ذوق مصاحبین
ودواهای باه بی ضرورت که وبر انزال نشود مگر انکه ازاری داشته باشد که محتاج بخوردن اینها باشند
ومیان اب روان واب ایستاده ودر حالتی که زن ایستاده باشد وسایر این افعال بسیار است اما در
وقت جماع استعاذه باید کرد وبسم الله باید گفت وزن ساده پشت باید خوابانید وعملی هست منظور
از برای خدا باشد که فرزند گوینده لا اله الا الله بهم رسد وانچه میانه او وزنان بگذرد بکسی نباید گفت
فصل سی ویکم در افعالی است که سبب فقر ودرویشی میشود در جنابت چیزی خوردن
ماداما که دست نشسته ومضمضه واستنشاق نکرده باشد ودر اول واخر طعام بسم الله والحمد لله نگفتن
واول صبح تا طلوع افتاب خوابیدن ودر عصر تنگ خوابیدن وسر وپای برهنه به بیت الخلا رفتن
وایستاده بول کردن وبا یک تای کفش راه رفتن وزنا واعلام کردن وکم دادن بکیل وترازو

دیگر وزیادتر خریدن و درمیان زنان و کله کوشغه بیرون رفتن و سوگند بدروغ خوردن بلکه بجهت
سوگند راست خوردن و غش و فریب دادن مردمان و اب در شیر و سرکه نمودن و فروختن و بسیار
خندیدن بقهقهه خصوصا در قبرستان و مجالس علما و نزد جنازه رفتن و رنگ اورا دیدن و سوختن
پوست سیر و پیاز و ساحت خانه را جاروب نکردن و خاکروبه خانه را با خانه عنکبوت را در
منزل و سرا گذاشتن و خورده قلم و کاغذ را بدست و پا ریختن بلکه سوختن و پاره خورده نان گذاشتن
و ریزه نان و طعام را ریختن و استنجا از طعام و میوه کردن و طعام را با خاکروبه در بیت الخلا ریختن
و کنده رفانیدن و خندیدن و استهزاء بر مومنان و علمای دینیه کردن بلکه در حالت شنیدن قران
یا ذکر قران یا در وقت شنیدن نام خدا و رسول و کاهل نماز بودن بلکه تارک الصلوة بودن و نماز را
بجهت قضا انداختن و نداون خمس و زکوة و فطره و اخراج مال واجب و رعایت و احسان
و صله رحم و خویش و قوم و واجب النفقه خود ننمودن و قرض ندادن بکسی که پریشان باشد
ورد سائل نمودن خصوصا در شب و چیزی خوردن و فقری بر ایشان ناظر باشد یا و چیزی ندادن
و اسراف و تبذیر نمودن و زیاده از دخل خرج کردن و بخل کردن و سود خوردن و منع ماعون
از همسایه نمودن و قمار و خیانت و دزدی کردن و با پهلوانان و اجامره و اوباش رفیق بودن
و معاشرت نمودن با ایشان و شپش در مسجد کشتن و انداختن شپش در همه اوقات بلکه سوختن
شپش و سایر حیوانات از اتش و در مسجد کشف عورت خود نمودن بلکه در برابر افتاب و ماه
و در مسجد حرف دنیا زدن و دیوان در مسجد کردن و عمله موتی بودن و با انتظار موت و مرگ
مسلمانان نشستن و کفن فروشی و زرگری و دباغی و حجامی و جولاهی و کناسی کردن و دلال

لهو و لعب بودن و خوانندگی و فسق و قوالی و سازندگی کردن و تدلیس و حیله کردن و جعل کردن
و شهادت دروغ دادن که بسبب ان مال مردم را ببرد و تلف کند دیگر با وجود مال اظهار فقر کند
و از عقب زنان مردم رفتن و استنجا از بول و غایط نکردن بی ضرورت و عمل نقاشی و تماثیل و اشباه
سایه دار کردن و ساختن الات قمار و ساز و بت تراشی کردن و خوش طبعی کردن بلهو و فحش
دادن بمردم و چیزی ندادن بفقرا و همسایگان پریشان هرگاه قادر و توانا باشد و بر نیاوردن
حاجت برادران مومن خود هرگاه مقدور او باشد و اجرت گرفتن در قران تعلیم دادن و نوشتن
و فروختن قران و فروختن غلام و کنیز که انرا برده فروشی گویند و در حمام سنگ بر بدن مالیدن
و ناخن نگرفتن و پیشاپیش والدین خود راه رفتن و ایشان بنام خواندن و صدا بر روی ایشان زدن
و عاق والدین گردیدن اگر همه کافر باشند و اب دهن در مسجد انداختن و استنجا در مسجد و بر روی قبر مومن
کردن و در چاه اب و حوض نجاست انداختن در حالت جنابت داخل مسجد گردیدن و ایستادن در
مسجد بی ضرورت و تکبر و نخوت بغیر کردن و عیب جوئی مردم نمودن و بد دهن و فحاش و مسخره و منکر
گیر بودن و گفتن من و ما برای فخر جاه و مالی که دارد و حق مزدور و رعایای خود را بردن و زیاده
حواله کردن بر ایشان و جریمه و مدمتانه گرفتن و تنگ گرفتن کار و معیشت بر عیال و اطفال و غلام
و کنیز خود و زر قلب و غش را دانسته خرج کردن برای نفع خود و ضرر مردم و در اب ایستاده بول کردن
و اجتناب از حرام نکردن و ربا خوردن و دایم پی لذات و شهوات دویدن و در بیت الخلا حرف
زدن و سلام کردن و حبس غلات و حبات نمودن و سحر کردن و لبس مردان را بر زنان حلال
و اطفال مسلمانان را لیب دعا و طلسمات برای مردم یا از برای خود خواندن و ترسائی کردن و

و در جنابت قران خواندن مگر انچه شارع گفته و ورزش کشتی گرفتن کردن و کفر در ته گفتن و چرس کشیدن
و بنگ خوردن و قلندری و درویشی کردن و سر و پای برهنه گردیدن و استخوان و سرگین بر خود مالیدن
و نظر کردن بخانه همسایگان برای خواهش لذات و یا بعیوب ایشان مطلع شدن و سگ و گربه را چیزی
ندادن هرگاه چیزی خورند و خواب دروغ نقل کردن و دست بعورتین خود مالیدن و با زن خود
و دیگران و قطع رحم کردن و از برای ریا حج رفتن یا بزیارت عتبات رفتن یا اموری که خیر باشد
کردن و خلق را باعث روزی و وسایل خود دانستن و از اندازه زی خود بدر رفتن و در حمام
لنگ بر روی خود مالیدن و هرگاه لنگ بسته باشد بی ضرورت کشف عورتین نمودن و سنگ
و کیسه بر روی مالیدن و در میان اب بی ضرورت غسل کردن و ایستاده زیر جامه پوشیدن و بغل
برشتن خود را مشغول باری نمودن و در حمام اجر و سنگ بر بدن مالیدن و نظر بغایت خود
انداختن و رو بقبله جماع کردن و پشت بقبله جماع کردن و بول کردن و دیگر نشسته دستار پیچیدن
و تکیه کرده و خوابیده طعام خوردن و بدست چپ چیزی خوردن مگر بضرورت و ناخن بدندان
چیدن و دست بدندان زدن و سر بزانو نهادن و دست بر عقب بستن و راه رفتن
و دست بر زنخ گذاشتن و عملگی بودن برای دنیا و اب لیسک ریختن و به ابی که افتاب
گذاشته سر او باز باشد و گرم شده باشد طهارت کردن و غسل و وضو کردن و اب در افتاب
پاشیدن و حلق زدن و با بزرگتر خود هزل کردن و شانه شکسته بر ریش زدن و سر خود
با زن گفتن مگر بضرورت و با ایشان مشورت کردن و در مساجد خواب کردن و جماع کردن
بحرام و موی ریش خود را از دندان بریدن و ایستاده طعام و شراب خوردن مگر بضرورت و خواب

کردن

کردن در گورستان و خوابیدن در حمام و خواب بسیار کردن و نان بدندان پاره کردن و نان بر زمین
گذاشتن و از دهن برداشتن و خوردن و بر و نهاده از دهن چیزی خوردن مگر بضرورت
و عمداً قصه دروغ گفتن و کتمان شهادت کردن و تنها در میان یا با ما بجواب رفتن و خواب
کردن عریان و روی بی نماز دیدن و اهل خود را نماز امر نکردن و اختلاط با زرد گوش و ازرق
چشم و زرد ریش کردن و کفش و جامه و شلوار زیر سر گذاشتن و خوابیدن و چراغ را به پف
کشتن و ریش تراشیدن و شارب گذاشتن و باد در اینه دمیدن و شب در اینه نگاه کردن
و سر بر استانه نهادن و خوابیدن و اوخ و تف بر روی مسلمانان انداختن و بر روی اب سر
و بر سر پای نشستن و چیزی خوردن و بدو انگشت چیزی خوردن و ایستاده و راه رفتن و در حمام
شانه بر ریش زدن و صورت بدامان خود و لنگی که بر عورت بسته و مالیده باشند خشک کردن
و وضو ساختن و صورت را بدامن خشک کردن و بعضی جایز میدانند اگر هوا سرد باشد و در ساعت
بد کارها کردن و در شب چهارشنبه سیر و پیاز خام خوردن و صحبت مردمان کردن گویند در شب شنبه
سر تراشیدن و چهارشنبه ناخن گرفتن و حجامت کشیدن و با رعیا ورود و در جاروب کردن
و اب از کوزه شکسته و پیش دسته کوزه خوردن و از ظروف شکسته چیزی خوردن و بر رو خوابیدن
و پوست تخم مرغ بدست و پا ریختن و استخوان سوختن و انچه حرام باشد فروختن و قیمت ان را خوردن
و در میان زراعت راه رفتن و در اب گرم جماع کردن و امثال اینها بسیار است بدین اکتفا
نمود **فصل سی و چهارم** در بیان امری چند است که موجب رفع نحوسات ایام و شهور
میشود بدانکه توکل و تفویض و اعتماد بر جناب اقدس الهی نمودن در جمیع امور و استمداد از حضرت

ائمه معصومین علیهم السلام نمودن هرکوشتی را بالسعادت مبدل میگردانند و توسل بآیات کریمه قرآن
و دعا و تصدق تدارک هر یک از اینها میکند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که آیة الکرسی
بخوان و هر روز که خواهی حجامت بکن و تصدق کن و هرگاه که خواهی سفری بکن و در احادیث بسیار وارد
شده است که تصدق و دعا رد میکند بلاهای مبرم را و در حدیث معتبر منقول است از سهل بن یعقوب
که گفت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم و حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است در باب نحوسات
روزها بآن حضرت عرض کردم و تصحیح نمودم پس گفتم که در اکثر روزها چیزی چند هست که مانع رفتن
طلب حوائج است و بسیار است که ما اضطرار میشود در این روزها حرکت کردن و متوجه مطالب
شدن حضرت فرمود که با سهل ولایت و محبت ما اهل بیت نگاه دارنده و حافظ شیعیان است
از جمیع بلاها اگر با ولایت ما بگذرد دریاها و صحراها و بیابانها در میان حیوانات درنده یا دشمنان جن
و انس بروند هر اینه ایمن اند از شر ایشان ببرکت ولایت ما پس اعتماد کن بر خدا و خالص کردان
ولایت خود را از برای ما و هر جانب که خواهی متوجه شو و چون نماز صبح کنی سه مرتبه این دعا را بخوان
اَصْبَحْتُ اَللّٰهُمَّ مُعْتَصِماً بِذِمامِكَ الْمَنيعِ الَّذي لا يُحاوَلُ وَلا يُطاوَلُ مِنْ شَرِّ كُلِّ
غاشِمٍ وَطارِقٍ مِنْ سائِرِ ما خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ الصّامِتِ وَالنّاطِقِ مِنْ
جُنَّةٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ بِلِباسٍ سابِغَةٍ وِلاءِ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مُحْتَجِباً مِنْ كُلِّ قاصِدٍ لي اِلى اَذِيَّةٍ بِجِدارٍ حَصينِ الْاِخْلاصِ
فِي الْاِعْتِرافِ بِحَقِّهِمْ وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ مُوقِناً بِاَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَفيهِمْ وَمِنْهُمْ
وَبِهِمْ اُوالي مَنْ والَوْا وَاُجانِبُ مَنْ جانَبُوا فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَعِذْني

اَللّٰهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ ما اَتَّقيهِ يا عَظيمُ حَجَزْتُ الْاَعادِيَ عَنّي بِبَديعِ السَّماواتِ
وَالْاَرْضِ اِنّا جَعَلْنا في اَعْناقِهِمْ اَغْلالاً فَهِيَ اِلَى الْاَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ
اَيْديهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ و در شام سه مرتبه این دعا
بخوان پس در امان خدا خواهی بود از هر چه حذر میکنی و در حفظ و حمایت الهی خواهی بود
از هر چه از آن میترسی و اگر در روز نحس خواهی از پی کاری بروی پیش از متوجه شدن سوره حمد
و معوذتین و آیة الکرسی و انا انزلناه بخوان و این آیه از سوره آل عمران بخوان اِنَّ فِي خَلْقِ
السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ تا اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْميعادَ متمم
هرگاه مسافر که تربت حضرت امام حسین ع و انگشتر عقیق یمنی با خود داشته باشد از جمیع بلاها در حفظ
و امان حق تعالی باشد البته دعای جوشن کبیر با حرز امام محمد جواد ع با خود داشتن بسیار فائده میدهد
و دیدن شش چیز از برای مسافر بد است در حینی که از منزل بیرون میآید و متوجه سفر میشود اول
دیدن کلاغ که بانگ کند از جانب راست و گرگی که نشسته باشد بر سر دم و بر روی او نگاه کند
و دم خود را بلند کند و حرکت دهد و آهوئی که از طرف راست آید و بطرف چپ رود و بوم
که صدا کند و زن سلیطه که روی او باز باشد و ماده خرکوشی بریده دم و چون اینها را ببیند این
دعا را بخواند اِعْتَصَمْتُ بِكَ يا رَبِّ مِنْ شَرِّ ما اَجِدُ في نَفْسي فَاعْصِمْني مِنْ
ذٰلِكَ و آنچه مشهور است که بتجربه رسیده که از برای مسافر بد است در وقت خروج از
منزل خود بلکه در هر جائی از سفر که ببیند کراهیت دارد هرگاه خواهد که داخل بلدی شود دیدن
جنازه و دیدن خر وار اهیمه و کسی که در عرض راه رو براه او نوحه کند یا گریه کند و سکندر

خوردن و افتادن حیوان سواری او یا دستار و کلاه از سر او افتادن و در اول منزل شمشیر و عصای او
گم شدن و یا محاربه نمودن با کسی که با زبانه و شمشیر یا چوب دست از او بگیرند و یا گم شدن و
دزدیدن چهارپایان او و در اول سفر بکمر بند عطسه کردن و یا آتش افروخته و اهل ماتم را دیدن
و دیگر کشته آدمی در اول منزل دیدن و تابوت خالی که برابر آید و جستن در راه کفن و حنوط
و یافتن طنبور و امثال اینها و باید که تنها سفر نکند و عیال خود را ضایع نگذارد که محتاج شوند
و هرگاه اراده سفر کند طعام خود را نیکو کند از شکر و بادام و سویق محمص و حلوا و باید که شمشیر
بردارد و کارد و چکمه و عمامه ببندد بر سر و ظرف آب و ریسمان و سوزن و مقراض و ادویه
گرم و دواهای بارد و تریاق و کفن و حنوط برای خود با دلو آب کشی بردارد و درفش و فتیله
موم بردارد هر یک از اینها را که مقدور شود و اگر رفیق از تو سؤال کند بلی بگو و لا مگو و
هرگاه شخص تنهائی را ببینی سؤال مکن مگر آنکه آشنا و دوست باشی و چون کسی را
تنها دیدی مگو که از کجا میآئی و بکجا میروی و زر چه قدر داری و در کجاست و هرگاه تنگ
هم رسانیدی در نزد خود در منزل توقف کن و باید که رفیق خارج غریب که بر تو وارد
میشود نداند که بکجا میروی و زر چه قدر داری و مذهب تو چیست و زر را باید که در کمر بندی
اگر بسیار نباشد زیرا که اعتماد تو بعد از خداوند عالمیان بزر است و در حدیث چنین وارد
شده است که جنب سفر مکن و اگر قادر باشی بی زاد و راحله و پیاده و بی پاپوش سفر
مکن خصوصا در زمستان و در وقت نماز که در اثنا الرحوف نباشند نماز را تا خیر مکن و نماز را
بجماعت بگذار و هرگاه راه گم کنید از طرف راست بروید و تفحص کنید و اگر شب باشد

فرود آئید تا روز شود اگر ایمن باشد از خطر و شنبه و سه شنبه و پنجشنبه و روز جمعه بعد از ظهر سفر کنید
و اگر نماز جمعه میکنید نماز را بگذارید و از بلد بیرون روید و در ایام محوسه مثل قمر در عقرب و ساعت
اسد بر روزی که ستاره سکن بلد بود بر روی شما باشد سفر نکنید و عصای چوب بادام تلخ با خود بردارید
زیرا که از حضرت امام محمد جواد ع منقول است که فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که سفر کند پس با خود بر
دارد عصائی از چوب بادام تلخ و این حروفات را بر پوست آهو بنویسد و سر عصا را سوراخ
کند و آن پوست را در میان آن بگذارد که البته در آن سفر سالم باشد از همه آفتها و مشهور این است
که چوب عصا پوست داشته باشد و حروفات این است لس ده بده نا ۵ ابند ناو بد
صاف ۵ لصلسا بد و باید که عصای چوب ارجن و کنز و طرقوا با خود برد و چون از منزل خود بیرون
رود غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله و در رکعت دوم بعد از حمد انا انزلناه
بخواند و چون خواهد که بیرون رود این دعا بخواند بسم الله و آمنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله
لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی استودعک الیوم نفسی و اهلی و مالی و ولدی
و من کان منی بسبیل الشاهد منهم و الغائب اللهم احفظنا بحفظ الایمان و احفظ
علینا اللهم اجعلنا فی رحمتک و لا تسلبنا فضلک انا الیک راغبون اللهم
انا نعوذ بک من وعثاء السفر و کآبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال
و الولد فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اتوجه الیک هذا التوجه طلبا لمرضاتک و
تقربا الیک اللهم بلغنی ما اؤمله و ارجوه منک و فی اولیائک یا ارحم الراحمین
و آیة و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و چون کوچ کنی ملاحظه

منزل را وداع کن و بگو السلام علی عباد الله الصالحین و چون بسر از بر بری بگو سبحان الله
و چون بسر بالا روی بگو الله اکبر و چون برود خانه رسی بگو لا اله الا الله والله اکبر و چون
قدم بر پل گذاری بگو بسم الله اللهم ادحر عنی الشیطان الرجیم و چون بمنزل داخل شوی بگو رب
ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعلنی من لدنک سلطانا نصیرا
و چون از منزل و دو زنان الکاتر بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اعوذ بک من شر کل سبع و چون از
صحرا از جن و غیران ترسی دست راست را بر سر بگذار و باواز بلند بگو افغیر دین الله
یبغون وله اسلم من فی السموات والارض والیه یرجعون و چون از شیر ترسی از
حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که کسی که از شیر و سایر حیوانات درنده ترسد بر خود و بر کودکان
خود حلقه بر دور خود و کوسفندان خود بکشد و بگوید اللهم رب دانیال والجب ورب کل
اسد مستاسد احفظنی واحفظ عنی و چون از عقرب ترسی این ایات را بخوان
سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین و چون
برکت بر روی تو و بزرکند این ابر را کواه و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید و چون
در کشتی نشسته باشی و دریا موج و اضطراب کند بر جانب راست خود تکیه کن و بگو بسم الله
اسکن بسکینة الله وقر بقرار الله واهدأ باذن الله ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم و چون تنها بسفر روی بگو ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی
اللهم انس وحشتی واعنی عن وحدتی و چون راه را کم کنی باواز بلند بگو یا صالح

یا ابا صالح ارشدنا الی الطریق رحمکم الله و چون چیزی کم کنی دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت
بعد از حمد سوره یس بخوان و بعد از ان دست باسمان بلند کرده بگوی اللهم راد الضالة والهادی
من الضلالة صل علی محمد وال محمد واحفظ علی ضالتی واردها الی سالمة یا ارحم
الراحمین فانها من فضلک وعطائک یا عباد الله فی الارض ویا سیارة الله فی
الارض ردوا علی ضالتی فانها من فضل الله وعطائه و در صبح و شام این دعا بخوان بسم الله
وبالله ومن الله والی الله وفی سبیل الله اللهم الیک اسلمت نفسی والیک وجهت
وجهی والیک فوضت امری واحفظنی بحفظ الایمان من بین یدی ومن خلفی
وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی ومن تحتی وادفع عنی بحولک وقوتک فانه
لا حول ولا قوة الا بالله **فصل سی و سیم** در احکام مریض در احادیث معتبره وارد شده است
که از برای رفع مرضهای صعب بگیرد کوسفند دنبه داری را و کوی بکند و سران را در ان کو کنده و
بکشد تا خون او تمامی در ان کو رفته باشد و بعد از ان کو را کاک بر کنند تا کسی پای بر ان نگذارد
و در جائی که کسی نباشد ان کوسفند را ذبح کند و در وقت ذبح کردن بگو اللهم هذا لک
اللهم انه فداه فتقبله منی انک انت السمیع العلیم و در حالت پوست کندن سر او را
جدا کنند و پایهای او را از پوست جدا سازند و بعد از ان کوشت و دنبه را بنجاه و هفت پاره
کنند و انچه در اندرون کوسفند است یکپاره حساب کنند و پوست و پاچار ا یکپاره و سر را یکپاره
که مجموع شصت پاره باشد و به شصت مسکین قسمت کنند و چیزی از ان کوسفند ان مریض نخورد
که البته شفا یابد بامر الله تعالی **دعای کندم** بجهة بیمار از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست چون کسی

مرض صعب عارض او شود بر رفقا خواهد و امر کنند که تا صاعی کندم بریزند بر سینه او و در محل ریختن
این دعا بخوانند اگر بیمار خود تواند و اگر نتواند دیگری بخواند و بشنوند و ان کندم را جمع کنند و یکبار دیگر
ان دعا را بخواند و ان کندم را بچهار مد قسمت کنند و یکبار دیگر بخواند و ان را بفقرا هر یک مدی بدهد
که البته شفا یابد **دعا این است** اللهم انی اسألک باسمک الذی اذا سألک به
المضطر کشفت ما به من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتک علی
خلقک ان تصلی علی محمد وال محمد وان تعافینی من علتی واگر دیگری بخواند ان
تعافیه من علته بگوید و اگر زن باشد بجهت زنان بیاورد و تعافیها من علتها بگوید و در صاع
خلاف است بعضی گفته اند و بعضی ... و پنجاه درهم بوزن شاه قایلند و بعضی تغییر کرده اند بر عکس
سابق و بمن شاه بهتر است از برای خروج از خلاف **دعای نزد بیمار و قس** بسند صحیح از حضرت
صادق ع منقول است که چون نزد بیمار روی بعفو بگو اعیذک بالله العظیم رب العرش الکریم
من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار و در حدیث دیگر فرموده که سوره قل هو الله
و انا انزلناه و ایة الکرسی بخوان **احکام بیماری در ایام ماه** در اول ماه زود برخیزد و در روز دویم
برخیزد و راحت یابد روز سیم سخت باشد و کشنده روز چهارم صحت یابد روز پنجم این روز بغایت
بد بود روز ششم زود صحت یابد اگر خون آمده روز هفتم بعد از هفت روز به شود و خرم کردد روز هشتم بعد از
ده روز برخیزد روز نهم زود صحت یابد بفضل الله روز دهم صحت یابد و برخیزد روز یازدهم زود صحت یابد از انکه
روز دوازدهم بعد از ده روز برخیزد روز سیزدهم سخت بود و کشنده تصدق ضرور است روز چهاردهم زود
راحت یابد روز پانزدهم بعد از ... روز برخیزد روز شانزدهم سخت بود و کشنده و نحوست دارد

و خوب است توبه کند و صدقه بدهد و وصیت نماید البته روز هفدهم بعد از ده روز به شود و امید نجات
دارد و در روز هیجدهم زود برخیزد و راحت یابد و خرم شود روز نوزدهم شفا یابد زود روز بیستم زود برخیزد
روز بیست و یکم بیم هلاکت دارد تصدق بکند روز بیست و دویم زود صحت یابد و خوش دل شود روز
بیست و سیم بعد از سیزده روز رو به بهبودی کند روز بیست و چهارم ان روز بغایت بد بود و نحوست
تمام دارد و تصدق کند روز بیست و پنجم بسیار بد بود روز بیست و ششم بر دوی برخیزد و راحت یابد
روز بیست و هفتم برخیزد و راحت یابد روز بیست و هشتم بعد از سه روز به شود و امید نجات دارد روز بیست
روز بیست و نهم زود صحت یابد و خوش دل شود و روز سیام زود برخیزد و صحت یابد **احکام بیماری در
ایام هفته** باید نام بیمار و نام مادر او را بحساب ابجد جمل جمع کند و سه سه طرح کند و باز پس بسند
که در چه روز بیمار شده اگر در یکشنبه بیمار شده اگر یک ماند به شود و دو ماند بیماریش طول کشد و اگر
سه ماند بمیرد و اگر دوشنبه بیمار شده است اگر دو ماند به شود و اگر یک ماند بطول انجامد و اگر سه ماند
بمیرد و اگر سه شنبه بیمار شده اگر سه ماند به شود و اگر یکی ماند بیماریش بطول انجامد و اگر دو ماند بمیرد و اگر
چهارشنبه بیمار شده و اگر یکی ماند به شود و اگر دو ماند طول کشد و اگر سه ماند بمیرد و اگر روز پنجشنبه بیمار
کردد اگر دو ماند به شود و اگر سه ماند بیماریش طول کشد و اگر یک ماند بمیرد و اگر روز جمعه بیمار کردد اگر سه
ماند به شود و اگر دو ماند بیماریش دراز شود و اگر یک ماند بمیرد و اگر روز شنبه بیمار کردد اگر یکی ماند
بیماریش بطول انجامد و اگر دو ماند صحت یابد و اگر سه ماند بمیرد والله اعلم **ضابطه در معرفت حیات
و ممات** چون خواهی که بدانی که بیماری به میشود یا نه نام او را بحساب ابجد جمل بشمار تا چند است
و از ایام هفته ان روزی که بیمار شده عدد ان روز را بدان بیفزای و سی سی طرح کن و بعد از طرح انچه

ماند در حساب حیات و ممات او نیز بدین طریق حساب کن که نوشته شده و بروایت دیگر عدد روز بیمار را
نیز داخل کن و بشمار باقی والله تعلیم **دانستن حیات** یکم و سیم و هفتم و چهارم و چهاردهم و هفدهم و نوزدهم
و بیست و سیم و بیست و هشتم بیمار دیر تر به شود و فایت دیر آید **طریقه ممات** پنج و نه و پانزده و بیست و
چهار و بیست و نه البته بیمار بمیرد و غایت سلامتی اصلا در آن نباشد **میانه** ششم و چهارم و هشتم
و دهم و دوازدهم و سیزدهم و بیست و یکم و بیست و پنجم و بیست و ششم و سی‌ام نجات در روی هست اگر خدا
خواهد بتصدق بسیار و توبه و استغفار **فصل سی و چهارم** در احکام غالب و مغلوب که حکیم ارسطاطالیس
و ارسطو بن نیقوماخس مقدونی وزیر حضرت ذی القرنین ع از برای او وضع کرده و بعضی ارسطو را حکیم
میدانند چون اسکندر لشکر بمحاربه دشمن بیرون میفرستاد و یا با کسی داوری میکرد اسم او را حساب میکرد با اسم
خصم و غلبه و ظفر را از آن شخص میکرد پس هرگاه محاربه در میان دو قوم واقع شود و یا با کسی منازعه و جدال
داشته باشد و خواهد که نزد حکام رود باید که اسم هر یک از آن خصمان را بدان گونه ابجد جمل حساب کند
و نه نه طرح کند تا آنچه طرحین ماند و سزاوار آن است که در اسم ابراهیم و اسماعیل و اسحق و هارون الف را
وضع نمایند و القاب و کنیات و صفات و تعریف را حساب نکنند و اسم مرکب که در میان عجم
متعارف است مثل محمد علی و محمد حسین حساب کنند و بعضی بر آنند که آقا را در اسم واحد هرگاه در
روز مولود گذاشته باشند و تعریفات مثل آقا حسین و آقا بیگ و آقا خان و بابا خان و حاجی
خان و غازیخان حساب کنند هر چند آقا و خان تعریفند باید حساب کرد و هر غالب و مغلوب که از
دور حضرت آدم ع تا حال بوده همه باین حساب درست آمده است و دلیل است بر این قصه داود ع
و جالوت در اسم داود شش می ماند بعد از طرح یکی از دو داو بن و باقی میماند از اسم جالوت هشت

و نتی

